

تربیت حکیمانه

(خلاصه تفسیر سوره لقمان)

[با استفاده از تفاسیر (المیزان، نمونه و نور) و کتاب مربی نمونه (آیت ا... جعفر سبحانی)]

مقدمه (برای مطالعه مربیان محترم)

مفهوم تربیت و مربی

(تربیت) در لغت به معنای رشد و افزایش است و مرتبی فردی است که اسباب رشد و افزایش مورد تربیت را فراهم می‌سازد، و کاری صورت می‌دهد که پدیده، کمالات بالقوه خود را به حالت فعلیت درآورد. مانند باغبان که هموارکننده شرایطی است تا خودِ درخت، کمالاتش را نشان دهد؛ زیرا شاخ و برگ و میوه‌های رنگارنگ در دل نهال، به صورت بالقوه نهفته است.

امیرمؤمنان علیه السلام به این واقعیت چنین اشاره می‌کند: خدا پیامبران را فرستاد تا میثاقی را که با انسان از طریق فطرت بسته است بازخواهی کنند، و آنان را به نعمت‌های فراموش شده متذکر سازند، و از طریق تبلیغ، بر آنان احتجاج کنند، و اندیشه‌های نهفته در خلقت را شکوفا سازند.

تربیت چیست؟

حقیقت تربیت، جز شناخت ویژگیهای کودک و فعلیت بخشیدن به استعداد و شایستگی‌های پنهانی او، چیز دیگری نیست؛ به عبارت روشن‌تر، واقعیت تربیت پس از شناخت شایستگی‌ها، فراهم ساختن زمینه برای تکامل و پیشرفت همه جانبه موجودی است که قابلیت رشد و نمو را دارد، تا هر نوع کمالی که به طور قوه نامریی در آن هست، به مرحله بروز برسد.

کار باغبان ما را با حقیقت تربیت آشنا می‌سازد

کار باغبان، جز فراهم ساختن زمینه‌های گوناگون برای رشد و نمو درخت، چیز دیگری نیست؛ که می‌توان در امور زیر خلاصه نمود:

الف) آگاهی کامل از خصوصیات نهال یا بذری که در دل زمین افشاند شده است.

ب) فراهم آوردن زمینه‌های رشد و نمو، تا نهال و بذر، لیاقت و شایستگی خود را نشان دهد و این کار غالباً با برداشتن موانع رشد، صورت می‌پذیرد.

ج) رسانیدن کمک‌های لازم برای رشد و نمو نهال.

د) مراقبت‌های پی گیر از واحد نباتی، مادامی که در حال رشد و توسعه است.

باید مربیان واحدهای انسانی از عظمت مسؤولیتی که درباره آنان دارند آگاه شوند و به اصطلاح از این مجمل، حدیث مفصلی بخوانند.

تربیت کودک بیش از هر چیز به شناخت او نیازمند است

آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی کودک و شرایط مفید و زمینه های مضر کودک و تنظیم انتظارات از او بر اساس آن. امروز اطلاع بر مقدمات مهندسی انسانی، بر هر کسی که با انسانی در همکاری و یا رهبری او — چه در خانه و چه در مدرسه سر و کار دارد، اجتناب ناپذیر است. انسانها دارای قوانین و یا مکانیسم و فعل و انفعالاتی اختصاصی هستند؛ اگر بخواهیم با آنها کار کنیم، باید مکانیسم و قوانین حاکم بر رفتار آنها را بشناسیم.

حقیقت تربیت، عملی است آگاهانه که از جانب فردی قدرتمند و نافذ و مسلط، روی فردی دیگر انجام می گیرد؛ در حالی که عمل دارای ایده و هدف است و هدف، فعلیت بخشیدن به تمام لیاقتها و شایستگی هاست. و این نتیجه بدون مراقبت پی گیر، جامه عمل نمی پوشد.

خطرناکترین تکاملها، تکاملهای یک بعدی است

تکامل صحیح، آن است که در تمام شؤون فرد مورد تربیت صورت گیرد؛ زیرا تکامل در یک جهت و عقب ماندگی در جهات دیگر، مایه نابودی فرد است؛ مثلاً هرگاه در تکامل جسمی و مادی کودک، تنها قلب او رشد کند، ولی اعضای دیگر او اصلاً رشد نکنند و یا رشد آنها متناسب با رشد قلب کودک نباشد، چنین تکامل یک بعدی، مایه مرگ می شود.

هرگاه فشار رشد و نمو، روی جنبه های مادی و غرایز نفسانی قرار گیرد و جهات دیگر زندگی او مورد غفلت واقع شود، تکامل یک بعدی و غیر صحیح خواهد بود.

تربیت منهای معنویت، عقیم و بی ثمر است

در تمایلات مادیگری که زیربنای افکار آنان را اصالت ماده و انکار ماورای آن تشکیل می دهد خلأ روحی انسان تنها با دانش، حرص تسلط بر منابع طبیعی و انرژی های جهان، گسترش و توسعه قدرت و اشباع غرایز پر می شود و دیگر در فضای روح انسان، جایگاهی برای ملکات انسانی و فضایل اخلاقی باقی نمی ماند.

درس اول :

خصوصیات سوره لقمان

سوره لقمان، سی و یکمین سوره از سوره های صد و چهارده گانه قرآن است که شماره آیات آن از ۳۴ آیه تجاوز نمی کند.

مجموع آیات این سوره مکی است، جز آیه های ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ که مفسران گفته اند در مدینه نازل گردیده است و به دستور پیامبر در این سوره قرار گرفته اند.

اهداف سوره

- (۱) مبارزه با شرک و دوگانه پرستی
 - (۲) ایجاد توجه به خدا و سرای دیگر
- غرض نهایی از تشریح اسرار آفرینش و طرح مواظب بزرگ دانشمند جامعه بنی اسرائیل، لقمان همان توجه به خدای یگانه و محو آثار شرک و بت پرستی است.
- این سوره، از سوره های مکی است و از جمله شش سوره ای است که با حروف مقطعه ای «الم» آغاز می شوند.

محتوای سوره ی لقمان را می توان در این موارد خلاصه نمود:

- (۱) بیان عظمت و اهمیت قرآن در هدایت بشر.
- (۲) تقسیم انسان ها به نیکوکار و مستکبر و بیان سرنوشت آنان.
- (۳) بیان برخی معجزات علمی قرآن از قبیل قانون جاذبه و زوجیت گیاهان.
- (۴) نصایح و موعظه های حکیمانه ی لقمان به فرزندش.
- (۵) دلایل ایمان به مبدأ و معاد.
- (۶) بیان علوم اختصاصی خداوند، مانند: زمان مرگ و برپایی قیامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

واژه ها:

- اسم؛ نام و نشان
- رحمن؛
- الم «۱»

الف، لام، میم. از مجموع بیست و نه سوره‌ی قرآن که با حروف مقطعه آغاز می‌شود، در بیست و چهار مورد، پس از آن حروف، عظمت قرآن مطرح شده که بیانگر آن است که این قرآن از همین حروف الفبا که در اختیار شماست تألیف یافته، ولی هیچ کس از شما نمی‌تواند همانند آن را بیاورد.

این سوره، بسان ۲۸ سوره دیگر با حروفی آغاز شده است که در اصطلاح مفسران، آنها را (فواتح السور) و یا (حروف مقطعه) می‌نامند و مجموع حروفی که در آغاز ۲۹ سوره وارد شده اند، چهارده تاست و آنها عبارتند از: الف، لام، میم، صاد، راء، کاف، هاء، یا، عین، طاء، سین، حاء، قاف و نون.

اقوال و آرای مختلف در تفسیر حروف مقطعه :

قرآن از این حروف تشکیل یافته است که در اختیار همگی است

قرآن که معجزه جاویدان پیامبر خاتم است، از ساده ترین ابزار (حروف الفبایی) به عالیترین هدف (کتابی که بشر پس از گذشت چهارده قرن نتوانسته است مانند آن را بیاورد) دست یافته است و از ساده ترین ابزار که در اختیار همگانی قرار داشت، کتابی ساخته است که کلمات آن موزون و معانی بزرگی در بر دارد؛ جمله های آن مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه از فصاحت قرار دارند، و معانی بلند و ژرف را در قالب زیباترین الفاظ می ریزد که تاکنون نظیری بر آن دیده نشده است.

هدف از آوردن این حروف در آغاز ۲۹ سوره، اشاره به این است که ای مردم! اساس و ریشه این قرآن را همین حروف تشکیل می دهد و ابزاری که در اختیار من است در دسترس شما نیز قرار دارد؛ هرگاه تصور می کنید که این کتاب، مصنوع فکر من و ساخته اندیشه بشر است، برخیزید از این ابزار و اسباب سوره ای بسان یکی از سوره های قرآن بسازید.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿٢٩﴾

این، آیات کتاب سراسر حکمت است.

واژه ها:

- تِلْكَ: آن ، آنها
- آیه؛ نشانه
- کتاب؛ نوشته ، نوشتن
- احکام؛ استوار کردن و اتقان بخشیدن

حکیم یکی از اسما و صفات خداست. قرآن مجید به طور مکرر خدا را به این صفت توصیف نموده است. حکیم به کسی می گویند که هرکاری را تحت ضابطه ای و برای هدفی انجام دهد و از کارهای لغو و بیهوده بپرهیزد.

ولی در این آیه، خود قرآن با این صفت توصیف شده است و هدف از آن، بالابردن مقام قرآن است که آن چنان سخنان او حکیمانه و سراسر حکمت است که گویا خود حکیم است و سخن می گوید.

عموم نویسندگان، کتاب خود را خالی از نقص ندیده و به خاطر نقص‌ها و اشکالات کتابشان، از خواننده عذرخواهی می‌کنند و از پیشنهادهای و انتقادهای استقبال می‌کنند؛ تنها خداوند است که درباره‌ی کتاب خود با صراحت می‌فرماید: «الكتاب الحکیم» تمام آیاتش، محکم و بر اساس حکمت است. کتابی استوار و خلل‌ناپذیر که هیچ نقص و عیبی در آن راه ندارد.

توصیف کتاب به حکیم یا به خاطر استحکام محتوای آن است، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی‌یابد، و هر گونه خرافه را از خود دور می‌سازد جز حق نمی‌گوید، و جز به راه حق دعوت نمی‌کند، درست در مقابل «لھو الحدیث» (سخنان بیهوده) که در آیات بعد می‌آید قرار دارد.

و یا به معنی آن است که این قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می‌گوید، تعلیم می‌دهد، اندرز می‌گوید، تشویق می‌کند، انذار می‌نماید، داستانهای عبرت‌انگیز بیان می‌کند، و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است، و این سرآغاز، تناسب مستقیمی دارد با سخنان لقمان حکیم که در این سوره از آن بحث به میان آمده.

البته هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی (حکمت) در آیه فوق منظور باشد.

درس دوم

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

که (مایه‌ی) هدایت و رحمت، برای نیکوکاران است. آنان که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و تنها آنان به آخرت یقین دارند.

واژه‌ها:

- هدی؛ راهنمایی کردن، راه یافتن و هدایت شدن
- احسان؛ نیکی کردن، کار نیکو انجام دادن، کاری را خوب انجام دادن

ص ۳۱ کتاب صلاهی حکمت

انواع هدایت :

هدایت دو گونه است: یکم هدایت به معنای راهنمایی کردن یا ارائه طریق . هدی للناس از این قبیل است.
دوم هدایت به معنای ایصال الی المطلوب (رساندن به مقصد یا توفیق دادن در رسیدن به مقصد) می‌توان گفت هدی للمتقین و هدی للمحسنین از این قسم هدایت است نه اینکه فقط راه را نشان بدهد.

قرآن، نسخه هدایت همگان یا تنها نیکوکاران

بررسی آیات قرآن به روشنی، این مطلب را ثابت می‌کند که آیین پیامبر اسلام، آیین جهانی و دین او خاتم ادیان و شخص وی خاتم پیامبران است، ولی در آیه مورد بحث، صریحاً می‌فرماید که تنها آن گروه از قرآن بهره‌مند می‌گردند که نیکوکار باشند؛ چنان که می‌فرماید: (هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ؛ برای نیکوکاران مایه هدایت و رحمت است).

سؤال: هرگاه فیض معنوی قرآن در شعاع وسیع و همگانی است، پس چرا در آیه مورد بحث، بهره‌گیری از آن را به نیکوکاران اختصاص داده است.

پاسخ: قرآن که نسخه سعادت است که برای هدایت همگان فرو فرستاده شده است و هدف از بعثت پیامبر خاتم نیز همین است و بس، اما تنها آن گروه از آن بهره‌مند می‌گردند که خود را در مسیر هدایت قرار داده و آماده بهره‌گیری باشند و تافردی آماده هدایت و بهره‌مندی نباشد، هرگز قرآن به حال او سودی نمی‌بخشد. مثلاً باران رحمت الهی بردشت و دمن می‌ریزد و سراسر صحرا را فرا می‌گیرد، تنها آن گروه از کشاورزان بهره‌مند می‌شوند که زمین را برای کشت آماده کرده و دانه در آن پاشیده باشند.

بنابراین، هم صحیح است بگوییم که قرآن برای هدایت همه مردم فرو فرستاده شده است، زیرا انگیزه از نزول قرآن هدایت همه جهانیان است؛ و هم صحیح است که بگوییم: تنها آن گروه از آن بهره‌مند می‌شوند که نیکوکار باشند.

نشانه های نیکوکاران

نیکوکاران با سه صفت زیر معرفی شده اند:

الف) **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ**: نماز می گزارند و نماز مایه رابطه انسان با خداست.

ب) **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**: زکات می دهند که عامل ارتباط انسان با اجتماع است.

ج) **بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**: به سرای دیگر مؤمن باشند و ایمان به روز بازپسین، زیربنای تربیت دینی و ضامن اجرای تمام قوانین آسمانی است.

توضیح اینکه صفات گروه نیکوکار، منحصر به این سه صفت نیست، ولی از میان آنها این سه صفت را که از برجسته ترین صفات آنهاست اختیار نموده و یادآور شده است و در هر کس این سه صفت باشد، دیگر صفات نیکوکاری در او جمع می گردد.

نماز و زکات

نماز، جامع همه‌ی کمالات معنوی است مانند: طهارت، تلاوت قرآن، اقرار به توحید و نبوت و ولایت، ذکر و دعا، سلام، قیام، رکوع، سجود و توجه به حق؛ و زکات جبران همه‌ی کاستی‌های مادی است.

در قرآن، مفهوم «زکات»، گسترده‌تر از آن است که در فقه آمده، زیرا علاوه بر زکات فقهی، عموم کمک‌های مالی را شامل می‌شود.

نکات تفسیری:

- ۱) ارشاد و هدایت، باید بر اساس حکمت باشد. «آیات الكتاب الحکیم هدی»
- ۲) قرآن، عین هدایت و رحمت است. «هدی و رحمة» (کلمه‌های «هدی» و «رحمة» در قالب مصدری آمده که نشان مبالغه می‌باشد.)
- ۳) ارشاد و هدایت، باید همراه رحمت و محبت باشد. «هدی و رحمة»
- ۴) نیکوکاران، آمادگی پذیرش حق را دارند. «هدی للمحسنین»
- ۵) نماز و زکات، از یکدیگر جدا شدن نیستند. «یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة»

اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات باید سیره‌ی دائمی باشد. («یقیمون» و «یؤتون»، در قالب مضارع آمده که نشان استمرار است) چون اسلام دین جامعی است، مسئولیت‌های آن نیز جامع و همه جانبه است. مسئولیت بدنی: «نماز»، مالی: «زکات» و قلبی: «یقین». «الصلوة، الزکاة، یوقنون»

ارتباط با خدا (اقامه‌ی نماز) و ارتباط با مردم (پرداختن زکات)، همراه با ایمان به قیامت ارزشمند است. «و هم بالآخرة هم یوقنون»

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

آنان بر هدایتی از پروردگارشان هستند و هم آنانند رستگاران.

واژه ها:

- اولئک: آنان
- رب: پرورش دهنده (پروردگار)
- افلاح: کامیاب شدن، پیروز و سعادت‌مند شدن

از این آیه استفاده می‌شود که رستگاری بر اساس توفیق و هدایت پروردگار حاصل می‌شود، که البته آن نیز در سایه‌ی تلاش و مجاهده، به انسان داده می‌شود، اینجا چنین نتیجه گیری می‌کند: گروهی که واجد صفات یاد شده در آیه ۴ هستند، هدایت یافتگان واقعی و رستگاران حقیقی می‌باشند.

چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» آنان که در راه ما تلاش و مجاهده کردند، ما راه را به آنان نشان دادیم و همانا خداوند با نیکوکاران است.

نکات تفسیری:

- (۱) نیکوکاران از هدایت‌های الهی برخوردارند. «اولئک علی هدی من ربهم»
- (۲) هدایت، از شئون ربوبیت است. «هدی من ربهم»
- (۳) توفیق کارهای خیر، لطف خداوند است. «للمحسنین... هدی من ربهم»
- (۴) رستگاری، مخصوص کسانی است که اهل نماز، زکات و یقین به آخرت باشند. «اولئک هم المفلحون»

درس سوم :

مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ آیه (۶)

و برخی از مردم، خریدار سخنان بیهوده و سرگرم کننده‌اند، تا بی هیچ علمی، (دیگران را) از راه خدا گمراه کنند و آن را به مسخره گیرند؛ آنان برایشان عذابی خوار کننده است.

واژه ها:

- ناس: مردم
- اشتراء: خریدن، فروختن
- لهو: سرگرم شدن به چیزی بی فایده
- حدیث: خبر، جدید
- اضلال: به بی راه بردن، تباه کردن
- هزو: مسخره کردن
- اهانت: خار و بی مقدار نمودن

توضیحات :

عطف جمله من الناس بر تلك آیات الكتاب الحكيم گوش زد می کند که قرآن و حقایق آن مخالفانی سر سخت دارد که در صدد بازداشتن مردم از گرایش به آن هستند. برخی از ترفند ها و روش های آنان سرگرم کردن مردم به افسانه های دروغین و برپایی مجالس گمراه کننده و انتشار مفاهیم انحرافی می باشد.

سبیل الله مسیری است که پیمودن آن آدمی را به قرب الهی نایل می کند و تبعاً مصادیق فراوانی دارد که بعضی از موارد آن شامل برپایی نماز، پرداخت زکات و ایمان به آخرت می باشد.

سرگرمی های ناسالم

لهو در لغت عرب به معنای (باز داشتن و مشغول کردن) از هدف مهم است . هر نوع سخن و کلامی و یا کار و کرداری که انسان را از حق و حقیقت باز دارد، به آن لهو می گویند.

«هو الحديث»، به سخن بیهوده‌ای گویند که انسان را از حقّ باز دارد، نظیر حکایات خرافی و داستان‌هایی که انسان را به فساد و گناه می‌کشاند. این انحراف گاهی به‌خاطر محتوای سخن است و گاهی به‌خاطر اسباب و ملازمات آن از قبیل آهنگ و امور همراه آن.

شخصی به نام نضر بن حارث که از حجاز به ایران سفر می‌کرد، افسانه‌های ایرانی - مانند افسانه‌ی رستم و اسفندیار و سرگذشت پادشاهان - را آموخته و برای مردم عرب بازگو می‌کرد و می‌گفت: اگر محمد برای شما داستان عاد و ثمود می‌گوید، من نیز قصّه‌ها و اخبار عجم را بازگو می‌کنم. این آیه نازل شد و کار او را شیوه‌ای انحرافی دانست.

برخی مفسّران در شأن نزول این آیه گفته‌اند: افرادی کنیزهای خواننده را می‌خریدند تا برایشان بخوانند و از این طریق مردم را از شنیدن قرآن توسط پیامبر باز می‌داشتند، که آیه‌ی فوق، در مذمت چنین افرادی نازل شد.

این آیه به یکی از مهم‌ترین عوامل گمراه کننده که سخن باطل است اشاره نموده است. در آیات دیگر قرآن، به برخی دیگر از عوامل گمراهی مردم اشاره شده که عبارتند از:

الف) طاغوت، که گاهی با تحقیر «استخفّ قومه» و گاهی با تهدید مردم را منحرف می‌کند. «لَجَعَلْتُكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»

ب) شیطان، که با وسوسه‌هایش انسان را گمراه می‌کند. «يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ»

ج) عالم و هنرمند منحرف که با استفاده از دانش و هنرش دیگران را منحرف می‌سازد. «و اضلّهم السّامري»

د) صاحبان قدرت و ثروت، که با استفاده از قدرت و ثروت، مردم را از حقّ باز می‌دارند. «أَنَا أَطْعَمَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَائِنَا فَاضْلُونا السَّبِيلَا»

ه) گویندگان و خوانندگانی که مردم را سرگرم کرده و آنان را از حقّ و حقیقت باز می‌دارند. «يُشْرِى لَهُو الْحَدِيثَ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»

راههای گوناگون مخالفت و کارشکنی مخالفان پیامبر گرامی اسلام(ص)

- ۱) حربه تهمت از قبیل شاعر، کاهن، مجنون و ساحر
- ۲) آزار و شکنجه و کشتن پیروان پیامبر
- ۳) دعوت از داستانسرای بزرگ عرب(نضر بن حارث) برای نقل داستانهای قهرمانان ایران و جلوگیری از گرایش افراد به رسول خدا

تعبیر به لهو الحديث بجای الحديث اللهو گویا اشاره به این است که هدف اصلی آنها همان لهو و بیهودگی است ، و سخن ، وسیله ای برای رسیدن به آن است.

جمله (ليضل عن سبيل الله) نیز مفهوم وسیعی دارد که هم گمراه کردن اعتقادی را شامل می شود آنچنان که در

داستان نضر بن حارث و ابو جهل خواندیم و هم منحرف ساختن اخلاقی آنچنان که در احادیث غنا آمده است. تعبیر (بغیر علم) اشاره به این است که این گروه گمراه و منحرف حتی به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند، بلکه صرفاً از جهل و تقلیدهای کورکورانه پیروی می کنند، آنها جاهلانی هستند که دیگران را نیز به جهل و نادانی خود گرفتار می سازند.

این در صورتی است که تعبیر (بغیر علم) را توصیف برای گمراه کنندگان بدانیم، اما بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که توصیفی برای (گمراه شوندگان) باشد، یعنی مردم جاهل و بیخبر را ناآگاهانه به وادی انحراف و باطل می کشانند.

این بیخبران گاه از این هم فراتر می روند، یعنی تنها به جنبه های سرگرمی و غافل کننده این مسائل قانع نمی شوند، بلکه سخنان لهو و بیهوده خود را وسیله ای برای استهزاء و سخریه آیات الهی قرار می دهند، و این همان است که در آخر آیه فوق به آن اشاره کرده، می فرماید: و یتخذها هزوا.

اما توصیف عذاب به (مهین) (خوار کننده و اهانت بار) به خاطر آن است که جریمه باید همانند جرم باشد، آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند، خداوند هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن توهین آور نیز می باشد.

نکات تفسیری:

- (۱) نضر برای هدفهای پلیدی این داستانها را تهیه و کتابهای مربوط به این رشته را خریداری می کرد؛ چنان که می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ برخی از مردم هستند که داستانهای باطل را می خردند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند.)
- (۲) او نه تنها خود گمراه بود، بلکه گروهی را نیز ناخودآگاه از حق باز می داشت، قلب و روح آنان با سخنان باطل مملو می شد، دیگر مجال برای شنیدن آیات الهی پیدا نمی کردند؛ چنان که می فرماید: (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ تا مردم نا آگاه را از راه خدا [قرآن] گمراه سازد و باز دارد.)
- (۳) وی با گفتار خود: (اگر محمد از عاد و ثمود خبر می دهد، من نیز داستان رستم و اسفندیار می گویم)، قرآن را به باد سخریه و استهزاء گرفته و کتاب سراسر حکمت را با کتابهای رمان و داستان یکسان حساب می کرد؛ چنان که می فرماید: (وَيَتَّخِذُهَا هُزُوًا؛ آیات قرآن را به سخریه و استهزاء گرفته است.)
- (۴) سرمایه گذاری برای مبارزه و تهاجم فرهنگی علیه حق، سابقه ای طولانی دارد. «و من الناس من يشتري لهو الحديث»
- (۵) هر چه در مقابل حکمت قرار گیرد، لهو و مانع رسیدن به کمال است. «الكتاب الحكيم - لهو الحديث» (تعجب از افرادی است که حکمت رایگان پیامبر معصوم را رها کرده و بدنبال خرید لهو از افراد لالابالی می باشند.)
- (۶) ابزار مخالفان راه خدا، منطق و حکمت نیست، سخنان لهو و بی پایه است. «من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله»

۷) خرید وسایل لهو و اموری که انسان را از کمال باز می‌دارد، نشانه‌ی جهالت و نادانی است. «یشتری لهو الحدیث...
بغیر علم»

۸) تناسب کیفر با عمل، نشانه‌ی عدالت است. آنها که حق را با تمسخر اهانت می‌کنند، عذابشان اهانت آور و ذلت‌بار است. «یتخذها هزوا... لهم عذاب مهین»

موسیقی مطرب بلای عصر

دانشمندان اسلامی با آیه مورد بحث بر تحریم (غنا) استدلال نموده و می‌گویند: هر نوع آهنگ و آوازی که مناسب مجالس عیاشی و آوازخوانی باشد، به حکم این که لهوی است که انسان را از حق و حقیقت باز می‌دارد، حرام است. موسیقی از چند نظر قابل مطالعه است:

۱) از نظر زیانهای جسمی و آثار شومی که روی دستگاه اعصاب انسان می‌گذارد.

۲) ضررهای اخلاقی موسیقی

دکتر ولف آدلر، پروفیسور دانشگاه کلمبیا می‌گوید: بهترین و دلکش‌ترین نواهای موسیقی، شومترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان می‌گذارد، مخصوصاً وقتی که هوا گرم باشد، آثار نامطلوب آن شدیدتر می‌گردد.

دکتر الکسیس کارل، فیزیولوژیست و زیست‌شناس معروف فرانسه می‌نویسد:

ارضای وحشیانه شهوات ممکن است جلب نوعی اهمیت کند، ولی هیچ چیز غیر منطقی تر از یک زندگی که به تفریح بگذرد نیست.

به طور کلی باید موسیقی را در ردیف مواد مخدر شناخت، زیرا آثار تخدیر آن به هیچ وجه قابل انکار نیست، و تخدیر، انواع و اقسامی دارد، و بشر می‌تواند از طریق مختلف، اعصاب خود را تخدیر کند.

گاهی تخدیر به وسیله خوردن است. نوشابه‌های الکلی تخدیر شدیدی در اعصاب به وجود می‌آورد و انسان را از مطالب دیگر بی‌خبر می‌سازد. و گاهی تخدیر به وسیله استنشاق از بینی، در بدن ایجاد می‌شود، مانند گرد هروئین که از طریق بینی در بدن وارد می‌شود، اعصاب را برای مدتی تخدیر می‌کند؛ و برای بسیاری از بیمارانی که احتیاج به تخدیر دارند، از طریق تزریق مواد مخدر در رگ انجام می‌گیرد.

و گاهی همین تخدیر از مجرای گوش صورت می‌پذیرد، و استماع موسیقی در اعصاب شنونده اثر تخدیری ایجاد می‌کند و گاهی آن چنان شدید می‌شود که انسان را مانند افراد بهت زده، از حالت طبیعی بیرون می‌آورد و توجه او را از یک سلسله امور مادی و معنوی سلب می‌کند.

اصولاً لذت فوق العاده‌ای که افراد از آن می‌برند، به سبب همین اثر تخدیری آن است. گاهی این اثر تخدیری به قدری قوی است که انسان عقل و هوش خود را آن چنان از دست می‌دهد که دست به حرکات غیرعادی می‌زند.

وقتی انسان تحت نفوذ زیر و بم آهنگ موسیقی قرار گرفت، یک نوع رخوت و سستی بر اعصاب مستولی شده و از مفاهیم انسانی، جز شهوترانی و جمالپرستی چیزی در برابر دیدگان بی‌فروغ و عقل وی مجسم نمی‌گردد.

الکل و موسیقی بزرگترین وسیله هوسرانی برای مردان و زنان شهوتران بوده و در مواقع خاصی برای تخدیر اعصاب به آن پناه می بردند. درست است که اسلام هرگز انسان را از لذایذ طبیعی باز نمی دارد، ولی از آن لذایذ زود گذر که از طریق تخدیر اعصاب و تحریک غرایز شهوانی پیدا می شود و انسان را از حالت طبیعی بیرون می برد جلوگیری می نماید.

آهنگهای موسیقی، هم آثار زیان بخش تخدیر اعصاب را دارد و هم از نظر اخلاقی یک سلسله شهوت را در انسان زنده می کند. این بود گوشه ای از فلسفه حرمت موسیقی.

دوری از سخن و مجلس باطل

از دیدگاه اسلام، آهنگهایی که متناسب با مجالس فسق و فجور و گناه باشد و قوای شهوانی را تحریک نماید، حرام است، ولی اگر آهنگی مفاسد فوق را نداشت، مشهور فقها می گویند: شنیدن آن مجاز است.

امام باقر علیه السلام فرمود: غنا، از جمله گناهانی است که خداوند برای آن وعدهی آتش داده است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و من الناس من یشتري لهو الحديث...». بنابراین غنا، از گناهان کبیره است، زیرا گناه کبیره به گناهی گفته می شود که در قرآن به آن وعدهی عذاب داده شده است.

در سوره ی حج می خوانیم: «واجتنبوا قول الزور» از سخن باطل دوری کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از «قول زور» آوازه خوانی و غناست.

از امام صادق و امام رضا علیهم السلام نیز نقل شده که یکی از مصادیق «لهو الحديث» در سوره ی لقمان، غنا می باشد.

در روایات می خوانیم:

غنا، روح نفاق را پرورش می دهد و فقر و بدبختی می آورد.

زنان آوازه خوان و کسی که به آنها مزد می دهد و کسی که آن پول را مصرف می کند، مورد لعنت قرار گرفته اند، همان گونه که آموزش زنان خواننده حرام است.

خانه ای که در آن غنا باشد، از مرگ و مصیبت دردناک در امان نیست، دعا در آن به اجابت نمی رسد و فرشتگان وارد آن نمی شوند.

آثار مخرب غنا

(۱) ترویج فساد اخلاق و دور شدن از روح تقوا و روی آوردن به شهوات و گناهان، تا آنجا که یکی از سران بنی امیه (با آن همه آلودگی) اعتراف می کند: غنا، حیا را کم و شهوت را زیاد می کند، شخصیت را درهم می شکند و همان کاری را می کند که شراب می کند. برخی انسان ها از راه نوشیدن شراب و یا تزریق هروئین و مرفین می توانند خود را وارد دنیای بی خیالی و بی تفاوتی کنند، برخی هم از طریق شنیدن سخنان باطل و شهوات انگیز یک آوازه خوان، غیرت خود را نادیده می گیرند و در دنیای بی تفاوتی به سر می برند.

۲) غفلت از خدا، غفلت از وظیفه، غفلت از محرومان، غفلت از آینده، غفلت از امکانات و استعدادها، غفلت از دشمنان، غفلت از نفس و شیطان. انسان امروز با آن همه پیشرفت در علم و تکنولوژی، در آتشی که از غفلت او سرچشمه می‌گیرد، می‌سوزد. آری، غفلت از خدا، انسان را تا مرز حیوانیت، بلکه پائین‌تر از آن پیش می‌برد. «اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون»

۳) امروزه استعمارگران برای سرگرم کردن و تخدیر نسل جوان، از همه‌ی امکانات از جمله ترویج آهنگ‌های مبتذل از طریق انواع وسائل و امواج، برای اهداف استعماری خود سود می‌جویند. آثار زیانبار آهنگ‌های تحریک‌آمیز و مبتذل بر اعصاب، بر کسی پوشیده نیست. در کتاب تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب، نکات مهمی از پایان زندگی و فرجام بد نوازندگان آلات موسیقی و گرفتاری آنها به انواع بیماری‌های روانی و سکت‌های ناگهانی و بیماری‌های قلبی و عروقی و تحریکات نامطلوب ذکر شده که برای اهل نظر قابل توجه و تأمل است. آیا شما حاضرید هر صدایی را روی نوار کاست ضبط کنید؟ پس چگونه ما هر صدایی را روی نوار مغزمان ضبط می‌کنیم؟ عمر، فکر و مغز، امانت‌هایی است که خداوند به ما داده تا در راهی که خودش مشخص کرده صرف کنیم و اگر هر یک از این امانت‌ها را در غیر راه خدا صرف کنیم به آن امانت خیانت کرده‌ایم و در قیامت باید پاسخگو باشیم. قرآن با صراحت در سوره‌ی اسراء می‌فرماید: «ان السمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئك كان عنه مسئولاً» گوش و چشم و دل همگی مورد سؤال قرار می‌گیرند. آری انسان باید نگهبان چشم و گوش و دل خود باشد و اجازه ندهد هر ندایی وارد آن شود. در حدیث می‌خوانیم: دل، حَرَم خداست، نگذارید غیر خدا وارد آن شود. اسلام، برای برطرف کردن خستگی و ایجاد نشاط، راه‌های مناسب و سالمی را به ما ارائه کرده است؛ ما را به سیر و سفر، ورزش و شنا، کارهای متنوع و مفید، دید و بازدید، گفتگوهای علمی و انتقال تجربه، رابطه با فرهیختگان و مهم‌تر از همه ارتباط با آفریدگار هستی و یاد او که تنها آرام‌بخش دل‌هاست، سفارش کرده است. چرا خود را سرگرم لذت‌هایی کنیم که پایانش، ذلت و آتش باشد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لا خير في لذّة من بعدها النّار» ، در لذت‌هایی که پایانش دوزخ است خیری نیست. «مَنْ تَلَذَّذَ لِمَعَاصِي اللَّهِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا» هر کس با گناه و از طریق آن لذت‌جویی کند، خداوند او را خوار و ذلیل می‌نماید.

درس چهارم

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَشَّرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٧)

و هرگاه آیات ما بر او خوانده شود، مستکبرانه روی برگرداند، چنان که گویی آن را نشنیده، گویا در گوش‌های او سنگینی است، پس او را به عذابی دردناک بشارت ده.

واژه‌ها:

- إِذَا: هنگامی
- تلاوت: خواندن
- وَلَّى: روی برگرداند
- استکبار: خود بزرگ بینی
- وَقْرًا: سنگینی گوش
- بَشَّرَ: مزده بده
- أَلِيمٌ: دردناک

از این آیه استفاده می‌شود که افراد متکبر، حتّی حاضر به شنیدن سخن حقّ نمی‌باشند. چه رسد به آنکه آن را بشنوند و در آن اندیشه کنند و اگر منطقی نبود نپذیرند.

پیام‌ها و نکات تفسیری:

- (۱) شنیدن سخنان لاهو و باطل، آمادگی پذیرش حقّ را از انسان سلب می‌کند. «لَهُو الْحَدِيثُ... وَلَّى مُسْتَكْبِرًا»
- (۲) روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حقّ و حقیقت است. «وَلَّى مُسْتَكْبِرًا»
- (۳) مستکبران را تحقیر کنید. «كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا»
- (۴) کسی که حقّ را نمی‌پذیرد، مثل کسی است که هر دو گوش او سنگین باشد. «كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا»

توضیحات:

تعبیر به ولی مستکبرا اشاره به این است که رویگرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایش نیست ، بلکه از اینهم فراتر می رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا که بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد.

جالب اینکه نخست می گوید: آنچنان بی اعتنائی به آیات الهی می کند که گوئی اصلا آن را نشنیده و کاملا بی اعتنا از کنار آن می گذرد، سپس اضافه می کند: نه تنها این آیات را نمیشنود، گوئی اصلا کر است و هیچ سخنی را نمی شنود. جزای چنین افراد نیز متناسب اعمالشان است همانگونه که عملشان برای اهل حق دردآور بود، خداوند مجازاتشان را نیز دردناک قرار داده ، و به عذاب الیمشان گرفتار می سازد!

توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر به «بشر» (بشارت ده) در مورد عذاب دردناک الهی متناسب با کار مستکبرانی است که آیات الهی را به باد سخریه می گرفتند

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

ترجمه: همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، برای آنان باغ‌های پر نعمت (بهشت) است. در آن جاودانه‌اند، وعده‌ی الهی حق است و اوست شکست ناپذیر حکیم.

واژه ها:

- إِنَّ: همانا
- لَهُمْ: برای آنها
- جَنَّاتُ: بهشت
- النَّعِيمِ: نعمت
- خَالِدِينَ: همیشگی، دائمی
- وَعَدَ: وعده، پاداش
- الْعَزِيزُ: شکست ناپذیر

پیام‌های آیه:

- (۱) بهشت، مخصوص اهل ایمان و عمل صالح است. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ»
- (۲) تحقیر و تمسخرِ مستکبران را با وعده‌ها و بشارت‌های الهی برای مؤمنان واقعی جبران کنیم. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... لَهُمْ جَنَّاتٌ»
- (۳) ایمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گیری از الطاف الهی است. «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ»
- (۴) وعده‌ها و پاداش‌های الهی را باور کنیم و جدّی بگیریم. «وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا»
- (۵) قدرت و حکمت الهی، پشتوانه‌ی وعده‌هایش می‌باشد. «وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

توضیحات:

در آیات قبل بیان شد که برخی با سخنان لغو و بیهوده، می‌کوشند تا پیروان حق را گمراه کنند، آنان با داشتن روحیه‌ی استکباری و گوش ندادن به آیات آسمانی، مؤمنان را به تمسخر می‌گیرند. خداوند متعال در این آیه، مؤمنان را با بشارت به نعمت‌های بهشت دل‌داری می‌دهد.

این نکته قابل دقت است که در مورد مستکبران، «عذاب» به صورت مفرد ذکر شده و در مورد مؤمنان صالح العمل، «جَنّات» به صورت جمع، چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته.

تاکید بر خلود و وعده حق الهی نیز تاءکید بر همین فزونی «رحمت» بر «غضب» است.

«نعم» که از ماده «نعمت» است، معنی گسترده‌ای دارد که همه انواع نعمت‌های مادی و معنوی را شامل می‌شود، حتی نعمتهایی که برای ما محبوسان زندان تن در این دنیا قابل درک نیست «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «نعم» «به معنی «نعمت بسیار» است (النعم النعمة الكثيرة)

تقسیم کار در آفرینش انسان (برای مطالعه مریان محترم)

در آفرینش انسان تقسیم کار به صورت روشنی انجام گرفته و هر کاری به دست عضوی و یا نیرویی که صلاحیت اداره و تنظیم آن را دارد، سپرده شده است.

بدن ما نیازمندیهای مختلفی دارد، و همه این نیازمندیها به وسیله اعضای مختلف و نیروهای گوناگون بدن برطرف شده است. بدن ما به هضم غذا، تصفیه خون، رسانیدن غذا به تمام سلولهای بدن، سرباز مدافع، گیرنده و فرستنده، و دهها کار دیگر نیاز دارد، که همگی به نحو احسن انجام گرفته و در تمام بدن، سلول و عضو بیکاری پیدا نمی‌شود و اگر کار گوش به چشم و یا کار معده به قلب، محول گردد، زندگی انسان تباه می‌شود.

نه تنها دستگاههای مادی و جهاز ظاهری بدن، روی اصل (تقسیم کار) انجام وظیفه می کند، بلکه برای روحيات و ادراکات او نیز نظام خاصی هست که هر قوه ای از قوای روحی برای کاری آفریده شده اند.

اساس و پایه نظام روحی انسان، دو نیروی عظیمی است که زندگی معنوی انسان کاملاً به آن دو بستگی دارد:

۱. قوای نفسانی و غرایز انسانی که هر کدام برای خود هدف خاص و مشخصی دارد. اگر انسانی با این غرایز، مجهز نبود، زندگی برای انسان امکان نداشت. اگر انسان روزی فاقد غضب و شهوت و یا میل به ثروت و مقام، علاقه به همسر و فرزند و... شد، زندگی در نظر او پوچ گشته و گامی برای حیات خود برنمی دارد.

۲. قوای عقلی و فکری که تعدیل کننده این غرایز و راهنمای انسان در بهره برداری از این قوای روحی است.

غرایز انسان بسان موتور ماشین، به او قدرت و نیرو، و حرکت و جنبش می دهند، در حالی که قوای عقلی و فکری انسان، بسان ترمز ماشین از تحرکهای بی جا جلوگیری نموده و حافظ سلامت جان و ضامن بقای اوست.

عقل و خرد بسان چراغهای ماشین، مسیر را برای انسان روشن می کند، و راه و چاه را مشخص می سازد.

در نظام روحی، عقل مقام بس ممتاز دارد، و باید از عواملی که مایه دگرگونی دستگاه عقلی، و فساد نظام فکری و ضعف شنوایی و بینایی خرد است، جلوگیری نمود، زیرا حیات معنوی و مادی، بدون رهبری صحیح عقل ممکن نیست.

تدابیر اسلام برای رهبری صحیح عقل:

تحریم عوامل فساد عقل

اسلام برای حفظ مقام و موقعیت خرد، از عواملی که مایه فساد عقل و انحراف دستگاه رهبری انسان می گردد، به شدت جلوگیری کرده، شراب و انواع مخدر را تحریم کرده است. بدترین انحراف برای یک انسان، انحراف فکری است، انحرافی که سبب می گردد که وی خوب و بد را درست از هم تشخیص ندهد، بلکه بالاتر، مثلاً باطل در نظر او به صورت حق جلوه کند. ممارست با گناه و همنشینی با بدکاران، دیدن مناظر معصیت، مایه ضعف شنوایی و بینایی خرد گردیده و زشتی بسیاری از کارها را از میان می برد.

تاکید بر پرورش عقل با علم و دانش

انسان باید در تربیت و پرورش عقل فطری کوشیده، تا عقل فطری را با عقل مکتسب همراه سازد. علم و دانش، مطالعه و بررسی آثار دانشمندان، غور در قوانین آفرینش، مایه شکفتگی عقل و خرد می گردد.

تأثیر فیلم در طرز تفکر انسانها

شکی نیست که صنعت فیلم، یکی از صنایع عظیم عصر ماست و انسان از طریق دیدن مناظر علمی و نظامی و طبیعی به بسیاری از نکات آگاه گردیده و اموری را می آموزد.

آیین اسلام، یگانه آیینی است که بشر را به علم و صنعت، به تفکر و تدبیر دعوت نموده و خواهان پیشرفتهای معنوی انسانهاست. ولی هزار نکته باریکتر زمو این جاست؛ هر فیلمی نه ارزش نشان دادن دارد و نه هر فیلمی جالب و آموزنده است، زیرا فیلمهای عشقی و جنایی درباره کودکان و جوانان که شخصیت آنان تکمیل نگشته و دستگاه تفکر و داوری آنان در حال رشد و نمو است، بسیار تأثیر سوء دارد.

انسان از طریق چشم و گوش با آنچه که بیگانه است آشنا می شود. به همین جهت بنای تعلیمات امروز دنیا براساس آموزش سمعی و بصری گذاشته شده، بیش از آن که روش پرورش و آموزش براین اصل جدید برقرار گردد.

اما متأسفانه از یک اصول صحیح، نتیجه معکوس گرفته می شود؛ آنچه را که امروز نسل جوان از راه دیدن و شنیدن یاد می گیرند، گمراه کننده است. اکثر فیلمها، از ماجراهای عشقی و کاندستربازی، مایه گرفته و دختران و پسران را به وادی ضلالت سوق می دهد.

کودکان در وقت بیکاری به تقلید از آرتیستهای سینما در کوچه و خیابان و خانه و دبستان، به جان هم می افتند و با مشق، سر و صورت یکدیگر را خونین می کنند و در هنگام زد و خورد، اسم آرتیستهای سینما را روی خود می گذارند، بعضی اوقات کار به جاهای بالاتری می کشد.

مقام فرماندهی عقل

دستگاه آفرینش، مقام فرماندهی را به دست عقل سپرده است، او باید بسنجد و تصمیم بگیرد و به دیگر قوای روحی، فرمان اجرا صادر کند. شهوت و تمایلات جنسی که برای حفظ نسل و بقای نوع انسانی آفریده شده است، باید به فرمان عقل کار کند و اگر به دست شهوت بیفتد، نظام زندگی به هم خواهد خورد و فضایل و ارزشهای اخلاقی از میان خواهد رفت.

یکی از مواهب الهی، غضب و خشم است. آفرینش در نهاد انسان این نیرو را نهاده که در مقام دفاع از جان و مال و شرف و ناموس، قوای درونی بدن را بر ضد دشمن بسیج کند؛ از این جهت از این نیرو باید به مقدار ضرورت و یا تجویز و راهنمایی عقل استفاده نمود، و اگر زمانی زندگی فرد یا جمعیتی به دست غضب و خشم افتد، نتیجه ای جز ویرانگی نخواهد داد.

زندگی سالم و سودمند، آن زندگی است که بر نظام خلقت استوار باشد و عقل و خرد بر تمام روحيات و احساسات ما حکومت کند، و در غیر این صورت، دستگاه ادراکی و بینایی فکری، ضعیف و ناتوان شده و حقایق در نظر انسان اوهام و پندار جلوه می کند و از شنیدن سخنان حکیمانه و نصایح بزرگان چهره برمی تابد.

هیچ بلایی برای انسان بالاتر از بلای ناتوانی بینایی درونی و دگرگون گشتن حس تشخیص نیست. دیگر برای چنین فردی شانس هدایت و بازگشت به راه حق باقی نمی ماند. قرآن مجید در آیه مورد بحث (لقمان/۷) به این حقیقت اشاره می کند، می فرماید:

(وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۚ هُنكَامِي كَآيَاتِ خُدا لِرَآئِى اَو تَلَوتِ شُود، بَا تَكْبَرِ اَز اَن رُوى مِى گَرْدَانِد، گُوى نَشْنِيْدِه اِست، گُوى دَر گُوشَهَآى اَو سَنگِيْنِى اِست.)

جوان غرق در شهوات و تمایلات جنسی، غرق در تجملات، بینایی عقلی او آن چنان ناتوان می شود که هر چیزی که در نقطه مقابل اهداف پست او قرار گیرد، بی ارزش و غیر قابل استماع خواهد دانست و چیزی که به تحریک عواطف جنسی و تمایلات مادی او کمک نماید، رنگ قداست و لباس حقیقت خواهد پوشید.

قرآن مجید به این حقیقت در آیات زیر اشاره می کند و می فرماید:

(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) (کهف/ ۱۰۳ و ۱۰۴) آیا از زیانکارترین افراد به شما خبر دهم؟ کسانی هستند که کوششهای آنان در زندگی دنیوی بی فایده است و آنان تصور می کنند که کار خوبی انجام می دهند [و کارهای بد آنان در نظرشان خوب جلوه می کند].

درس پنجم

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالَّذِي فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (١٠)

(خداوند، آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی بیفکند که زمین شما را نلرزاند، و در آن از هر جنبنده‌ای منتشر ساخت؛ و از آسمان، آبی فرو فرستادیم، پس در زمین (انواع گوناگونی) از جفت‌های (گیاهان) نیکو و پر ارزش رویاندیم.

واژه‌ها:

- سماء: آسمان
- خلق: آفرینش
- عمد: ستون
- القاء: فرو افکندن
- رَوَاسِيَ: کوه‌های استوار
- مید: لرزش
- بَثَّ: پراکندن
- دَابَّةٍ: جنبنده
- انبات: رویاندن
- زوج: جفت
- کریم: نیکو و ارزشمند

پیام‌ها و نکات تفسیری:

- (۱) ندیدن، دلیل نبودن نیست. (آسمان‌ها ستون دارد، گرچه ما آن را نمی‌بینیم) «بغیر عمد ترونها»
- (۲) قبل از هر چیز، استقرار و آرامش لازمه‌ی زندگی است. «ان تمید بکم»
- (۳) از الطاف الهی، پخش بودن و پراکندگی منابع مورد نیاز، در تمام کره‌ی زمین است. «بَثَّ فِيهَا»
- (۴) آب، نعمتی بس بزرگ و با اهمیّت است. («ماء»، نکره و با تنوین آمده که نشانه‌ی عظمت است)

توضیحات:

در این آیه، عالیت‌ترین و جالب‌ترین درس‌های توحیدی بیان شده است. آنچه قرآن پیرامون آفرینش آسمانها و حکمت و رمز پیدایش کوهها بیان کرده است.

توضیح این که مفسران جمله (بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) را چنین تفسیر می‌کنند:

۱. جمله (ترونها) صفت (عمد) که جمع (عمود) است باشد و ضمیر در (ترونها) به (عمد) برگردد، نه به (سماوات)؛ در این صورت معنای جمله چنین خواهد بود: خداوندی که آسمانها را برافراشت بدون ستونی که دیده شود و در حقیقت، آیه ستون مرئی را نفی می‌کند، نه اصل ستون را. این نظر را بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و غیره اختیار کرده‌اند، و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده، کاملاً آن را تأیید می‌کند.

حسین بن خالد از امام هشتم، علی بن موسی الرضا (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

(أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ فَقُلْتُ: بَلَى قَالَ: ثُمَّ عَمَدٌ لَكُنْ لَا تَرَوْنَهَا؛ أَيَا خَدَاوَنَد نَمِي فَرَمَايِد كَه بَدُون سَتُونِي كَه دِيْدَه شَوْد؟ گفتم: آری چنین است. فرمود: در آسمانها ستونهایی وجود دارد، ولی دیده نمی‌شوند.)

مؤید این نظر، روایتی است که از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرموده است:

(هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِّثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ، مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ؛ این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور مربوط می‌باشد.)

روی این نظر باید دید منظور از ستونهای نامرئی که ستارگان را از سقوط و اصطکاک حفظ می‌نماید چیست. آیا جز آن نیروی مرموز ناپیدایی است که نیوتن و دانشمندان دیگر، نام آن را (جاذبه عمومی) نهاده‌اند، و عبارتی رساتر و همگانی‌تر از (ستون نامرئی) می‌توان پیدا کرد؟

قرآن در رساندن این حقیقت علمی، تعبیری را انتخاب نموده که در تمام ادوار، برای بشر قابل درک و فهم باشد، حتی در آن دورانی که بشر به واقعیت این ستون نامرئی پی نبرده بود، از این عبارت می‌فهمید که این کاخ بی ستون، ستونهایی نامرئی دارد که بسان ستونهای عمارت، این کاخ برافراشته را حفظ می‌نماید.

در آیه، نخست به پنج قسمت از آفرینش پروردگار که پیوند ناگسستنی هم دارند (آفرینش آسمان، و معلق بودن کرات در فضا و نیز آفرینش کوهها برای حفظ ثبات زمین، و سپس آفرینش جنبندگان، و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنها است) اشاره می‌کند.

می‌فرماید: «خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید» (خلق السماوات بغیر عمد ترونها). «عمد» (بر وزن قمر) جمع «عمود» به معنی ستون است، و مقید ساختن آن به «ترونها»، دلیل بر این است که آسمان ستونهای مرئی ندارد، مفهوم این سخن آنست که ستونهایی دارد اما غیر قابل رؤیت نیست، و چنانکه پیش از این هم در تفسیر سوره رعد گفته ایم، این تعبیر اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته.

در حدیثی که «حسین بن خالد» از امام «علی بن موسی الرضا» علیهم السلام نقل کرده به این معنی تصریح شده است ، فرمود: سبحان الله ، ا لیس الله یقول بغیر عمد ترونها؟ قلت بلی ، فقال : ثم عمد و لكن لا ترونها: منزه است خدا، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می گوید: عرض کردم آری ، فرمود: پس ستونهای هست ولی شما آن را نمی بینید!

به هر حال جمله فوق یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در آورديم.

سپس درباره فلسفه «آفرینش کوهها» می گوید: «خداوند در زمین کوههایی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند» (و القی فی الارض رواسی ائتمید بکم).

این آیه که نظائر فراوانی در قرآن دارد نشان می دهد که کوهها وسیله ثبات زمینند، امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که کوهها از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند.

از این نظر که ریشه های آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی ، کره زمین را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می شود حفظ می کند، و اگر آنها نبودند زلزله های ویرانگر آنقدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی داد.

و از این نظر که این قشر محکم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید مقاومت می کند که اگر کوهها نبود، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می آمد که بی شباهت به جزر و مد دریاها نبودند و زندگی را بر انسان ناممکن می ساخت.

و از این نظر که فشار طوفانها را در هم می شکند، و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین به حداقل می رساند و اگر آنها نبودند صفحه زمین همچون کویرهای خشک در تمام طول شب و روز صحنه طوفانهای مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود.

حال که نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش ، و آرامش زمین به وسیله کوهها تامین شد نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می رسد که در محیطی آرام بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند، می گوید: «و در روی زمین از هر جنبیده ای منتشر ساخت» (و بث فیها من کل دابة). تعبیر به «من کل دابة» ، اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره های مختلف است از جنبندگان که از کوچکی با چشم عادی دیده نمی شوند و سرتاسر محیط ما را پر کرده اند گرفته ، تا جنبندگان غولپیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو می برد.

همچنین جنبندگان به رنگهای مختلف و چهره های کاملاً متفاوت ، آبریان و هوا زیان ، پرندگان و خزندگان ، حشرات گوناگون و مانند آنها که هر کدام برای خود عالمی دارند، و مسأله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس می سازند.

اما پیدا است که این جنبندگان نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله های بعد به این دو موضوع اشاره کرده می گوید: از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن در روی زمین ، انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویدادیم و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم.

به این ترتیب اساس زندگی همه جنبندگان ، مخصوصا انسان را که آب و گیاه تشکیل می دهد بیان می کند، سفره ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین که هر یک از آنها از نظر آفرینش ، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

قابل توجه اینکه در بیان آفرینش سه قسمت نخست ، افعال به صورت غائب ذکر شده ، ولی به مسأله نزول باران و پرورش گیاهان که می رسد، افعال را به صورت متکلم بیان کرده می فرماید: ما از آسمان آبی فرستادیم ، و ما در زمین گیاهانی رویاندیم .

این خود یکی از فنون فصاحت است که به هنگام ذکر امور مختلف ، آنها را در دو یا چند شکل متنوع بیان کنند تا شنونده هیچگونه احساس خستگی نکنند، بعلاوه این تعبیر نشان می دهد که نزول باران و پرورش گیاهان مورد توجه خاصی بوده است.

این آیه بار دیگر به «زوجیت در جهان گیاهان» اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است ، چرا که در آن زمان ، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت (شرح بیشتر پیرامون این مسأله را می توانید در جلد ۱۵ ذیل آیه ۷ سوره شعراء مطالعه فرمائید) ضمنا توصیف زوجهای گیاهان به «کریم» اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد.

جهت مطالعه مربی

پیامبر درس نخوانده و مکتب ندیده، در آن محیط چگونه بر این حقایق پیچیده علمی دست یافته؟ پاسخی نداریم، جز این که بگوییم: راهنمای او در این موارد، (وحی) الهی و آسمانی بوده است.

منظور از جاذبه عمومی، این است که تمام اجسام یکدیگر را جذب می کنند و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مستثنا نیست، و نیروی جاذبه با فاصله دو جسم، نسبت معکوس دارد؛ یعنی هر چه فاصله اجسام کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر می شود، و اگر فاصله آنها بیشتر باشد، جاذبه آنها کمتر می گردد.

اگر تنها در اجسام نیروی جاذبه بود، در این صورت اجسام و اجرام آسمانی باید به هم بخوردند و انتظام از بین برود، ولی در پرتو قانون گریز از مرکز، تعادلی به وجود می آورد. قوه گریز از مرکز در تمام اجسامی که حرکت دورانی دارند موجود است، هنگامی که آتش گردان را می چرخانیم، احساس می نماییم که دست ما را می کشد، این همان نیروی گریز از مرکز است.

در سایه این دو قانون، میلیونها منظومه شمسی و کهکشان و سحابی در فضا به طور معلق تحقق پذیرفته و بدون ستون، از سقوط و اصطکاک آنها جلوگیری به عمل آورده است.

قرآن مجید متجاوز از ده قرن قبل از نیوتن، به این حقیقت علمی در دو جا (لقمان/۷ و رعد/۲) تصریح کرده و می فرماید:

(رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛ آسمانها را بدون ستون مرئی برافراشته است.)

اینک درباره هر یک از موضوعات چهارگانه، به طور فشرده سخن می‌گوییم.

۱. اسرار آفرینش کوهها

اسرار مرموز کوهها بیش از آن است که در این مقام بگنجد. تنها در آیه مورد بحث به راز مهمی اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

کوهها بسان لنگرهای کشتی، شما را از حرکات ناموزون زمین حفظ می‌کند و مضمون همین آیه در سوره دیگر نیز وارد شده است.

و در آیه دیگر، کوهها را میخهای زمین معرفی کرده و می‌فرماید: (وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا) (نبأ/۷)

امیر مؤمنان در نخستین خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: (وَتَدَّ بِالْصُّخُورِ مِیدَانَ أَرْضِهِ؛ زمین را با کوه از لرزش بازداشت).

و در برخی از سخنان امیرمؤمنان، کوهها به لنگر کشتی نیز تشبیه شده، چنان که می‌فرماید:

(وَعَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَّاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا؛ حرکات زمین را وسیله لنگرهایی از سنگ تعدیل نمود).

در آیه مورد بحث، از کوهها به لفظ (رواسی) تعبیر آورده که جمع (راسیه) به معنای لنگر است.

بنابراین باید دید مقصود از لنگر بودن کوهها چیست، و چگونه کوهها برای زمین، حکم لنگر را دارند. در این جا نظرهای مختلفی بیان شده است که ما دو نظر را یادآوری می‌کنیم.

۱. ممکن است که این حرکات ناموزون که کوهها مانع از بروز آن است، معلول جاذبه نیرومند ماه باشد که می‌تواند در پوسته زمین جزر و مدی مانند جزر و مد دریاها به وجود آورده و همواره در حرکت و اضطراب باشد.

ولی عامل مانع از بروز این نوع حرکات ناموزون، همان کوههاست، زیرا کوهها در حقیقت در حکم یک زره محکم فولادین را دارند که دور تا دور زمین را احاطه کرده و با توجه به ارتباط و پیوندی که از زیر به هم دارند، یک شبکه نیرومند سرتاسری را تشکیل می‌دهند.

اگر این زره محکم و این شبکه نیرومند، کره زمین را نپوشانده بود و پوسته روی زمین از یک قشر نرم و لطیفی همچون خاک و شن تشکیل یافته بود، مسلماً به آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومند ماه واقع می‌شد و حرکات ناموزونی مانند جزر و مد دریاها در آن به وجود می‌آورد. با این که قشر محکمی پوسته زمین را پوشانیده، باز حرکات خفیف جزر و مد در آن پیدا می‌شود و هر بار حدود سی سانتیمتر پوسته زمین به تدریج بالا و پایین می‌رود.

۲. ممکن است عامل این حرکات ناموزون، همان مواد مذابی باشد که هسته مرکزی زمین را تشکیل می‌دهد و دل زمین مملو از گازهای متراکمی است که با شدت هر چه تمامتر بر آن فشار می‌آورد. زلزله‌های خطرناکی که ضررهای جبران ناپذیری به وجود می‌آورد، به عقیده گروهی از دانشمندان، نتیجه عمل حرارت و گازهای درونی است که با شدت خارج می‌شوند.

در این صحنه متلاطم، یگانه عاملی که از متلاشی شدن و تفرق قطعات زمین مانع می گردد، همان کوههاست، زیرا ریشه های کوههای سنگین که در اعماق زمین فرو رفته و قطعات زمین را در بر گرفته و آنها را به هم اتصال می دهد، و بسان میخها که قطعات تخته را به هم متصل می سازد و از انفکاک و جدایی جلوگیری می کند، قطعات زمین را از تفرق و پاشیدگی باز می دارد.

شاید آیه (وَالْجِبَالُ أَوْتَادٌ كُوهها را میخهای زمین قرار دادیم). اشاره به همین حقیقت باشد که بیان گردید.

۲. پخش جاندار در روی زمین

یکی دیگر از مظاهر قدرت خداوند، وجود حیات و زندگی در روی زمین و دل دریاهاست.

پیدایش حیات در روی زمین، در گرو شرایط بی شماری است که فقدان یکی از آنها مایه امتناع تحقق (زیست) در این کره خاکی است. شماره اوضاع و احوالی که حیات را در زمین پدید آورده، از حد فکر بشر بیرون است، و تصور این که همه این شرایط برحسب تصادف پیدا شده و جمع وجور گشته اند، دور از خرد و از نظر احتمالاً ممتنع و در سرحد صفر است.

از باب نمونه، به توضیح یک شرط می پردازیم:

استقرار حیات در روی زمین، بر اثر حرارت متناسبی است که از خورشید به زمین می رسد. اگر فاصله زمین تا خورشید دو برابر کنونی بود که از خورشید به زمین می رسید، حرارت کنونی تنزل می کرد و سرعت حرکت برمدار آن نصف می شد و طول مدت زمستانی دوبرابر می گردید و همه موجودات یخ می زدند.

تنظیم این شرایط به این شکل متناسب، گواه بر دخالت تدبیر کلی در نظام آفرینش می باشد.

۳. اوست که از آسمان آب نازل می کند

(سماء) در جمله (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ) به معنای مطلق بلندی است. اتفاقاً یکی از معانی (سماء)، همان بلندی است.

چون ابرهایی که از دریا برمی خیزند، در نقطه مرتفعتر از ما قرار می گیرند و پس از یک رشته فعل و انفعال به صورت قطرات باران به دشت و دمن می ریزند، خداوند در این مورد لفظ (سماء) را به کار برده و فرموده: (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

البته (سماء) در قرآن معانی دیگری نیز دارد؛ مثلاً، در همین آیه مورد بحث (آیه دهم سوره) به معنای (اجرام و ستارگان) به کار رفته است، چنان که فرمود:

(خَلَقَ السَّمَوَاتِ بَعِيرٍ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا؛ آسمانها (اجرام و ستارگان) را بدون ستونی که ببینید آفرید).

البته (سماء) در قرآن معانی دیگری نیز دارد که یکی از کلیدهای حل آیات مربوط به آفرینش آسمانها این است که بدانیم (سماء) در قرآن در یک معنا به کار نرفته است. آیات مربوط به خلقت و آفرینش آسمانها، از مباحث شایان

دقت قرآن است و پرده برداری از رازی که در این آیات وارد شده است، در گرو این است که مجموع آیات در یک جا گردآوری گردد، سپس با تأمل و تدبیر در مفردات و جمله های آیه ها، هدف قرآن روشن گردد.

۴. گیاهان روی زمین

گیاهان روی زمین که به صورت مخملهای سرسبز، سطح زمین را پوشانیده است، خود آیتی بزرگ بر مبدأ آفرینش و دخالت تدبیر در سازمان خلقت می باشد.

ساختمان گیاهان و سلولهای مختلف آنها که به شکلهای (کروی) (بیضی)، (شش ضلعی)، (دوکی) و (استوانه ای) می باشند، گواه بر عظمت خلقت آنها، و دلیل بر مداخله نیروی عظیمی در آفرینش آنها می باشد.

نه تنها ساختمان سلولهای آنها اعجاب هر دانشمند محقق را می انگیزد، بلکه آنچه مربوط به پیدایش گیاه و تکامل آنهاست، از قبیل نمو، تولید مثل، تقسیمات سلول، ساختمان ساقه و برگ و گل و... همه و همه گواه بر علم و شعور آفریدگار آنهاست.

از این جهت می فرماید: (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ)

آیا با مطالعه احوال ستارگان و اجسام بزرگ معلق در فضا، که از سقوط و اصطکاک مصون و محفوظ می باشند، انسان به عظمت خلقت آنها و به عظمت خالق و آفریننده جهان پی نمی برد.

آیا شایسته است با وجود چنین مرکز قدرت در برابر مخلوقهای ناتوان او به عنوان پرستش، سر تعظیم فرود آورده و موجودات بی اثر و بی خاصیت را شریک او بدانیم.

عبادت و پرستش، شایسته آن ذات با کمال است که خالق جهان و جهانیان می باشد، نه موجوداتی که توانایی آفریدن چیزی را ندارند.

از این جهت، در یازدهمین آیه مورد بحث می فرماید:

(هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ؛ این است آفرینش خداوند، [ولی] به من نشان دهید معبودهای دیگر چه آفریده اند.)

و در آیه دیگر در نکوهش معبودهای باطل که قادر به انجام دادن کاری نیستند، چنین می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ؛ (حج/۷۳))

آنان را که جز خدا می خوانید [و می پرستید] نمی توانند مگسی را بیافرینند، هرچند دست به دست هم بدهند و اگر مگس چیزی از آن بگیرد، توانایی برگرفتن آن ندارند. چقدر دعوت کننده و دعوت شده ناتوانند!

درس ششم

هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَارُونَ مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید که (معبودان) غیر او چه آفریده‌اند؟ آری، ستمگران (مشرک) در گمراهی آشکارند.

واژه‌ها:

- رویت: دیدن
- دُون: غیر
- ضلال: گمراهی
- مُبِين: آشکار

پیام‌ها و نکات تفسیری:

- ۱) ابتدا راه حق را بیان کنید و سپس از مخالفان حق، انتقاد یا با آنان مبارزه کنیم. «هذا خلق الله فارونى ماذا»
- ۲) یکی از راه‌های خداشناسی، مقایسه میان قدرت او و قدرت دیگران است. «هذا خلق الله فارونى ماذا خلق الذين من دونه»
- ۳) تنها به ادعا گوش ندهیم، دلیل و سند و نمونه بخواهیم. «فارونى»
- ۴) کسانی که به سراغ غیر خدا می‌روند، هم گمراهند و هم ظالم. «بل الظالمون فى ضلال»

توضیحات:

بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش، و چهره‌های مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد بازخواست قرار می‌دهد، می‌گوید: «این آفرینش خدا است، اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده‌اند؟!» (هذا خلق الله فارونى ما ذا خلق الذين من دونه).

مسلمانان آنها نمی‌توانستند ادعا کنند هیچیک از مخلوقات این جهان مخلوق بتها هستند، بنابر این آنها به توحید خالقیت معترف بودند، با اینحال چگونه می‌توانستند شرک در عبادت را توجیه کنند، چرا که توحید خالقیت دلیل بر توحید ربوبیت و یگانگی مدبر عالم، و آنها هم دلیل بر توحید عبودیت است.

لذا در پایان آیه ، عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال شمرده می گوید: «ولی ظالمان در گمراهی آشکارند» (بل الظالمون فی ضلال مبین).

می دانیم «ظلم» معنی گسترده ای دارد که شامل قرار دادن هر چیز در غیرمحل می شود، و از آنجا که مشرکان عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها می گذاشتند مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند. ضمناً تعبیر فوق اشاره لطیفی است به ارتباط «ظلم» و «ضلال»، زیرا هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد، یا بشناسد و رعایت نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند، مسلماً این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

و ما به لقمان حکمت دادیم، که شکر خدا را به جای آور و هر کس شکر کند، همانا برای خویش شکر کرده؛ و هر کس کفران کند (بداند به خدا زیان نمی‌رساند، زیرا) بی‌تردید خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

واژه ها:

- حکمت: دانش مفید و ژرف
- شکر: سپاس گزاردن در برابر نعمت
- کفر: ناسپاسی
- غنی: توانگر بودن بی نیاز بودن
- حمد: ستایش کردن

نکات تفسیری و پیام‌ها:

- (۱) نعمت ویژه، شکر ویژه می‌طلبد. «آتینا لقمان الحکمة... اشکر لله» چنانکه خداوند در برابر اعطای نعمت ویژه‌ی کوثر به پیامبر اسلام، از او شکر ویژه می‌خواهد. «أَنَا اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر»
- (۲) اولین فرمان به حضرت موسی بعد از نبوت، فرمان نماز و اولین فرمان بعد از دادن حکمت به لقمان، فرمان شکرگزاری است. «ان اشکر لله»
- (۳) شکر نعمت‌های خداوند، به سود خود انسان است. «و من یشکر فأنما یشکر لنفسه» چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «لئن شکرتم لازیدنکم»

۴) هرگونه دارایی و غنی ارزش نیست، غنایی ارزشمند است که از هر آفت به دور باشد. «غنی حمید»

۵) خداوند، حمید است، چه انسان‌ها او را حمد کنند یا نکنند. «غنی حمید»

توضیحات:

مقصود از حکمت چیست؟

برای «حکمت» معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند «شناخت اسرار جهان هستی» و «آگاهی از حقایق قرآن» و «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسائی خداوند».

اما همه این معانی را می توان یکجا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود «مجموعه ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت» بوده است.

حکمت در لغت یک معنای جامع و وسیعی دارد که بر هر سخن و نظریه محکم و پابرجایی که ضامن سعادت انسان است گفته می شود؛ بنابراین هر نظریه سودمندی که ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد، از مصادیق حکمت است. هر عقیده ای در باب معارف و خداشناسی و صفات او و سایر مسائل عقیده ای که مطابق و عین حق و صواب باشد، حکمت است. هر نظریه صحیح، هر رأی حق و پا برجا در علوم نظری و مسائل عملی، حکمت است و تمام اینها از مصادیق این لفظ به شمار می روند.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: که در تفسیر این آیه برای «هشام بن حکم» فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است». در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: اوقی معرفة امام زمانه: «حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت».

روشن است هر یک از اینها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود و با هم منافاتی ندارد. به هر حال «لقمان» به خاطر داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمتهای الهی و کاربرد آن را می دانست، و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می بست، و اصلا حکمت همین است:

«به کار بستن هر چیز در جای خود» بنابراین «شکر» و «حکمت» به یک نقطه باز می گردند.

از نصایح و سخنان عالی و حکیمانه ای که در این سوره از لقمان نقل شده گواه محکم است بر این که این مرد در علوم نظری و اجتماعی و اخلاقی، از بزرگان دانشمندان عصر خود بوده و شایسته بود که به (لقمان حکیم) مشهور و معروف گردد.

سپاسگزاری و جهان امروز

مقصود از جمله (أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ) تفسیر و توضیح (حکمت) نیست، بلکه منظور نتیجه گیری است، یعنی از آن جا که به لقمان، حکمت عطا کردیم، از این جهت در برابر این نعمت بزرگ به او دستور دادیم که شکر خدا را به جا آورد.

شکر در لغت عرب به معنای اظهار نعمت و نشر و پخش آن در برابر کفر که فراموش کردن و پنهان نمودن آن است. به طور مسلم اظهار نعمت درجاتی دارد. دانشمندان می گویند که سپاسگزاری سه درجه دارد:

۱. **شناسایی نعمت دهنده** است. و این همان **سپاسگزاری قلبی** است که نخستین درجه (شکر) شمرده می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

(وَأَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَا النُّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ؛ کمترین مراتب سپاسگزاری، این است که انسان بداند نعمتی که در اختیار دارد از جانب خداوند است.)

۲. **سپاسگزاری و شکر به وسیله زبان** است که این قسمت در تشویق نعمت دهنده تأثیر به سزایی دارد؛ البته این اثر در صورتی است که نعمت دهنده بشر باشد نه خدا، زیرا تشویق خدا که معنای آن تأثر از گفتار بندگان باشد و مدح و ثنای بنده در او اثر بگذارد، و او را تشویق کند که انعام خود را دو چندان نماید، درباره خدا تصور ندارد، بلکه نتیجه سپاسگزاری نسبت به خدا این است که بنده لیاقت و شایستگی خود را اثبات می کند و این همان نکته ای است که در این آیه به آن تصریح شده:

(وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛ نتیجه سپاسگزاری به خود سپاسگزار بر می گردد، و خداوند از سپاسگزاری افراد بی نیاز است.)

خلاصه، سپاسگزاری در برابر خداوند، جز اثبات لیاقت و شایستگی بنده، چیز دیگری نیست، ولی شکر در برابر نیکی و خدمات یک شخص، علاوه بر این [اثبات شایستگی] اثر دیگری نیز دارد، و آن این است که طرف را تشویق و دلگرم می نماید و او بر اثر ابراز احساسات و تقدیر، احسان و انعام خود را دو چندان می نماید.

۳. مرحله دیگر شکرگزاری آن است که **انسان نعمت را در جای خود مصرف کند**. دانشمندان گفته اند:

(الشُّكْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِيمَا خَلَقَ لَهُ)؛ یعنی یکی از درجات سپاسگزاری، این است که هر نعمتی را در جایی به کار ببرد که برای آن آفریده شده است.

گوشه‌ای از نصایح لقمان

- ✓ اگر در کودکی خود را ادب کنی، در بزرگی از آن بهره‌مند می‌شوی.
- ✓ از کسالت و تنبلی پرهیز، بخشی از عمرت را برای آموزش قرار بده و با افراد لجوج، گفتگو و جدل نکن.
- ✓ با فقها مجادله مکن، با فاسق رفیق مشو، فاسق را به برادری مگیر و با افراد متهم، همنشین مشو.
- ✓ تنها از خدا بترس و به او امیدوار باش. بیم و امید نسبت به خدا در قلب تو یکسان باشد.
- ✓ بر دنیا تکیه نکن و دل مبند و دنیا را به منزله‌ی پلی در نظر بگیر.
- ✓ بدان که در قیامت از تو درباره‌ی چهار چیز می‌پرسند: از جوانی که در چه راهی صرف کردی، از عمرت که در چه فنا کردی، از مال و دارایی‌ات که از چه راهی بدست آوردی و آن را در چه راهی مصرف کردی.
- ✓ به آنچه در دست مردم است چشم مدوز و با همه‌ی مردم با حسن خلق برخورد کن.
- ✓ با همسفران زیاد مشورت کن و توشه‌ی سفر خود را بین آنها تقسیم کن.

- ✓ اگر با تو مشورت کردند، دلسوزی خود را خالصانه به آنها اعلام کن. اگر از تو کمک و قرضی درخواست کردند، مساعدت کن و به سخن کسی که سنّ او بیشتر از توست، گوش فراده.
- ✓ نمازت را در اوّل وقت بخوان، نماز را حتّی در سخت‌ترین شرایط به جماعت بخوان.
- ✓ اگر در نماز بودی، قلب خود را حفظ کن.
- ✓ اگر در حال غذا خوردن بودی، حلق خود را حفظ کن.
- ✓ اگر در میان مردم هستی، زبان خود را حفظ کن.
- ✓ هرگز خدا و مرگ را فراموش مکن، امّا احسانی که به مردم می‌کنی یا بدی که دیگران در حقّ تو می‌کنند فراموش کن.

حکمت؛ معرفت، طاعت

حکمت، بینشی است که در سایه‌ی معرفت الهی پدید آید و بر اساس فکر در اسرار هستی و رسیدن به حقّ، نور و تقوا می‌توان به آن دست یافت.

امام باقر علیه السلام فرمودند: حکمت، همان فهم، معرفت و شناخت عمیق است، شناختی که انسان را به بندگی خدا و رهبر آسمانی وا دارد و از گناهان بزرگ دور سازد. امام صادق علیه السلام فرمودند: رأس حکمت، طاعت خداوند است.

راغب در معنای این واژه می‌گوید: حکمت، رسیدن به حقّ به واسطه‌ی علم و عقل است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من سرای حکمت هستم و علیّ درگاه آن، هرکس طالب حکمت است باید از این راه وارد شود. «انا دار الحکمة و علیّ بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب» (۵۱) در روایات متعدّد، اهل بیت علیهم السلام دروازه و کلید حکمت معرفی شده‌اند.

ارزش حکمت

یکی از وظایف انبیا، آموزش کتاب و حکمت است. «و یعلّمهم الکتاب و الحکمة»

حکمت، همتای کتاب آسمانی است و به هر کس حکمت عطا شود، خیر کثیر داده شده است. «یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوقی خیرا کثیرا»

به گفته‌ی روایات؛ حکمت، همچون نوری است که در جان قرار می‌گیرد و آثار آن در گفتار و رفتار انسان پیدا می‌شود.

حکمت، بینش و بصیرتی است که اگر در فقیر باشد، او را در جامعه از ثروتمند محبوب‌تر می‌کند و اگر در صغیر باشد، او را بر بزرگسالان برتری می‌بخشد.

حکمت، گمشده‌ی مؤمن است و در فراگیری آن به قدری سفارش شده است که فرموده‌اند: همان گونه که لؤلؤ قیمتی را از میان زباله بر می‌دارید، حکمت را حتّی اگر از دشمنان بود فراگیرید.

فرد حکیم در مسائل سطحی و زودگذر توقف ندارد، توجه او به عاقبت و نتیجه‌ی امور است. نه نزاعی با بالا دست خود دارد و نه زیردستان را تحقیر می‌کند، سخنی بدون علم و آگاهی نمی‌گوید و در گفتار و رفتارش تناقضی یافت نمی‌شود.

نعمت‌های الهی را ضایع نمی‌کند و به سراغ بیهوده‌ها نمی‌رود، مردم را مثل خود دوست دارد و هر چه را برای خود بخواهد برای آنان می‌خواهد و هرگز با مردم حيله نمی‌کند.

حکمت چگونه به دست می‌آید؟

حکمت، هدیه‌ای است که خداوند به مخلصین عنایت می‌فرماید. در روایات متعدّد می‌خوانیم: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»، هر کس چهل شبانه روز کارهایش خالصانه باشد، خداوند چشمه‌های حکمت را از دل او به زبانش جاری می‌سازد.

در حدیث دیگری می‌خوانیم: کسی که در دنیا زاهد باشد و زرق و برق‌ها او را فریب ندهد، خداوند حکمت را در جانش مستقر می‌کند. حفظ زبان، کنترل شکم و شهوت، امانتداری، تواضع و رها کردن مسائل غیر مفید، زمینه‌های پیدایش حکمت است.

نمونه‌های حکمت

خداوند در سوره‌ی اسراء از آیه ۲۲ تا آیه ۳۸ دستوراتی داده و در پایان می‌فرماید: این اوامر و نواهی حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است، آن دستورات عبارتند از:

یکتاپرستی و دوری از شرک، احسان و احترام به والدین به خصوص در هنگام پیری، گفتار کریمانه و تواضع همراه با محبت، دعای خیر به آنان، پرداخت حق الهی به اولیای خدا، فقر و در راه ماندگان، پرهیز از اسراف و ولخرجی، میانه‌روی در مصرف، پرهیز از نسل‌کشی و عمل نامشروع جنسی، دوری از تصرف در مال یتیم، ادای حق مردم و دوری از کم فروشی، پیروی نکردن از چیزی که به آن هیچ علم و آگاهی نداری و دوری از راه رفتن متکبران. سپس می‌فرماید: «ذلک مما اوحی الیک ربّک من الحکمة» این سفارشات نمونه‌های حکمت الهی است.

جهت مطالعه مربی

سیمای لقمان حکیم

در تفسیر المیزان بحثی درباره‌ی جناب لقمان آمده است که بخشی از آن را نقل می‌کنیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: لقمان، پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد و به خداوند ایمان واقعی داشت. خدا را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست می‌داشت و به او حکمت عطا کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: لقمان، حکمت را به خاطر مال و جمال و فامیل دریافت نکرده بود، بلکه او مردی پرهیزکار، تیزبین، باحیا و دلسوز بود. اگر دو نفر با هم درگیر می‌شدند و خصومتی پیدا می‌کردند، میان آنها آشتی برقرار می‌کرد.

لقمان با دانشمندان زیاد می‌نشست. او با هوای نفس خود مبارزه می‌کرد و...

او دارای عمری طولانی، معاصر حضرت داود و از بستگان حضرت ایوب بود. او میان حکیم شدن یا حاکم شدن مخیر شد و حکمت را انتخاب کرد. از لقمان پرسیدند: چگونه به این مقام رسیدی؟ گفت: به خاطر امانت داری، صداقت و سکوت درباره‌ی آنچه به من مربوط نبود.

امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان نسبت به رهبر آسمانی زمان خود معرفت داشت.

گرچه خداوند به او کتاب آسمانی نداد، ولی همتای آن یعنی حکمت را به او آموخت.

روزی مولای لقمان از او خواست تا بهترین عضو گوسفند را برایش بیاورد. لقمان زبان گوسفند را آورد. روز دیگر گفت: بدترین عضو آن را بیاور. لقمان باز هم زبان گوسفند را آورد. چون مولایش دلیل این کار را پرسید، لقمان گفت: اگر زبان در راه حق حرکت کند و سخن حق بگوید، بهترین عضو بدن است و گرنه بدترین عضو خواهد بود.

در عظمت لقمان همین بس که خدا و رسول او و امامان معصوم علیهم السلام پندهای او را برای دیگران نقل کرده‌اند.

دو نکته اجتماعی

۱. جهان امروز به اهمیت مسأله شکر و سپاسگزاری که در زبان امروز به آن (تقدیر) می‌گویند، پی برده است؛ از این جهت، تشویق مخترعان و مکتشفان و دانشمندان بزرگ و خدمتگزاران اجتماع در سرلوحه دولتهای جهان قرار گرفته است.

زیرا از طریق تقدیر می‌توان موجبات دلگرمی آنان را فراهم آورد، تا آنان نیز در راه خدمت به علم و اجتماع ثابت و استوار باشند.

اگر انسان امروز از این پله‌های ترقی صنعتی، به سرعت زیاد بالا رفته، باید توجه داشت که به هنگام لغزش و سقوط هم از آن بلندی چنان استخوانهای او در هم می‌شکند که قدرت حرکت نخواهد داشت.

با این که پاستور که برای نخستین بار در اروپا پرده از روی اسرار جانداران ذره بینی و میکروبها برداشت، تصور نمی‌کرد از این کشف مفید او که جان میلیونها انسان را از مرگ نجات می‌دهد، برای ساختن و تکمیل بمبهای میکروبی نیز استفاده شود و میلیونها نفر را به وسیله آن با فجیعترین صورتی به مرگ تسلیم نمایند.

همین (اتم) که شکافتن و آزاد کردن انرژی هسته‌ای آن یکی از بزرگترین پیروزیهای علمی و صنعتی بشر محسوب می‌گردد، چه کسی پیش بینی می‌کرد که این پیروزی بزرگ، همزادی دارد به نام (فاجعه جنگهای اتمی) که (ماکت) کوچک آن در (هیروشیما) و (ناکازاکی) (دو شهر بزرگ ژاپن که در جنگ جهانی دوم با دو بمب کوچک اتمی، به گورستان وحشتناکی تبدیل گردید) به نمایش گذارده خواهد شد.

بنابراین اگر پیشرفتهای عظیم صنعتی، درهائی از خوشبختی و رفاه به سوی جهان بشری گشوده، درهائی از بدبختی و هلاکت را نیز به روی آنها باز کرده است، تا انسانها از کدامین در وارد شوند.

بنابراین، عظمت و قدرت صنایع مهم نیست، مهم نحوه بهره برداری از آن است و آن هم بستگی به نوع تربیت انسان، همان انسان زمانی که زمام این وسایل بزرگ را در اختیار دارد، خواهد داشت و حساسترین نقطه زندگی انسانها همین جاست.

مکتبهای دینی و اخلاقی، دست روی همین نقطه حساس می گذارند؛ آنها می کوشند انسانها را چنان تربیت کنند که این پدیده های عجایب انگیز صنعتی و مادی را در راه خوشبختی و سعادت و رفاه خود و دیگران صرف کنند، نه این که با آنها سریعتر از پای خویش، خود را به گور بکشانند، ولی این یکی از بزرگترین خدماتی است که این مکتبها می توانند به نوع انسان کنند.

کتاب بزرگ آسمانی ما (قرآن) می گوید: (ما به بعضی از اقوام و ملل گذشته امکانات و قدرتها دادیم که به شما ندادیم، و هم به آنها چشم و گوش و عقل دادیم [تا مطالب را درست درک کنند] ولی هیچ یک از آنها به حالشان سودی نداد، زیرا آیات خدا را انکار کردند و سرانجام به مجازاتهای دردناکی که قبلاً آن را به باد مسخره می گرفتند گرفتار شدند).

در آیه ، ضمناً نتیجه «شکران» و «کفران» نعمتها به این صورت بیان شده که «شکر نعمت به سود خود انسان» و «کفران نعمت نیز به زیان خود او است» چرا که خداوند از همگان بی نیاز است ، اگر همه ممکنات ، شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی شود، و «اگر جمله کاینات کافر گردند، بر دامن کبریا نشیند گردد!» «لام» در جمله ان اشکر لله لام اختصاص است و «لام» در لافسه لام نفع است بنابراین سود شکرگزاری که همان دوام نعمت ، و افزایش آن ، به اضافه ثواب آخرت است عائد خود انسان می شود، همانگونه که زیان کفران فقط دامن خودش را می گیرد.

تعبیر به «غنی حمید»، اشاره به این است که شکرگزار در برابر افراد عادی یا چیزی به بخشنده نعمت می دهد، و یا اگر چیزی نمی دهد با ستایش او مقامش را در انظار مردم بالا می برد، ولی در مورد خداوند هیچیک از این دومعنی ندارد، او از همگان بی نیاز است ، و شایسته ستایش همه ستایشگران ، فرشتگان حمد او می گویند و تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند و اگر انسانی به زبان قال ، کفران کند، کمترین اثری ندارد، حتی ذرات وجود خودش به زبان حال مشغول حمد و ثنای اویند!

قابل توجه است که «شکر» با «صیغه مضارع» که نشانه تداوم و استمرار است بیان شده ، و «کفر» با «صیغه ماضی» که حتی بر یک مرتبه نیز صادق است ، اشاره به اینکه کفران حتی برای یکبار ممکن است عواقب دردناکی بار آورد، اما شکرگزاری لازم است و مستمر و مداوم باشد، تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند.

(در بحث شکر لازم است اساتید محترم به اربعین حدیث حضرت امام (ره) باب شکر مراجعه نمایند)

درس ۷

وَإِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِبْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَبْنَىٰ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

و (یاد کن) زمانی که لقمان به پسرش در حال موعظه‌ی او گفت: فرزندم! چیزی را همتای خدا قرار نده، زیرا که شرک (به خدا)، قطعاً ستمی بزرگ است.

واژه‌ها:

- قَالَ: گفت
- يَعِظُ: پند می دهد
- لَا تُشْرِكْ: شرک نوز/ همتا قرار نده

پیام‌ها و نکات تفسیری:

- ۱) شیوه‌های تربیتِ فرزند را از بزرگان بیاموزیم. «و اذ قال لقمان لابنه»
- ۲) موعظه باید ابتدا، ذهن و حواسّ شنونده را به خود متوجه کنیم. «یا بنی»
- ۳) موعظه باید بر اساس حکمت باشد. «و لقد آتینا لقمان الحکمة... و هو یعظه»
- ۴) فرزند، به نصیحت نیاز دارد. از فرزندانمان غافل نشویم. «قال لقمان لابنه»
- ۵) در تبلیغ، ابتدا از نزدیکان خود شروع کنیم. «قال لقمان لابنه»
- ۶) از بهترین راه‌های تربیت صحیح فرزند، گفتگوی صمیمی با اوست. «و هو یعظه یا بنی»
- ۷) با نوجوان باید با زبان موعظه سخن گفت، نه سرزنش. «و هو یعظه یا بنی»
- ۸) موعظه باید با محبت و عاطفه همراه باشد. «یا بنی»
- ۹) در ارشاد و موعظه، مسایل اصلی را در اولویت قرار دهیم. «یعظه... لا تُشْرِكْ»
- ۱۰) مواظ خود را با دلیل و منطق بیان کنیم. «لا تُشْرِكْ... إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»

توضیحات:

موعظه، یکی از راه‌های دعوت به حق است و هیچ کس از آن بی‌نیاز نیست. یکی از نام‌های قرآن، موعظه است. «قد جائتکم موعظة من ربکم» و در کتاب‌های حدیث، فصلی مخصوص مواظ به چشم می‌خورد.

در برخی روایات آمده است: گاهی پیامبر صلی الله علیه وآله به جبرئیل می‌فرمود: مرا موعظه کن. حضرت علی علیه السلام نیز گاهی به بعضی از یارانش می‌فرمود: مرا موعظه کن، زیرا در شنیدن اثری است که در دانستن نیست.

لقمان و تربیت اولاد

دانشمندان به خوبی دریافته‌اند که زیربنای زندگی در دوران کودکی پی‌ریزی می‌شود، و سعادت و شقاوت ادوار مختلف زندگی، یعنی دورانهای جوانی و پیری، در گرو طرز تربیت دوران کودکی است.

قلب و روان کودک بسان صفحه کاغذ سفیدی است که در دست نقاش چیره دست قرار گیرد، هر نقشی که روی آن ترسیم شود، تا آخر عمر صفحه، باقی می‌ماند.

روح و روان حساس کودک در آغاز زندگی، از جهات بسیاری مانند ماده خامی است که برای همه گونه فعالیتها و صورتها، برای همه رقم تربیتها و پرورشها آمادگی دارد؛ و اگر اولیای کودک، حسن ابتکار به خرج دهند و فطرت پاک و احساسات ارزنده او را با شیوه‌های پسندیده رهبری نمایند، سرنوشت او را از این طریق روشن می‌کنند، و اگر در این راه، سهل انگاری نمایند و با روشهای غلط و پرورشهای ناستوده فطرت او را آلوده سازند، حتماً مقدمات بدبختی کودک را فراهم ساخته‌اند، به طوری که عوامل دیگر شخصیت‌های غلط، زود یا دیر در زندگی او نمایان خواهد شد.

علی علیه السلام می‌فرماید:

(إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ؛ همانا دل جوان نارس، همچون زمین کشت نشده و بکر است، هر بذری در آن بپاشند می‌پذیرد.)

بنابراین، جا دارد بگوییم که مغز کودک مانند فیلم عکاسی است، از آنچه می‌بیند و مشاهده می‌کند، عکس برمی‌دارد.

مسئولیت‌های سنگین پدران

برخی از پدران تصور می‌کنند که مسئولیت آنان فقط منحصر به تأمین نیازمندیهای جسمانی کودک است و دیگر وظیفه‌ای ندارد، در صورتی که پرورشهای اخلاقی و ایمانی، بزرگترین مسئولیتی است که بر دوش آنها گذارده شده است و انجام دادن این مسئولیت، ارزنده‌تر از تأمین حوایج مادی آنهاست.

دومین شخصیت جهان اسلام، امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

(مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدًا نُحْلًا أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ؛ بهترین هدیه‌ای که پدر می‌تواند به فرزند خود بدهد، همان تربیت پسندیده است.)

مسئولیت پدران در این باره به قدری سنگین و قابل توجه است که امام سجاد علیه السلام در انجام دادن این وظیفه خطیر از خداوند استمداد می کند، و در ضمن راز و نیاز خود چنین عرض می کند:

(وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرِّهِمْ؛ [بارالها] مرا در تربیت و تأدیب فرزندان و نیکی به آنها یاری بفرما.)

برنامه تربیتی اسلام پیش از انعقاد نطفه

اسلام برنامه وسیع خود را برای تحقق یافتن سعادت کودک، پیش از انعقاد نطفه او آغاز می نماید. اسلام درباره پیوند زناشویی دستورات لازم و کافی دارد و در این باره به تمام جوانب توجه نموده و در انتخاب همسر به ریشه خانوادگی و شرافت موروثی، اهمیت فوق العاده داده است.

رسول اکرم فرمود: از (خضراء الدمن) (گیاهانی که در نقاط آلوده می رویند) بپرهیزید! عرض کردند: منظور چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خاندان بد و پلید به وجود آمده باشد.

اسلام برای حالت آمیزش، آداب و وظایفی معین فرموده که مراقبت هر کدام، در سعادت و خوشبختی کودک تأثیر بسزایی دارد و بالاخص از آمیزش در حالت مستی به شدت جلوگیری کرده است، زیرا کودکانی که در این حال نطفه آنها بسته می شود، از عوارض عصبی درمان ناپذیر بی نصیب نیستند.

اسلام، تنها به این قسمت اکتفا نکرده، در ایام بارداری و پس از وضع حمل با موشکافی شگفت آوری، تمام شؤون پرورش کودک را مدنظر قرار داده است، تا آن جا که به پدران دستور داده که برای فرزندان نام نیکی انتخاب نمایند، زیرا نام، خصوصاً نامی که حاکی از بندگی کودک نسبت به خدای یکتا باشد، نشانه شخصیت و از نظر روانی اثر نیکی در روح کودک دارد.

اسلام دستور می دهد که کودک را پس از تولد با آب پاک و تمیزی شستشو دهند، و در گوشه‌های او اذان و اقامه بگویند، تا گوشه‌های او از روز نخستین با جمله‌هایی که حاکی از یگانگی خدا و رسالت نبی اکرم و دعوت به کارهای نیک است، آشنا گردد. اگر مردم آن روز، اسرار این تعالیم عالی را در نیافتند، امروز پیشرفت دانش، پرده از روی این مطلب برداشته است.

ایجاد شخصیت در کودک

مربیان کودک باید متوجه باشند که کودک یک انسان به تمام معنا واقعی است، انسانیت او در حال رشد و تکامل، در حال پیشرفت و پرورش است و مربی باید از ذخایر و سرمایه معنوی و فطری او به تدریج بهره برداری کند.

یکی از اساسی ترین اصول تربیت، همان (احیای شخصیت کودک) است؛ یعنی باید به طفل فهماند که تو یک انسان واقعی هستی، و سپس به صورت یک انسان کامل با او سخن گفت و مطالب علمی و اجتماعی، روشهای صحیح و اخلاقی را در افق فکر او توضیح داد؛ به سخنان او به طور دقیق گوش داد و مانند یک انسان کامل به گفت و شنود پرداخت، دست از تشریح و توضیح و افهام برنداشت، تا آن جا که کودک حقیقت را بفهمد و باور کند.

امام مجتبی علیه السلام روزی فرزندان و برادرزادگان خود را دعوت کرد و رو به آنها کرد و گفت:

(إِنَّكُمْ صِغَارٌ قَوْمٌ وَيُوشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ قَوْمٍ آخِرِينَ. فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ أَنْ يَحْفَظَهُ فَلْيَكْتُبْ، وَلْيَضَعْهُ فِي بَيْتِهِ؛ شما کودکان امروز و بزرگان اجتماع آینده هستید، بر شماست که تحصیل علم کنید و هر کس از شما که نمی تواند مطالب را حفظ کند، درس خود را بنویسد و در موقع لزوم به آن مراجعه کند).

امام مجتبی علیه السلام در ایجاد شخصیت، با باز کردن فکر کودک، امیدوار ساختن او به آینده خود، و با تشریح منافع دانش اندوزی، وارد گفتگو شده و عملاً برای آیندگان روش صحیح تربیت را می آموزد.

معنای شرک

شرک، معنای وسیع و گسترده ای دارد که بارزترین آن شرک به معنای بت پرستی است و این نوع شرک، به فتوای فقها موجب خروج از جرگه ی دین و سبب ارتداد انسان می شود.

شرک، تنها بت پرستی نیست، بلکه وابستگی به هر قدرت، مقام، مال، مدرک، قبیله و هر امری که در جهت خدا نباشد، شرک است.

مراتب و درجات شرک

الف) شرک ذاتی

ب) شرک در خالقیت

ج) شرک صفاتی

د) شرک در پرستش

مربیان محترم به کتاب جهان بینی توحیدی اثر شهید مطهری باب شرک مراجعه کنند.

آثار شرک

۱- حبط عمل:

شرک، کارهای خوب انسان را از بین می برد، همان گونه که آتش، درختان سبز یک جنگل را از بین می برد. قرآن، خطاب به پیامبر می فرماید: «لئن اشرکت لیحبطن عملک» (۶۹) اگر مشرک شوی، تمام اعمالت نابود می شود.

۲- اضطراب و نگرانی:

هدف یک فرد خداپرست و موحد، راضی کردن خدای یکتاست که زود راضی می‌شود، اما کسی که به جای خدا در فکر راضی کردن دیگران باشد، دائماً گرفتار اضطراب و نگرانی است. زیرا تعداد مردم زیاد است و هر کدام هم خواسته‌ها و توقعات گوناگونی دارند.

حضرت یوسف‌علیه السلام در زندان به دوستان مشرک خود فرمود: «ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار» (۷۰)، آیا چند سرپرست و ارباب بهتر است یا یک خدای واحد.

قرآن می‌فرماید: مثال کسی که از خدا جدا شود، مثال کسی است که از آسمان پرتاب شود و طعمه‌ی انواع پرندگان قرار گیرد و هر ذره‌ی او به مکان دوری پرتاب شود. «وَمَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۷۱)

آری، توحید و بندگی خالص خداوند، قلعه‌ی محکمی است که انسان را از هدر رفتن، به هر کس دل بستن، دور هر کس چرخیدن، به هر کس امید داشتن، تملق و ستایش از هر کس و ترسیدن از هر کس، حفظ می‌کند. در حدیث می‌خوانیم: «کلمة لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي» (۷۲)، توحید قلعه و دژ محکمی است که هر کس در آن وارد شود، از عذاب خداوند در امان خواهد بود.

۳- اختلاف و تفرقه:

در جامعه‌ی توحیدی، محور همه چیز خداوند است، رهبر، قانون و راه را خدا تعیین می‌کند و همه دور همان محور می‌چرخند، ولی در جامعه‌ی شرک آلود، به جای خدای واحد، طاغوت‌ها، سلیقه‌ها و راه‌های متعدد وجود دارد و مردم را دچار اختلاف و تفرقه می‌نماید. قرآن می‌فرماید: «لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ» (۷۳) از مشرکان نباشید، از کسانی که (به خاطر سلیقه‌های شخصی و نظریات از پیش ساخته)، عامل تفرقه می‌شوند.

۴- خواری و ذلت در قیامت:

قرآن می‌فرماید: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَخْذُولًا» (۷۴) با خدای واحد، معبود دیگری قرار ندهید که با ملامت به دوزخ پرتاب خواهید شد.

مطالعه ربی

لقمان و مبارزه با شرک

۱۳. (یا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ فرزندم! برای خداوند شریک قرار مده، زیرا شرک ستمی بزرگ است.)

از نظر دانشمندان، نه تنها خدا پرستی یک امر فطری و نهادی است، بلکه یکتا پرستی نیز بسان اصل خدا پرستی از فطریات انسان می‌باشد. یکتا پرستی، اساس و ریشه تمام ادیان آسمانی است و دعوت تمام پیامبران روی این اساس

بوده و غرض اصلی از بعثت پیامبران، تحکیم این عقیده در میان ملت‌هاست و هر طریقه‌ای که از آن بوی شرک بیاید، به طور قطع و مسلّم یک روش ساختگی و با هدف پیامبران الهی مباین است.

واقعیت یکتاپرستی را دو عقیده تشکیل می‌دهد:

۱. اعتقاد به این که این جهان سازنده و صانع دارد.

۲. سازنده و پدید آورنده جهان یکی است؛ بنابراین، مرد موحد باید به هر دو مطلب معتقد باشد.

همان طور که در اثبات وجود خدا دو راه در اختیار داشتیم، گاهی از طریق فطرت پی به وجود می‌بردیم و هر انسانی خود را در شرایط خاصی خداخواه و خداجوی می‌دید و گاهی از طریق مشاهده دلایل وجود او، به تصدیق او برمی‌خاستیم؛ همچنین است وحدانیت و یکتایی او، گاهی با دلایل عقلی و فلسفی پی به یگانگی او می‌بریم، و گاهی راهنمای ما در پیمودن این راه، فطرت و سرشت انسانی است و خود فطرت بهترین راهنما در این موضوع می‌باشد.

علل پیدایش بت پرستی

شرک، به معنای معبود غیر واقعی را به جای معبود واقعی پنداشتن.

مراحل سه گانه شرک

۱. غیر خدا را خدا بداند.

۲. موجودی را در انجام دادن کاری مستقل اندیشد.

۳. موجودی را برای تحصیل قرب به خدا بپرستد.

وهابیت در تشخیص شرک دچار اشتباه عجیبی شده اند و تصور کرده اند که شفاعت خواهی از اولیای خدا و این که بگوید: ای پیامبر گرامی، در روز رستاخیز در حق من شفاعت بنما، یا بوسیدن ضریح و تعمیر قبور، شرک است. در صورتی که شرک برای خداوند حد و اندازه ای دارد. مشرک در اسلام و تمام ادیان، کسی است که مخلوقی را خدا بخواند، و یا مخلوقی را در تأثیر و انجام دادن امور، مستقل بداند، و یا مخلوقی را برای تقرب به خدا بپرستد.

بنابراین، بوسیدن ضریح به عنوان احترام از کسی که آن جا دفن شده و یا خواندن زیارت و گفتن جمله هایی که حاکی از مقام بلند او باشد، و یا تعمیر نقطه ای که بدن پاک مردان جانباز الهی در آن جا به خاک سپرده شده است، و یا حاجت خواهی از خدا در کنار قبر آنان و یا خواستن شفیع بودن آنان در نزد خدا، کوچکترین ارتباطی به شرک ندارد.

برخی از وهابیه‌ها می‌گویند: در شدايد و مصائب و حوايج نبايد جز خدا را خواند، زیرا قرآن مجید دستور می‌دهد:

(وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) مراکز سجده [و یا معابد] مال خداست، هرگز نبايد همراه خدا دیگری را خواند.

آنان می گویند: به حکم جمله (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ)، نباید گفت: (اشفع لنا یا محمد) پیامبر در حق ما شفاعت کند. همچنین نباید گفت: ای رسول گرامی! از خدا بخواه تا خدا ما را شفا بخشد، یا دین ما را ادا کند، زیرا همه اینها مصداق (دعوت مع الله) است، یعنی همراه خدا دیگری را نیز می خوانیم.

پاسخ:

اولاً، مقصود از این که غیر خدا را نخوانیم، یعنی غیر او را عبادت و پرستش نکنیم، و هدف آیه این است که جز خدا کس دیگر را پرستش ننماییم. گواه مطلب آیه بعدی است که می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا؛ بگو من تنها خدایم را می خوانم [و او را می پرستم] و کسی را شریک او قرار نمی دهم.)

جمله (وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا) گواه بر این است که مقصود از (دعوت) در هر دو آیه، همان خواندن به عنوان پرستش است، نه هر دعوت و توسل.

اگر کسی در چاهی افتاد و از کسانی که از اطراف چاه عبور می کنند درخواست کرد که او را نجات دهند، نمی گویند: این شخص که در درون چاه است با چنین دعوت، آنها را پرستش کرد.

آنچه که حرام است، پرستش و عبادت غیر خداست، نه هر دعوت، و مقصود از آیه (فَلَا تَدْعُوا)، (فَلَا تَعْبُدُوا أَحَدًا) است.

ثانیاً، دقت در لفظ (مَعَ اللَّهِ)، حقیقت را روشنتر می سازد، زیرا آنچه حرام است این است که از شخصی به عنوان شریک خدا چیزی بخواهیم، برای آن شخص همان مقامی را قائل بشویم که برای خدا قائل هستیم و بگوییم: او نیز بسان خدا و ردیف خداست.

در صورتی که هیچ مسلمانی در تمام دعوت‌های خویش، چنین عقیده را درباره اولیای خدا ندارد، بلکه مدعو واقعی و درخواست شده حقیقی در همه جا خداست، چیزی که هست گاهی به وسیله شخصی مانند پیامبر، از خدا، شفا، مریض وادای دین را می طلبیم و گاهی بدون رابطه و وسیله، حاجت خود را از خدا می خواهیم.

هرگاه مستقلاً از او مطلبی را درخواست کردیم، به این آیه عمل نموده ایم:

(أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؛ مرا بخوانید [و از من بخواهید] تا دعای شما را مستجاب سازم.)

و اگر به وسیله یکی از اولیای خدا از او چیزی را خواستیم، به دستور دیگر خدا عمل کرده ایم که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ؛ ای افراد با ایمان! از مخالفت با خدا بپرهیزید و به سوی او وسیله ای تحصیل کنید.)

همان طور که نماز و روزه و دیگر اعمال نیک، وسیله جلب رضایت خداوند است، همچنین توجه به اولیا و درخواست دعا از آنان، از وسایلی است که باید سراغ آنها رفت و به طور مسلّم دعای اولیای حق درباره افراد گنهکار و نیازمند، بی اثر نیست.

اگر دعا کردن و نکردن آنان درباره افراد نیازمند و گنهکار یکسان است، پس چرا فرزندان یعقوب از پدر خواستند که درباره آنان طلب آمرزش کنند و چنین گفتند:

(قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ؛ پدر جان! درباره ما از خداوند طلب آمرزش کن، ما خطاکار بودیم.)

حضرت یعقوب نیز به آنان وعده داد که درباره آنها طلب آمرزش کند، چنان که فرمود:

(قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ [یعقوب] گفت: به همین زودی در حق شما طلب مغفرت می کنم، خدایم غفور و رحیم است.)

اگر واقعاً توجه به اولیای حق و درخواست دعا از آنان، یک نوع شرک محسوب می گردد، پس چرا خداوند به جامعه اسلامی دستور می دهد که افراد خطاکار حضور پیامبر برسند، و از او بخواهند که درباره آنان طلب آمرزش نمایند؟ آن جا که می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً؛ اگر آنان وقتی که بر خویش ستم کردند پیش تو [ای پیامبر] می آمدند و خود آنها از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز درباره آنان طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.)

شرک در اجتماع ما به صورت دیگر

قرآن مجید بیش از هر مسأله ای روی شرک تکیه می کند و از آن نکوهش می کند. گاهی در جامعه های اسلامی، شرک به صورت دیگر جلوه کرده و بت در این جا به صورت مقام و منصب، پول و ثروت، مد و تجمل پرستی و دیگر هواها و هوسها در می آید، که همگی از شاخه های خودپرستی و نفس پرستی است.

قرآن مجید درباره این افراد می فرماید: (أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَّهِ). از مردم کسانی هستند که بت آنها هوا و هوس آنهاست، زیرا مقام، پول، جاه و شهرت را آن چنان می خواهند که آنها را به سرحد معبود می پرستند.

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الزَّيْحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ؛ کسی که جز خدا را می پرستد [خواه بت باشد یا نفس و مقام] مانند این است که از آسمان سقوط کند و در فضا بدن او طعمه پرندگان شکاری گردد، و یا طوفانی او را به قعر دره ای عمیق پرتاب کند.)

آیا با این وضع، جا ندارد که لقمان شرک را ستم بزرگ بشمارد؟ ستمی بر خدا، ستمی بر خویش که مبدأ بسیاری از مفاسد است، چنان که فرموده: (إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ).

ریا در مقابل اخلاص

بسیاری از افراد مسلمان، هر چند از چنگال ظاهری شرک رهایی یافته و موجودی را جز خدا نمی پرستند، ولی در برابر آن، گاهی دچار شرک مخفی و پنهان شده و در کارهای خود، (اخلاص) و خدا را در نظر نمی گیرند.

چه بسا یک فرد نیکوکار، دبستان و درمانگاه می سازد و یا از مستمندان و فقیران دستگیری می کند، اما محرک او در این کار جلب رضایت خدا و یا پاداش اخروی نیست، بلکه انگیزه او یک رشته امور مادی زود گذر است که او را به این کار وادار می سازد.

قرآن مجید در آیات فراوانی، از ریای در عمل و انجام دادن کار نیک، روی انگیزه های مادی، نکوهش کرد و همه را در آخرت بی ثمر دانسته است. در این جا برتری مکتب اخلاقی و اجتماعی اسلام کاملاً روشن می گردد.

نشانه های شرک

یکی از نشانه های شرک، بهانه گیری در برابر قانون الهی است. قرآن به بعضی از آنها اشاره نموده، می فرماید:

آیا هرگاه پیامبر قانونی آورد که با سلیقه ی شما هماهنگ نبود، تکبر می ورزید؟ «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ» (۷۵)

همین که فرمان جهاد می رسید، می گفتند: چرا به ما دستور جنگ و جهاد دادید؟ «لَمْ كَتَبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ» (۷۶)

هنگامی که غذا برای گروهی از بنی اسرائیل رسید، گفتند: چرا این غذا؟ «لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ» (۷۷)

هرگاه خداوند مثالی می زد، می گفتند: چرا این مثال؟ «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» (۷۸)

نشانه ی دیگر شرک، برتری دادن فامیل، مال، مقام و... بر اجرای دستور خدا است. در آیه ۲۴ سوره توبه می خوانیم: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، فامیل، ثروت، تجارت و مسکن نزد شما از خدا و رسول و جهاد در راه او محبوب تر باشد، منتظر قهر خدا باشید.

شرک به قدری خطرناک است که با وجود آن که قرآن چهار مرتبه در کنار توحید، به احسان والدین سفارش کرده، اما اگر والدین فرزند خود را به غیر خدا فرا خوانند، قرآن می فرماید: نباید از آنها اطاعت کرد. (۷۹)

انگیزه های شرک

مردم، یا به خاطر قدرت به سراغ کسی می روند که قرآن می فرماید: تمام مردم حتی قدرت آفریدن یک مگس را ندارند، «لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» (۸۰)

یا به خاطر لقمه نانی به سراغ این و آن می روند، که قرآن می فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا» (۸۱)

یا به خاطر رسیدن به عزت به سراغ کسی می روند که قرآن می فرماید: «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (۸۲)

یا به خاطر نجات از مشکلات، دور کسی جمع می‌شوند که قرآن می‌فرماید: «فلا يملكون كشف الضر عنهم» (۸۳)

و در جای دیگر می‌فرماید: کسانی که به جای خدا به سراغشان می‌روید، بندگان مثل خودتان هستند: «عباد امثالکم» (۸۴) چرا شما بهترین آفریننده را رها می‌کنید و به دیگران توجه دارید؟ «تدرون احسن الخالقین» (۸۵)

مبارزه با شرک

اولین پیام و هدف تمام انبیا، مبارزه با شرک و دعوت به بندگی خالصانه خداوند است. «ولقد بعثنا في كل أمة رسولا أن اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت» (۸۶)

تمام گناهان، مورد عفو قرار می‌گیرد، جز شرک. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرَ انْ يَشْرِكُ بِهِ وَ يَغْفِرَ مَا دُونِ ذَلِكَ» (۸۷) انبیا مأمور بودند با صراحت کامل از انواع شرک‌ها براءت جویند. (۸۸) شریک قرار دادن برای خداوند مردود است، گرچه درصد آن بسیار کم باشد. اگر ۹۹٪ کار برای خداوند و تنها یک درصد آن برای غیر خدا باشد، تمام کار باطل است. چنانکه قرآن می‌فرماید: «و اعبدوا اللَّه و لا تشركوا به شیئاً» (۸۹)

نه تنها بت‌ها و طاغوت‌ها، بلکه انبیا و اولیای الهی نیز نباید شریک خداوند قرار گیرند. خداوند به حضرت عیسی می‌فرماید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را شریک خدا قرار دهید. «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ الْهَيْنَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۹۰) شریک دانستن برای خداوند، افتراء، تهمت و گناه بزرگ است. «و مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (۹۱)

شرک، به قدری منفور است که خداوند می‌فرماید: پیامبر و مؤمنین حق ندارند برای مشرکان، حتی اگر از خویشاوندانشان باشند، استغفار نمایند. «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ» (۹۲)

اسلام، با استدلال و منطق به مبارزه با شرک می‌پردازد و می‌فرماید: غیر خدا چه آفریده که شما به آن دل بسته‌اید؟! «مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» (۹۳) مرگ و حیات شما به دست کیست؟ عزت و ذلت شما به دست کیست؟

آری، رها کردن خداوندی که قدرت و علم بی‌نهایت دارد و به سراغ افراد و اشیائی رفتن که هیچ کاری به دستشان نیست، بزرگ‌ترین ظلم به انسانیت است. اسیر جماد و انسان شدن و تکیه به صنعت کردن و کمک از عاجز خواستن خردمندان نیست. یکی از اهداف نقل داستان‌ها و تاریخ گذشتگان در قرآن، ریشه کن کردن رگه‌های شرک است.

درس ۸

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفَصَّلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلَوْلَدَيْنِكَ إِلَى الْمَصِيرِ (۱۴)

و ما انسان را درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را حمل کرد، در حالی که هر روز ناتوان‌تر می‌شد، (و شیر دادن) و از شیر گرفتنش در دو سال است، (به او سفارش کردیم که) برای من و پدر و مادرت سپاس گزار، که بازگشت (همه) فقط به سوی من است.

واژه‌ها:

- وَصَّيْنَا: سفارش کردیم
- حَمَلَتْ: باردار شد/ حمل کرد
- وَهْن: ضعف و ناتوانی
- فَصَّلَ: جدایی
- عَامَيْنِ: دو سال
- مَصِير: بازگشت

پیام‌ها و نکات تفسیری:

- (۱) همه‌ی انسان‌ها، در هر رتبه و شرایطی که باشند مدیون والدین هستند. «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» («الانسان»، شامل همه‌ی مردم می‌شود)
- (۲) احترام والدین، حقّی است انسانی نه فقط اسلامی، حتّی والدین کافر را باید احسان نمود. «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدِيهِ»
- (۳) در فرمان‌های عمومی، باید استدلال نیز عام باشد. (چون مخاطب، همه انسان‌ها هستند، بارداری مادران مطرح است که مربوط به همه‌ی مردم است و هر انسانی مادر دارد). «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ»
- (۴) به بهانه آن که کاری، وظیفه‌ی طبیعی فردی است، نباید از سپاس و احسان او، شانه خالی کنیم. (بارداری، امری طبیعی است، ولی ما مسئولیت داریم که به مادر احترام گذاریم و از زحمات او قدردانی کنیم). «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ»
- (۵) دوران بارداری و شیردادن، پدیدآورنده‌ی حقوق مادر بر فرزند و مهم‌ترین دوران شکل‌گیری شخصیت فرزند است. «حَمَلَةٌ أُمُّهُ... وَ فَصَالُهُ»
- (۶) جدا کردن کودک از شیر می‌تواند در خلال دو سال باشد و واجب نیست بعد از پایان دو سال باشد. (کلمه‌ی «فصال»، به معنای بازگرفتن کودک از شیر است و «فی عامین»، نشان آن است که در لابلای دو سال نیز می‌توان کودک را از شیر گرفت، گرچه بهتر است دو سال تمام شود).

- (۷) تحمّل سختی در راه انجام وظیفه، سرچشمه‌ی پیدایش حقّ است. کسانی که با وجود ضعف و خستگی بار مسئولیتی را بر دوش می‌کشند، حقّ بیشتری بر انسان دارند. «وهناً علی وهن»
- (۸) سپاسگزاری از والدین، از جایگاه والایی نزد خداوند برخوردار است. «ان اشکر لی ولوالدیک» بعد از شکر خداوند، تشکر از والدین مطرح است.
- (۹) سرانجام همه‌ی ما به سوی خداست، از ناسپاسی نسبت به والدین بترسیم. «الیّ المصیر»
- (۱۰) حقّ خداوند، بر حقّ والدین مقدّم است. «ان اشکر لی ولوالدیک» تشکر و احسان به والدین، ما را از خداوند غافل نکند.

توضیحات:

دایره‌ی احسان، گسترده‌تر از انفاق است. احسان، شامل هر نوع محبت و خدمت می‌شود، ولی انفاق معمولاً در کمک‌های مالی به کار می‌رود. در قرآن کریم، احسان به والدین در کنار توحید مطرح شده است. «و قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»

در آیه مورد بحث، ابتدا درباره‌ی نیکی به والدین سفارش شده، سپس به دوران بارداری مادر اشاره کرده تا وجدان اخلاقی انسان را تحریک و بیدار کند و به او تذکر دهد که گذشته‌ها را فراموش نکند. همواره به یاد داشته باشد که مادرش او را حمل کرد و از شیرهای جانش به او داد و به خاطر آسایش او از خواب و خوراک خود صرف نظر کرد که هیچ کس حاضر نبود چنین زحمت‌هایی را تحمّل کند. چون حقّ مادر بیشتر در معرض تضییع است و یا حقّ او بیش از پدر است، خداوند سفارش مخصوص نموده است.

والدین و فرزندان، حقوق متقابل دارند، در آیه‌ی قبل موعظه پدر نسبت به فرزند مطرح شد، و در این آیه احسان و سپاس فرزند نسبت به والدین.

احسان به والدین

در آیه‌های ۸۳ سوره‌ی بقره، ۳۶ سوره‌ی نساء، ۱۵۱ سوره‌ی انعام و ۲۳ سوره‌ی اسراء در رابطه با احسان به والدین سفارش شده، ولی در سوره‌ی لقمان، احسان به والدین به صورت وصیت الهی مطرح شده است.

در موارد متعددی از قرآن، تشکر از والدین در کنار تشکر از خدا مطرح شده و در بعضی موارد نیز به زحمات طاقت فرسای مادر اشاره شده است.

جایگاه والدین به قدری بلند است که در آیه‌ی بعد می‌فرماید: اگر والدین تلاش کردند تو را به سوی شرک گرایش دهند، از آنان اطاعت نکن، ولی باز هم رفتار نیکوی خود را با آنان قطع نکن. یعنی حتی در مواردی که نباید از آنان اطاعت کرد، نباید آنها را ترک کرد.

آری، احترام به والدین از حقوق انسانی است، نه از حقوق اسلامی، از حقوق دائمی است، نه از حقوق موسمی و موقت.

در روایات می‌خوانیم که احسان به والدین در همه حال لازم است، خوب باشند یا بد، زنده باشند یا مرده.

پیامبر را دیدند که از خواهر رضاعی خود بیش از برادر رضاعی‌اش احترام می‌گیرد، دلیل آن را پرسیدند، حضرت فرمود: چون این خواهر بیشتر به والدینش احترام می‌گذارد.

در قرآن می‌خوانیم که حضرت یحیی و حضرت عیسی‌علیهما السلام هر دو مأمور بودند به مادران خویش احترام گذارند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: بعد از نماز اول وقت، کاری بهتر از احترام به والدین نیست.

در کربلا، پدری را شهید کردند و فرزندش به یاری امام برخاست. امام حسین علیه السلام به فرزند فرمود: برگرد، زیرا مادرت داغ شوهر دیده و شاید تحمل داغ تو را نداشته باشد. جوان گفت: مادرم مرا به میدان فرستاده است.

گستره‌ی معنای والدین

در فرهنگ اسلام، به رهبر آسمانی، معلّم و مربّی و پدرِ همسر نیز پدر گفته می‌شود.

در روزهای پایانی عمر پیامبر که حضرت در بستر بیماری بودند، به علی علیه السلام فرمودند: به میان مردم برو و با صدای بلند بگو:

لعنت خدا بر هر کس که عاقّ والدین باشد،

لعنت خدا بر هر برده‌ای که از مولایش بگریزد،

لعنت خدا بر هر کسی که حقّ اجیر و کارگر را ندهد.

حضرت علی علیه السلام آمد و در میان مردم این جملات را گفت و برگشت. بعضی از اصحاب این پیام را ساده پنداشتند و پرسیدند: ما درباره‌ی احترام به والدین و مولا و اجیر قبلاً این گونه سخنان را شنیده بودیم، این پیام تازه‌ای نبود که پیامبر از بستر بیماری برای ما بفرستد. حضرت که متوجّه شد مردم عمق پیام او را درک نکرده‌اند، بار دیگر علی علیه السلام را فرستاد و فرمود: به مردم بگو:

مُرادم از عاقّ والدین، عاق کردن رهبر آسمانی است. یا علی! من و تو پدر این امت هستیم و کسی که از ما اطاعت نکند عاقّ ما می‌شود.

من و تو مولای این مردم هستیم و کسانی که از ما فرار کنند، مورد قهر خدا هستند.

من و تو برای هدایت این مردم اجیر شده‌ایم و کسانی که حقّ اجیر را ندهند، مورد لعنت خدا هستند.

در این ماجرا ملاحظه می‌فرمایید که گرچه احسان و اطاعت از والدین یک معنای معروف و رسمی دارد، ولی در فرهنگ اسلام مسأله از این گسترده‌تر است.

مربیان محترم در خصوص موضوع فوق الذکر به لوح فشرده نیکی به پدر و مادر تولیدی معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی در سایت سراج اندیشه مراجعه کنند.

شکر خداوند

خداوند، نیازی به عبادت و تشکر ما ندارد و قرآن، بارها به این حقیقت اشاره نموده و فرموده است: خداوند از شما بی‌نیاز است. ولی توجّه ما به او، مایه‌ی عزّت و رشد خود ماست، همان گونه که خورشید نیازی به ما ندارد، این ما هستیم که اگر منازل خود را رو به خورشید بسازیم، از نور و روشنایی آن استفاده می‌کنیم.

یکی از ستایش‌هایی که خداوند در قرآن از انبیا دارد، داشتن روحیه‌ی شکرگزاری است. مثلاً درباره‌ی حضرت نوح با آن همه صبر و استقامتی که در برابر بی‌وفایی همسر، فرزند و مردم متحمّل شد، خداوند از شکر او یاد کرده و او را شاکر می‌نامد. «کان عبداً شکوراً»

بارها خداوند از ناسپاسی اکثر مردم شکایت کرده است.

البته توفیق شکر خداوند را باید از خدا خواست، همان گونه که حضرت سلیمان از او چنین درخواست کرد: «ربّ اوزعنی أن أشکر نعمتك الّتی انعمت علیّ» ما غالباً تنها به نعمت‌هایی که هر روز با آنها سر و کار داریم توجّه می‌کنیم و از بسیاری نعمت‌ها غافل هستیم، از جمله آنچه از طریق نیاکان و وراثت به ما رسیده و یا هزاران بلا که در هر آن از ما دور می‌شود و یا نعمت‌های معنوی، مانند ایمان به خدا و اولیای او، یا تنفّر از کفر و فسق و گناه که خداوند در قرآن از آن چنین یاد کرده است: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»

علاوه بر آنچه بیان کردیم، بخشی از دعا‌های معصومین نیز توجّه به نعمت‌های الهی و شکر و سپاس آنهاست، تا روح شکرگزاری را در انسان زنده و تقویت کند.

شکر الهی، گاهی با زبان و گفتار است و گاهی با عمل و رفتار.

در حدیث می‌خوانیم: هرگاه نعمتی از نعمت‌های الهی را یاد کردید، به شکرانه‌ی آن صورت بر زمین گذارده و سجده کنید و حتّی اگر سوار بر اسب هستید، پیاده شده و این کار را انجام دهید و اگر نمی‌توانید، صورت خود را بر بلندی زین اسب قرار دهید و اگر این کار را هم نمی‌توانید، صورت را بر کف دست قرار داده و خدا را شکر کنید.

نمونه‌های شکر عملی

- ۱- نماز، بهترین نمونه‌ی شکر خداوند است. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به شکرانه‌ی اینکه ما به تو «کوثر» و خیر کثیر دادیم، نماز بر پا کن. «إِنَّا اعطیناک الکوثر فصلٌ لربک و انحر»
 - ۲- روزه؛ چنانکه پیامبران الهی به شکرانه نعمت‌های خداوند، روزه می‌گرفتند.
 - ۳- خدمت به مردم. قرآن می‌فرماید: اگر بی‌سوادى از باسوادى درخواست نوشتن کرد، سر باز نزنند و به شکرانه سواد، نامه‌ی او را بنویسد. «ولا یأب کاتب أن یکتب کما علّمه الله» در اینجا نامه نوشتن که خدمت به مردم است، نوعی شکر نعمت سواد دانسته شده است.
 - ۴- قناعت. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمودند: «کن قَنِعاً تکن اشکر الناس» قانع باش تا شاکرترین مردم باشی.
 - ۵- یتیم نوازی. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به شکرانه‌ی اینکه یتیم بودی و ما به تو مأوا دادیم، پس یتیم را از خود مران. «فأما الیتیم فلا تقهر»
 - ۶- کمک به محرومان و نیازمندان. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به شکرانه‌ی اینکه نیازمند بودی و ما تو را غنی کردیم، فقری را که به سراغت آمده از خود مران. «و أما السائل فلا تنهر»
 - ۷- تشکر از مردم. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: برای تشکر و تشویق زکات دهندگان، بر آنان درود بفرست، زیرا درود تو، آرام‌بخش آنان است. «و صلّ علیهم انّ صلاتک سکن لهم»
- تشکر از مردم تشکر از خداوند است، همان گونه که در روایت آمده است: کسی که از مخلوق تشکر نکند، از خداوند شکرگزاری نکرده است. «مَنْ لَمْ یَشکرِ الْمَنعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِ لَمْ یَشکرِ الله»

مطالعه مربی

احترام پدر و مادر

همان طور که باید در برابر نعمتهای الهی به وظیفه اخلاقی خود عمل کنیم و با قلب و زبان و یا به کار بردن نعمتهای منعم در موارد مناسب، شکر او را به جا آوریم، همین طور باید خدمات کلیه افراد انسان را تقدیر نموده و به نحو مناسب از آنها تشکر کنیم، خواه پدر و مادر باشند، خواه دیگران.

پس از خداوند، بزرگترین خدمتی را که بشری درباره بشری انجام می‌دهد، خدمات ارزنده پدر و فداکاریهای مادر است؛ هستی انسان در مراحل بعدی در گرو خدمات ارزنده آنان است و پدر و مادر در دوران بارداری و کودکی، زحمات توانفرسایی را متحمل می‌شوند و در حق کودک خود مبذول می‌دارند، و اگر از طرف این دو باغبان وجود، چنین خدماتی انجام نمی‌گرفت، نهال وجود تمام انسانها می‌خشکید.

به همین مناسبت، قرآن مجید پس از مسأله شکرگزاری خدا، موضوع نیکی بر پدر و مادر را مطرح می کند، تا انسان به بزرگترین وظیفه اخلاقی و وجدانی خویش مطلع و آگاه گردد.

امروز در اروپا و آمریکا کانونهای گرم خانوادگی، رو به انحلال گذارده، زندگیها به صورت زندگی ماشینی در آمده است. هنوز فرزندان به حد کامل از بلوغ نرسیده، مطابق تقاضای محیط، حساب خود را از پدر و مادر جدا کرده و دور از محیط والدین زندگی می نمایند و این کار که به عمل غیر انسانی بیشتر شبیه است، زیرا این لفافه که نباید فرزندان سربار والدین باشند و از آغاز بلوغ خود را برای سختهایی زندگی آماده سازند، انجام می گیرد.

امروز روی همین عوامل، دایره خویشاوندی در محیط غرب، از فرزندان تجاوز نمی کند و سایر بستگان از عموها و خاله ها و... در ردیف بیگانگان قرار گرفته اند و این خود یک ضربت مهلک بر اجتماعی است که باید اساس آن را عواطف تشکیل دهد.

اسلام و موقعیت پدران و مادران

اهمیت مقام والدین در قرآن، از تعبیرات گوناگون و طرز بیان شیرین آن به خوبی استفاده می شود:

۱. برای این که فرزندان به اهمیت مقام پدران و مادران متوجه شوند، در سوره های مختلف، نیکی به پدر و مادر پس از پرستش خدا بیان شده است:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا؛ فقط خداوند حکم کرده است که او را پرستید و به والدین نیکی نمایید.)

این مضمون در سوره های بقره (۲) آیه ۸۳؛ نساء (۴) آیه ۳۶؛ انعام (۶) آیه ۱۵۱؛ اسرا (۱۷) آیه ۲۳؛ لقمان (۳۱) آیه ۱۴ با عبارات مختلف تکرار شده است.

۲. صریحاً دستور می دهد که مسلمانان از هرگونه بذل و بخشش به والدین، خودداری ننمایند و در تمام دوران زندگی از والدین مواظبت کامل به عمل آورند:

(إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ؛ اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند.)

(قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ؛ بگو آنچه می توانید درباره پدران و مادران انفاق نمایید.)

(أَمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ؛ اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار توبه پیری رسیدند، به آنها [حتی] اف مگو.)

۳. قرآن شیوه رهبران آسمانی و آموزگاران الهی را نقل می کند، که آنان نسبت به پدر و مادر شدیداً احترام می کردند و پس از درگذشت در حق آنها استغفار می نمودند:

(وَبِرًّا بِوَالِدَيْهِ؛ [حضرت یحیی] نسبت بوالدین نیکوکار بود.)

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ). حضرت خلیل الرحمن از خداوند درخواست می نماید که خداوند، او و والدین و مؤمنان را روز حساب بیامرزد.

جامعترین آیه در باره وظایف فرزندان نسبت به پدران و مادران

جامعترین آیه ای که وظایف فرزندان را نسبت به پدران و مادران معین می نماید، آیه ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء است:

اول: نیکی به والدین؛

دوم: در دوران پیری از آنها پرستاری نماید؛

سوم: سخنی که موجب انزجار روحی آنهاست نگویید و با کمال احترام با آنها سخن بگویید؛

چهارم: در برابر آنها خاضع و فروتن باشد؛

پنجم: از خداوند برای آنها طلب رحمت و مغفرت بنماید.

قرآن مجید روی اهمیتی که خدمات ارزنده پدر و مادر دارد، پدر و مادر را سفارش می کند و می فرماید: (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ؛ ما به انسان در مورد پدر و مادر سفارش کردیم).

سپس علت احترام به مادر را مدلل می کند که در راه پرورش کودک در دوران جنینی ناتوانیهای فراوانی را متحمل شده، چنان که می فرماید: (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا؛ با ناتوانیهای روز افزون او را حمل کرده و کار او را به پایان رسانیده است).

مقصود از این جمله، همان دوران بارداری است که دوران متوسط آن حدود ۲۸۰ روز است و حداکثر توقف طبیعی آن ۳۱۰ روز، و بالاتر از آن یک امر غیر طبیعی محسوب می شود، و این ناتوانی بر اثر رشد و نمو جنین است که عارض مادر می شود.

تازه با طی شدن دوران حمل، کار مادر به پایان نمی رسد، بلکه باید دو سال او را شیر دهد، چنان که می فرماید: (وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ). مفسران می گویند: مقصود از این جمله، این است که پس از دو سال او را از شیر باز گیرد. مؤید این تفسیر آیه ۲۳۳ سوره بقره است که صریحاً دستور می دهد که مادران دو سال به فرزندان خود شیر دهند، چنان که فرموده:

(وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ؛ مادران دو سال کامل به فرزندان شیر بدهند).

ولی احتمال دیگر دارد که منظور این باشد که در ضمن دو سال او را از شیر باز گیرد، و دیگر لازم نیست که دو سال تمام شیر دهد، زیرا در سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵، دوران حمل و شیردادن را سی ماه قرار داده است؛ چنان که می فرماید:

(وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا؛ دوران بارداری و از شیر گرفتن او سی ماه تمام است).

هرگاه بگوییم: این آیه فقط راجع به فرزندی است که حداقل حمل آنها شش ماه است که بر سر شش ماه متولد می گردند، در این صورت، این نوع کودکان باطی کردن دوران ۲۴ ماه شیرخوارگی، سی ماه تکمیل می گردد.

ولی اگر بگوییم که این حد، یعنی سی ماه، منحصر به فرزندی نیست که در حداقل حمل به دنیا می آیند، بلکه یک قانون عمومی است، برای عموم فرزندان، خواه شش ماهه، یا نه ماهه، در این صورت هرگاه بچه در رحم کم بماند به جبران این که کمتر در رحم مانده است، بایست دو سال تمام شیر بخورد و اگر بچه سر نه ماه چشم به دنیا گشود، برای این که دوران بارداری و شیرخوارگی نبایست بیش از سی ماه باشد، باید بچه را، سر ۲۱ ماه از شیر باز گرفت، تا مدت دودوران او بیش از سی ماه نباشد.

بنابراین می توان احتمال دوم را در جمله (وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) تقویت کرد که منظور این است که در ضمن دو سال باید فرزند را از شیر باز گرفت، خصوصاً که غلبه با بچه هایی است که در حد متوسط طبیعی که همان نه ماه است، چشم به جهان می گشایند؛ از این جهت نمی توان آیه (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) را حمل بر افراد غیر غالب نمود.

درس ۹

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)

و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش کردند چیزی را که بدان علم نداری، شریک من سازی، از آنان فرمان مبر، ولی با آنان در دنیا به نیکی رفتار کن، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من باز آمده است، پس بازگشت شما به سوی من است، من شما را به آنچه عمل می کردید آگاه خواهم ساخت.

واژه ها:

- جَاهِدَا: تلاش کردند
- لَيْسَ : نیست
- لَا تُطِعْ: فرمان مبر
- صَاحِبٌ: همنشینی کن
- مَعْرُوفٌ: نیکی
- اتَّبِعْ: پیروی کن
- سَبِيلٌ: راه
- أَنَابَ: باز آمد، بازگشت
- مَرْجِعٌ: محل بازگشت
- أَنَبِيٌّ: خبر می دهم، آگاه می سازم

پیام ها و نکات تفسیری:

- (۱) انسان به طور فطری گرایش توحیدی دارد و دیگران برای مشرک کردن او تلاش می کنند. «جاهداک»
- (۲) در کنار بیان کلیات، به تبصره ها نیز توجه داشته باشیم. (در کنار سفارش به اطاعت از والدین «وَصَيَا الْإِنْسَانَ»، به انحرافات احتمالی والدین نیز توجه شده است). «جاهداک علی ان تشرک»
- (۳) شرک، هیچ گونه منطق علمی ندارد. «لیس لك به علم»
- (۴) تقلید کورکورانه ممنوع است. «ما لیس لك به علم فلا تطعهما»

- (۵) حقّ خدا، بر هر حقّی از جمله حقّ والدین، مقدّم است. «فلا تطعهما»
- (۶) هرگاه الگویی را از کسی می‌گیریم، الگوی مناسب دیگری را جایگزین آن کنیم. «فلا تطعهما - واتبع»
- (۷) در موارد انحرافی، اطاعت از والدین لازم نیست، ولی زندگی عادی را باید حفظ کرد. «فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفاً»
- (۸) کار خوب و معروف در هیچ حالی نباید ترک شود. «صاحبهما فی الدنیا معروفاً»
- (۹) تا آخر عمر باید با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتّی با والدین مشرک) «صاحبهما فی الدنیا معروفاً»
- (۱۰) توبه کنندگان واقعی و مؤمن، شایسته الگو شدن هستند. «واتّبع سبیل مَنْ اَنَاب الی»
- (۱۱) گاهی در انتخاب عقیده و رفتار در خانواده، تفکیک لازم است؛ در زندگی دنیوی همراه با والدین، ولی در پیروی کردن، راه پاکان و صالحان. «واتّبع سبیل مَنْ اَنَاب الی»
- (۱۲) ایمان به معاد، ضامن اصلاح امور و اطاعت انسان از راه خداست. «الّی مرجعکم»

توضیحات:

در قرآن، سه نوع اطاعت داریم:

- ۱- اطاعت مطلق نسبت به خداوند، پیامبر و اولی الامر. «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»
 - ۲- عدم اطاعت مطلق از کافران، منافقان، مفسدان، گناهکاران، ظالمان و... «و لا تطع الکافرین و المنافقین»، «لا تطع آثماً او کفوراً»، «لا تتّبع سبیل المفسدین»
 - ۳- اطاعت مشروط نسبت به والدین؛ یعنی اگر دستورات مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم، اما اگر تلاش کردند فرزند را به غیر خدا فراخوانند نباید اطاعت کرد.
- از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهاد های آنها نباش، این نقطه اصلی است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.
- نفی و اثبات های پی در پی، و امر و نهی ها در آیات فوق، برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور می شود خط اصلی را پیدا کنند، و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند.

به عبارت دیگر:

خدمات ارزنده پدر و مادر سبب شد که ما نسبت به آنان احترام کنیم و تا جان در بدن داریم در رفع نیازمندی آنها بکوشیم و از این طریق، مراتب حق شناسی خود را ابراز نماییم، ولی از طرف دیگر، مراتب حق شناسی و احترام به

آنان، نباید سبب شود که دستگاه تعقل و تفکر خود را تعطیل کنیم و در مسائل فکری و عقیدتی از آنها پیروی کنیم، بلکه در این مسائل باید با پی گیری خاصی دنبال حق برویم و حق را با دلیل و منطق پیدا کنیم، از این جهت می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَالَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا؛ هرگاه پدر و مادر اصرار ورزند که برای من شریکی قرار بدهی، در حالی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن.)

با این که در آیه چهاردهم دستور داده شده که فرزند از پدر و مادر فرمان ببرد، در این آیه، حدود فرمانبرداری او را محدود ساخته و حق حاکمیت آنان را در (شرک) بلکه مطلق گناهان سلب می نماید.

دلیل اطاعت محدود از والدین

علت لزوم فرمانبرداری از سخنان پدر و مادر، این است که پدر و مادر، خواهان سعادت فرزندند، گرمی و سردی روزگار را زیاده تر از او چشیده اند و تجربیات خوبی در این راه اندوخته اند؛ از این جهت باید در مسائلی که نمی دانند از تجربیات آنها استفاده کنند، ولی اگر پدر و مادر بر اثر نادانی و گمراهی یا هوسرانی بخواهند فرزند را به لب پرتگاه بکشند، او را به انواع گناه آلوده سازند، مقام انسانی او را به قدری تنزل دهند که در برابر اجسام بی روح خاضع گردد، در این صورت، جهتی برای فرمانبرداری نیست.

علی علیه السلام می فرماید: (إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا... فَحَقُّ الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ حق پدر آن است که فرزند در هر چیزی جز معصیت خداوند، از او پیروی کند.)

پیروی از طریقه مردان نیک

قرآن پس از لزوم احترام به پدر و مادر مشرک، بار دیگر یادآور می شود که علاقه به آنها سبب نشود که از راه توحید، منحرف شویم و دستور می دهد که از طریقه مردان الهی که هدفی جز رضای خدا ندارند پیروی کنیم، چنان که می فرماید:

(وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ؛ از راه کسانی که به سوی من رو آورده اند پیروی کن.)

و پیروی از این چنین گروه، غیر از تقلید کورکورانه است، بلکه پیروی از اعمال مردانی است که صحت و نیکویی کردار آنها روشن شده است. قرآن این دستور را در آیات دیگری نیز یادآوری کرده:

۱. (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛ کسانی هستند که پس از شنیدن سخنان از گفتارهای پسندیده پیروی می نمایند.)

۲. (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ؛ آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، سزاوارتر برای پیروی است یا کسی که خودش راه را پیدا نکرده و نیازمند به راهنماست.)

معاد و بازگشت همه به سوی خدا

معاد و اعتقاد به روز رستاخیز، ضامن اجرای دستورهای خداوندی است؛ روی این اساس، مشرک و موحد، آثار اعمال خود را در روز رستاخیز با چشم خود مشاهده خواهند کرد، همچنین فردی که نسبت به پدر و مادر مهر ورزیده و یا صورت از آنها برتافته است، نتیجه اعمال خویش را در آن روز مشاهده خواهد کرد، چنان که می فرماید:

(ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ بازگشت شما به سوی من است. من شما را از اعمال و کردارهای خویش آگاه می سازم.)

پاداش و کیفرهای انسان، اثر وضعی عمل و صورت تصعید یافته اعمال انسانی است، یعنی هر عمل بد و خوبی در این جهان، به صورتی خود را نشان می دهد، در حالی که همان عمل در جهان دیگر، خود را به صورت دیگر نشان خواهد داد؛ گویا عمل انسان در آن روز به بهشت و دوزخ منقلب شده و جهانی از پاداش و کیفر برای او می سازد.

درس ۱۰

يَبْنِيْ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يٰۤاَتِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ (۱۶)

ای فرزندم! اگر (عمل تو) همسنگ دانه‌ی خردلی باشد و در دل تخته سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین نهفته باشد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد، زیرا که خداوند دقیق و آگاه است.

واژه‌ها

- تَكُ: باشد
- حَبَّة: دانه
- صَخْرَة: تخته سنگ
- يٰۤاَتِهَا: آن را می‌آورد
- لَطِيْف: دقیق
- خَبِيْر: آگاه

پیام‌ها و نکات تفسیری:

- (۱) ایمان انسان به حضور عملش در قیامت، سرچشمه‌ی اصلاح اوست. «اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ... يٰۤاَتِهَا اللّٰهُ»
- (۲) کوچکی، «خَرْدَل» سفتی، «صَخْرَة» دوری و ناپیدایی، «السَّمٰوٰتِ، الارض»، در علم الهی و احضار عمل اثری ندارد. «يٰۤاَتِهَا اللّٰهُ»
- (۳) خداوند به همه چیز آگاه و بر همه چیز تواناست. «يٰۤاَتِهَا اللّٰهُ... لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ»
- (۴) اعمال انسان، در این جهان از بین نمی‌رود. «يٰۤاَتِهَا اللّٰهُ»
- (۵) حسابرسی خداوند دقیق است، زیرا او لطیف است. «لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ»

توضیحات

خَرْدَل گیاهی است با دانه‌های بسیار کوچک و سیاه رنگ که دانه‌های آن در کوچکی و حقارت ضرب‌المثل است. اشاره به اینکه اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در

درون سنگی در اعماق زمین ، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب ، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود!

ضمیر در «انها» به «حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد» باز می گردد. توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان ، و محفوظ ماندن همه نیکیها و بدیها در کتاب علم پروردگار و نابود نشدن چیزی در این عالم هستی ، خمیر مایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدیها است. در حدیثی که در «اصول کافی» از «امام باقر» (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : اتقوا المحقرات من الذنوب ، فان لها طالبا، يقول احدكم اذنوب و استغفر، ان الله عز وجل يقول سنكتب ما قدموا و آثارهم و كل شیء احصیناه فی امام مبین ، و قال عز وجل : انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السماوات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر:

از گناهان کوچک بپرهیزید چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم ، در حالی که خداوند عز وجل می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم ، و نیز فرموده : اگر اعمال نیک و بد حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین ، خدا آن را حاضر می کند چرا که خداوند لطیف و خبیر است.

آگاهی خدا بر تمام امور

قرآن احاطه علمی خدا را به تمام موجودات با جمله های گوناگونی بیان نموده و مقام مقدس الهی را از جهل به هر امری ولو کوچک باشد، منزله و مبرا دانسته است؛ اینک آیاتی چند در این باره:

۱. (لَا يَغْزِبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)؛ هموزن ذره ای در زمینها و آسمانها و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر بر خداوند پوشیده نیست.

۲. (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)؛ کلیدهای اسرار غیب، نزد خداست که جز او کسی از آنها اطلاعی ندارد و آنچه در خشکی و دریاهاست می داند. هیچ برگ درختی نمی ریزد، مگر این که از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در دل زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتاب مبین (لوح محفوظ) منعکس است.)

آیه های متعددی در قرآن، تسلط علمی خدا را بر امور جهان و بر آنچه در دایره هستی رخ می دهد ثابت می نماید، مانند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ— فِي السَّمَاءِ؛ در حقیقت، هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند).

اکنون شایسته است که مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات کنونی که هرگز ربطی به تورات واقعی ندارد به عمل آید.

رسیدگی خدا به تمام کارهای بشر

لقمان در دومین پند خود، می گوید: (هر بشری هر عملی را ولو به اندازه یک دانه خردل باشد، انجام دهد و آن را در دل سنگها و یا فضای لایتناهای آسمانها پنهان سازد، خدا آن را خواهد آورد).

مقصود از جمله (يَا أَيُّهَا اللَّهُ) (خدا آن عمل را می آورد) چیست؟ این جمله احتمالاتی دارد که یادآور می شویم:

۱. هر عمل به صورت خاصی در روز رستاخیز در برابر انسان مجسم می گردد: نماز و روزه به یک صورت، اعمال ناشایست به صورتهای دیگر، چنان که صریح آیه ۳۵ سوره براءت بر این مطلب گواهی می دهد، آن جا که صریحاً می گوید: طلا و نقره های اندوخته شده که حقوق واجب آن پرداخته نشده و با احتیاج مسلمانان حبس گردیده است، روز رستاخیز به آتش مبدل شده و پیشانی و پهلوی صاحبان آنها را به آنها داغ می کنند، آن جا که می فرماید:

(يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)؛ به یاد آرند روزی را که طلا و نقره های گنج شده در آتش جهنم سرخ می گردد و پیشانی و پهلوی و پشتهای آنها را به آن داغ می کنند؛ این (آتش ها) همان است که آنها را گنجینه و ذخیره کرده بودید؛ در این صورت، رنج آن گنج را بچشید.

شاید مراد لقمان این است که هر عمل خوب و بدی روز قیامت به فرمان خدا به صورت مخصوص آن، حاضر می گردد و مجسم می شود.

۲. ممکن است مقصود این باشد که روز رستاخیز، اعمال انسان با همان کم و کیف و خصوصیات که در دنیا داشته است، بدون کوچکترین تفاوت در برابر دیدگان انسان، هنگام محاسبه حاضر می گردد، اما طرز حاضر کردن این اعمال، بر ما پوشیده است.

این حقیقت یعنی احضار اعمال از آیه های زیر نیز استفاده می شود:

(الف) (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا).

(ب) (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا)؛ اعمال خود را حاضر می بینند و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند).

(پ) (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ)؛ هرکس به سنگینی ذره ای عمل خیر انجام دهد، آن را می بیند).

۳. احتمال دیگر، این که بشر دیر یا زود به سزای کردار خود می رسد و هرکرداری اثر مخصوص و عکس العملی دارد که از آن، جدا نمی گردد؛ چه بسا این عکس العملها در این جهان، دامنگیر او گردد.

این گنبد نیلگون، این طاق برافراشته آسمان، بسان طاقهای ساخته بشر است که هرگونه صدای زیر آن، انعکاس مخصوصی دارد و در این جهان مادی آثار اعمال ما به خود ما بازگشت می کند. هرگز ذیل ندارد که ما فقط در انتظار

روز رستاخیز بنشینیم که در آن جا مجازات شویم، بلکه پیش از آن روز، هر فردی میوه نهال اعمال خود را در این سرای خواهد چید.

خداوند، نهال اعمال نیک هر زن و مردی را در این جهان، پرورش می دهد و او را از اعمال خود بهره مند می سازد، چنان که می فرماید:

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ هر فرد با ایمانی عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، او را زندگی پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را بهتر از اعمالی که انجام داده اند عطا خواهیم کرد.)

درست است که مرکز اصلی مکافات و کیفر اعمال و پاداش کردارهای نیک، روز رستاخیز است و از این جهت، نام این روز، (یوم الدین) (روز جزا) است، ولی پاره ای از اعمال در همین جهان، عکس العمل شدیدی دارد که پیش از آن که گام در آن جهان بنهیم، با واکنش برخی از اعمال خوب و بد خویش، رو به رو می گردیم و به قول مولوی:

این جهان، کوه است و فعل ماندا سوی ما آید نداها را صدا

گرچه دیوار افکند سایه دراز باز گردد سوی او، آن سایه باز

از این جهت بعید نیست که بگوییم: مقصود از جمله (يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ) یک معنای اعم و وسیعی است که چه بسا همین جهان را نیز شامل می باشد و گروهی از ستمکاران و یا مردان نیک، نتیجه اعمال خود را در همین جهان باز می یابند.

درس ۱۱ و ۱۲

يَبْنِيْ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر (۱۷)

فرزندم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت کن که این (صبر) از امور واجب و مهم است.

واژه‌ها:

- اَقِم : برپا دار
- وَاْمُرْ : دستور و فرمان بده
- وَاَنْهَ : بازدار
- اَصَابَ : برخورد کرد
- عَزْمِ الْاُمُوْر : امور مهم

پیامها و نکات تفسیری:

یکی از وظایف والدین نسبت به فرزندان، سفارش به نماز است. «یا بُنِیْ اَقِمِ الصَّلَاةَ»

و جوب امر به معروف و نماز، مخصوص دین اسلام نیست. (قبل از اسلام نیز، لقمان سفارش به نماز کرده است) «یا بُنِیْ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ»

فرزندان خود را از طریق سفارش به نماز، مؤمن و خدایی، و از طریق سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، افرادی مسئول و اجتماعی تربیت کنیم. «یا بُنِیْ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ»

کسی که می‌خواهد در جامعه امر و نهی کند و قهراً با هوس‌های مردم درگیر شود، باید به وسیله‌ی نماز خودسازی و خود را از ایمان سیراب کند. «اقم الصلوة و امر بالمعروف»

فرزندان خود را امر به معروف و ناهی از منکر بار آوریم. «وامر بالمعروف...»

امر به معروف، همیشه قبل از نهی از منکر است. «وامر بالمعروف وانه عن المنکر» رشد معروف‌ها در جامعه، مانع بروز بسیاری از منکرات می‌گردد.

در تبلیغ دین و اجرای فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، باید صبر و سعه‌ی صدر داشته باشیم. «واصبر علی ما اصابک» نهی از منکر، با تلخی‌ها و نیش‌زدن‌های گناهکاران همراه است، مبادا عقب‌نشینی کنیم.

پدر حکیم، رسیدن سختی به فرزندش را می‌پذیرد و فرمان صبر می‌دهد، ولی ضربه به مکتبش را که سکوت در برابر فساد باشد، هرگز. «و انه عن المنکر و اصبر علی ما اصابک»

امر به معروف و نهی از منکر از مسایل مهم است و صبر در برابر آنچه در این راه به انسان می‌رسد ارزش دارد. «انّ ذلك من عزم الامور»

توضیحات:

وظایف عملی

در این آیه، سه دستور عملی می‌دهد:

۱. نماز را به پا داریم؛

۲. با فساد مبارزه کنیم (امر به معروف و نهی از منکر)؛

۳. در برابر شداید، استقامت ورزیم (صبر).

نماز کهن ترین نیایش خدا

ابراهیم خلیل الرحمن، که قهرمان توحید و یکتا بت شکن جهان است، کعبه را به فرمان خدا ساخت. در پایان عمل روبه درگاه خداوند کرد و چنین گفت: بارالها، من فرزندانم را از آن سرزمین سرسبز به این نقطه خشک و بد آب و هوا آورده ام تا در این محیط آزاد، دور از حکومت‌های بت پرست، تو را پرستش کنند و در کنار خانه تو نماز بگذارند. قهرمان توحید (ابراهیم) مطلب خود را با این جمله بیان کرده است: (رَبَّنَا لِتُقِيمُوا الصَّلَاةَ). این آیه نشان می‌دهد که نماز در دوران ابراهیم، جزء وظایف بوده و هدف از ساختن کعبه همین بوده است.

قرآن درباره حضرت عیسی می‌فرماید: عیسی در گهواره، لب به سخن گشود و یادآور شد که چند چیز از طرف پروردگار جهان به من سفارش شده است، از آن جمله، یکی نماز است، چنان که می‌فرماید: (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ).

قرآن حضرت اسماعیل را چنین معرفی کرده است: (وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ). یعنی اسماعیل به فرزندان خود نماز و زکات را توصیه می‌نمود.

البته نماز، به مرور زمان و تکمیل شرایع، اجرا و شرایط آن کاملتر شده است.

اسرار نماز

نماز معجونی از اسرار اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و بهداشتی است

کتابهای اسرار صلات مرحوم شهید ثانی و اسرار نماز مرحوم ملکی در حقیقت، بحث در آداب نمازند، نه در اسرار آن، سپس می فرمود: نغزترین کتابی که درباره اسرار نماز نوشته شده، نگارش گرانبهای مرحوم قاضی سعید قمی است.

اسرار معنوی و روحی نماز

قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می داند، که آن جا که می فرماید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؛ نماز را برای یاد من به پا دارا)

یاد خدا بسیاری از فضایل را در انسان زنده می کند. ریشه واقعی خیلی از روشهای اخلاقی و تربیتی، بلکه ضامن اجرای واقعی برای بسط عدالت و گسترش حق و حقیقت و اجتناب از هرگونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع، همان ایمان به خدا و یاد خداست.

یاد خدا بسان زنجیری است که انسان را از بسیاری از کارهای ناشایست که موجب خشم و ناخشنودی اوست، باز می دارد.

یاد خدا، یاد مقام اولیا، یاد درجات مردان خدا، یاد عذاب الهی و کیفر خطار کاران، یاد حسابهای دقیق و بی اشتباه روز رستاخیز، به خودکامگی و هوسرانی اعتدال می بخشد.

آیین اسلام، پیوسته خواهان سعادت بشر و جامعه انسانی است، از این نظر هر فردی را موظف ساخته است که در هر ۲۴ ساعت، پنج بار با تشریفات خاصی نماز بگذارد، یعنی در طول این ساعات، پنج بار به یاد خدا باشد؛ اوقاتی را که برای این عمل معنوی انتخاب نموده از هر نظر حساس است:

اسرار اجتماعی نماز

۱. نماز در اوقات معین، نموداری از وحدت و یگانگی ملت بزرگ اسلامی است. همه مسلمانان در وقفهای مخصوصی رو به قبله ایستاده و با تشریفات خاصی، خداوند جهان را می پرستند. این خود نمونه بزرگی از اتحاد و یگانگی این ملت است که با ریسمان عبادت، همه را به هم پیوسته و متحد کرده است.

۲. نماز در اوقات معین، عامل برانداختن فاصله های طبقاتی است که در اجتماع مادیگری پدید می آید و بر عموم طبقات با فاصله هایی حکومت می کند؛ در لحظات مخصوصی باید این وظیفه خطیر را انجام دهند و کوچکترین فرقی در این باره میان عالی و دانی، غنی و فقیر آنها نیست.

هرگاه این نمازها به صورت جماعت برگزار گردند، اسرار و رموز یاد شده به صورت روشنتری جلوه می کنند و سیمای وحدت و اتحاد و چهره مساوات و برابری، از صفهای فشرده نمازگزاران، توجه هر فرد خودی و بیگانه را به خود جلب می کند.

۳. شخص نمازگزار ناچار است برای صحت و قبولی نماز خود از بسیاری از گناهان اجتناب ورزد، ناچار است مکان نماز و لباسی را که در آن نماز می گزارد، از طریق حلال تهیه کند، مجبور است پول آب غسل و وضو را از مال حلال بپردازد؛ این گونه تقید، باعث می شود که انسان در کار و کسب خود، تجدید نظر نماید و آنها را بر طبق موازین شرع انجام دهد.

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.)

مقصود از این که نماز، انسان را از گناه باز می دارد، این نیست که نماز، علت تام و قطعی برای دوری از گناه است، بلکه اثری که نماز در روح و روان ما می گذارد، همان تقویت روح ایمان و توجه به خداست و این توجه، درجاتی دارد و درباره افرادی که از ارتکاب بسیاری از گناهان پروایی ندارند، یاد خدا نسبت به ترک گناهان تنها به صورت یک زمینه است، نه علت تامه.

۴. نماز حس اطاعت را در انسان زنده می کند. حس اطاعت و یا ملکه اطاعت از بزرگان، یکی از فضایل بزرگ انسانی است. این خصلت بسان دیگر ملکات فاضله، با تمرینهای پی گیر، در انسان پدید می آید. مدتها افسران رنج می کشند تا حس انضباط را در سربازان ایجاد کنند و در حقیقت، بسان عادت ثانوی، فطری و یک اثر طبیعی گردد.

۵. نمازگزار باید در مواقع مخصوص، همه بدن را بشوید و بیشتر اوقات باید وضو بگیرد و نظافت بدن و مواضع وضو را از هر نظر مراعات کند، اگر در این راه، مستحبات وضو را از شستن دهان (مضمضه) و بینی (استنشاق) و نظافت لباس و سجده گاه و... مراعات نماید، موجبات سلامت بدن را فراهم نموده است.

۶. شرط پذیرفته شدن نماز، این است که شخص نمازگزار در انجام دادن این کار، باید اخلاص داشته و از انگیزه های پست مادی مانند جلب کردن دیگران (ریا) به دور باشد. مقصود از اخلاص، جز این نیست که انگیزه عبادت و پرستش جز اجرای فرمان خدا - یا بالاتر از آن، جز شایستگی ذات او برای عبادت - چیز دیگری نباشد.

وجود (اخلاص) باعث پرورش روحیه عبودیت به عنوان یک صفت متعالی در انسان می گردد و این روحیه، خود مبدأ بسیاری از فضایل اخلاقی و سجایای ارزنده ای می باشد

سخنی از امام صادق علیه السلام در خصوص نماز

در اهمیت نماز همین بس که ابوبصیر می گوید: پس از درگذشت امام صادق علیه السلام برای عرض تسلیت به خانه امام رفتم. تا چشم (ام حمیده) مادر امام کاظم به من افتاد، اشکهای وی جاری گشت، من نیز گریه کردم. سپس ام حمیده جریان زیر را نقل کرد و گفت:

ابوبصیر! تو در آخرین لحظات زندگی امام صادق علیه السلام نبودی. قضیه عجیبی افتاد. موقعی که پلکهای امام روی هم بود، ما کم کم از او قطع امید می کردیم. ناگهان امام دیدگان خود را باز نمود و دستور داد خویشاوندان وی را حاضر کنیم. ما همت کردیم و همه را در کنار بستر امام حاضر نمودیم.

همه منتظر بودند که امام چه سخنی پراهمیت در این لحظات خواهد گفت. وقتی امام، اجتماع را فشرده دید، فرمود: شفاعت ما نصیب کسانی که به نماز اهمیت نمی دهند نمی شود.

اصولاً چرا بشر باید خدا را عبادت کند؟

عبادت خدا، مایه تکامل خود ماست و هدف اصلی از پرستش او همین است. و دستور او به عبادت، یک نوع لطف و مرحمت و راهنمایی است که ما را به کمال شایسته برساند. خداوندی که خالق تمام جهان و حتی بشر است؛ نیازی به بشر و عبادتش ندارد.

زیرا بشر عبادت کند یا نکند، خدا هست و دنیا و تمام مخلوقاتش موجودند. ولی اگر بشر عبادت کرد -نه فقط نماز و روزه، زیرا تمام افعال ما که بر اساس اطاعت از خدا باشد، عبادت است- اولاً در دنیا سعادت مند شده، از زندگی در دنیا و همنشینی با مؤمنین لذت می برد، حیات و ممات او دارای انگیزه می شود.

ثانیاً در آخرت هم سعادتمند می شود. کسی که در دنیا، لایبالی است، هر روز به فکر خودکشی است و در زندگی بی هدف است. لذا هر روز خسته تر از روز دیگر است. ولی انسان مؤمن به دلیل انگیزه الهی که دارد، هر روز شادتر از روز دیگر و فعالتر از روزهای گذشته است و در صدد جلب رضایت خداوند است.

ثالثاً با عبادت به کمال مطلق (خداوند متعال) و رضوان او می رسیم که از هر چیزی زیباتر و شیرین تر است.

نظارت همگانی

وَأُمِّرَ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ فرزندم... مردم را به کارهای نیک دعوت بنما و از امور زشت بازدار! در برابر مصیبت و سختیها شکيبا و بردبار باش! اينها يك سلسله سفارشهای مؤکد و لازم است.)

موضوع امر به معروف و به اصطلاح، نظارت همگانی، موضوع دامنه داری است که در تمام شؤون زندگی ما دخالت دارد. در جهان امروز، علاوه بر نظارت و مراقبتهای خصوصی که بر عهده مؤسسه های خاص و دواير مخصوص است، مانند شهرداری که حق نظارت بر عمران و آبادی شهر دارد، یک نظارت و عمومی به تمام مردم واگذار شده که حق نظارت و راهنمایی و انتقاد در کلیه امور داشته باشند تا با بیان و منطق، لغزشها و نقایص را تذکر دهند.

نظارت عمومی در اسلام واجب است

در ملتهای زنده جهان امروز، نظارت همگانی، یک امر مشروع است، هر فردی می تواند از این حق بهره برداری نماید، ولی اگر همان فرد از این حق استفاده نکرد، او را مجازات نمی کنند، مثلاً اگر گوینده و یا نویسنده ای در امور اجتماعی، انحرافی را دید، می تواند با گفتن و نوشتن از حق مشروع خود استفاده نماید، ولی اگر نکرد، او را محاکمه

نمی کنند، اما در اسلام امر به معروف و نهی از منکر به صورت یک اصل لازم و واجب وارد شده و هیچ مسلمانی حق ندارد در برابر گناه و خطا سکوت کند و مهر خاموشی بر دهان بزند.

اسلام به قدری به این مطلب اهمیت داده که شخصیت و ارزش هر ملتی را در سایه مبارزه با فساد دانسته است، ملتی که در اجرای قوانین، دقت کامل به عمل آورد، در برابر گناه و طغیان یک فرد و یا یک جمعیت، سکوت اختیار نکند؛ قرآن این حقیقت (شخصیت از آن ملتی است که با فساد مبارزه نماید) را در آیه زیر بیان فرموده است:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ شما در میان ملتها در صورتی بهترین ملت و امت هستید که مردم را به نیکی دعوت کنید و از کارهای زشت باز دارید.)

اسلام به اندازه ای به این مسأله حیاتی اهمیت داده که کسانی را که از این اصل مسلم و حق مشروع خود بر اثر سستی و تنبلی و یا علل دیگر، استفاده نمی نمایند، مردگان زنده نما خوانده و چنین فرموده است: (ذَلِكَ مِيتُ الْأَحْيَاءِ؛ او (عالم) مرده زنده نماست) زیرا یک چنین فرد یا جمعیت بسان مرده از حق مسلم فردی و اجتماعی استفاده ننموده و از حقوق خود دفاع نمی کنند و در برابر عصیان و طغیان دیگران که به طور مسلم، دود آن به چشم آنها نیز خواهد رفت، سکوت می نمایند.

اسلام و ارزش مبارزه با فساد

به طور مسلم، هیچ عملی از نظر ارزش معنوی به پایه امر به معروف نخواهد رسید، چون هر کار مشروعی، به جز امر به معروف، نتیجه آن، جزئی و عاید خود انسان است، زیرا افضل اعمال به حکم عقل و نقل، همان ایمان به خداوند و پرستش (نماز) اوست، ولی نتیجه ایمان، فقط و فقط، مربوط به خود شخص ایمان آورنده است و شخص مؤمن در پرتو ایمان، سعادتمند و اصلاح می شوند؛ در حقیقت، ایمان و سایر اعمال بدنی، مانند نماز و حج، موجبی در اجتماع از نظر اصلاح ایجاد می نماید، اما موجبی بسیار کوچک که از حدود یک فرد تجاوز نمی نماید، از این نظر باید گفت: ایمان به خداوند از نظر اعمال فردی با فضیلت ترین عمل است نه از نظرهای دیگر، ولی امر به معروف و مبارزه با گناه و فداکاری در طریق اصلاح جامعه موجبی بسیار بزرگتر از ایمان در اجتماع به وجود می آورد، گاهی یک جامعه را از لب پرتگاه سقوط نجات می بخشد، گاهی در سایه نظارت ملی یک فرد، جمعیت‌های بزرگی از خطرهای مادی و ضررهای معنوی مستخلص می شوند.

گاهی یک رهبری سیاسی، یک راهنمای مذهبی، یک دلسوزی نوع دوست، با نظارتهای پی گیر، مبارزه های ریشه دار و دعوتها و راهنماییهای سودمند، یک ملت چند میلیونی را از ناکامیها و محرومیتها، از سیه روزی و تیره بختی، نجات می دهد.

روی این مبنا می توان به عظمت گفتار امیرمؤمنان در ارزش امر به معروف و نهی از منکر پی برد، امام می فرماید:

(وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ؛ کلیه کارهای خیر و نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چیزی نیست جز قطره ای در برابر دریای عمیق.)

امر به معروف، ضامن اجرای کلیه قوانین است

کلیه قوانین عرفی و شرعی تا ضامن اجرای محکمی پشت آن نباشد، هرگز اجرا نخواهد شد. در حقیقت در سایه امر به معروف و نظارت ملی، تمام قوانین اجتماعی و اقتصادی اجرا می شود و اگر دستگاه نظارت و بازرسی از کار افتد، تمام دستورات به حالت تعطیل، در آمده و کوچکترین سودی عاید مردم نمی گردد.

امام باقر علیه السلام این مطلب را در جمله کوتاهی بیان کرده است:

(إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِنْهَا جُ الصُّلَحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا نُقَامُ الْفَرَائِضُ، وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ، وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ، وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ، وَتَعْمُرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ)

یعنی با نظارت مردم، فرائض و تکالیف انجام می گیرد و مردم ملزم می شوند از حرام بپرهیزند و از طرق مشروع و کسب حلال ارتزاق کنند و در سایه دستگاههای مبارزه با فساد، تمام راههای کشور امن می گردد و امنیت بر اثر اجرای حدود و کیفر دادن جنایتکاران در سرتاسر کشور سایه می افکند.

اگر این قدرت، یعنی قدرت امر به معروف با تمام مراحل گوناگونی که دارد، از راهنمایی زبانی گرفته تا برسد به اجرای حدود و قوانین جزایی، از اجتماع گرفته شود، هرج و مرج، بی نظمی، وحشت و اضطراب در تمام شؤون مردم رخنه کرده و لذت زندگی را از بین می برد.

صبر و استقامت

۲ - ۱۷. (وَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ در برابر سختیها و مصایب بردبار باش! اینها از سفارشهای مؤکد و لازم است.)

مسئله صبر و استقامت یکی از اساسی ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی و در حقیقت، پایه و اساس تمام صفات نیک و فضایل اخلاقی به شمار می رود که اگر موضوع صبر و استقامت از میان برود، تحصیل همه گونه کمال و فضایل اخلاقی با بن بست عجیبی روبه رو می گردد.

استقامت، رمز ترقی و پایه تکامل است

هرکسی در این جهان برای خود آرزو و آمالی دارد و می کوشد که به مقصد و مرام نهایی خود برسد: یکی عاشق علم و دانش، دیگری خواهان مال و ثروت، سومی دلباخته مقام و منصب است و... نیل به این مقاصد معنوی و مادی در گرو صبر و شکیبایی و بهره گیری از نیروی استقامت و بردباری است. تا دانشجو شب و روز، رنج تحصیل را بر خود هموار نکند، و با نیروی استقامت، مشکلات فراگرفتن علم و دانش را حل ننماید، هرگز به آرزوی خود نخواهد رسید. می گویند (ادیسون) به قدری در تحصیل علم و گشودن رازهای جهان طبیعت، استقامت داشت که گاهی غذا خوردن را فراموش می کرد. دانشمندان بزرگ جهان، پایه گذاران علوم از اسلامی و غیر اسلامی در سایه استقامت و بردباری به مقامات بلندی از علم و دانش رسیده اند و گرنه با خیابان گردی، شب نشینی، هرگز به مقام بلندی از علم و دانش نمی توان رسید.

بازرگان ثروت اندوز برای یک هدف بزرگ، برای بالابردن سطح زندگی، تا رنج سفر را بر خود هموار نکند و مسافرتها دریایی و هوایی را ناچیز نشمرد، هرگز به آرمان خود نخواهد رسید.

یک فرد با ایمان که راستی خواهان رضای خدا و تحصیل خشنودی اوست، بدون نیروی استقامت، هیچ معصیتی را نمی تواند ترک کند و مشقت هیچ طاعت و عبادتی را مانند نماز و روزه و... نمی تواند متحمل شود. از این رو صبر و استقامت، پایه و اساس هر کمال و شالوده هر آرمان و آرزویی است که انسان در مغز خود می پروراند.

سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام

(وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَارَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَاصْبَرَ مَعَهُ).

بر شما باد به صبر و استقامت. ایمان بی صبر و استقامت بسان تن بی سر است که به صورت یک لاشه غیر مفید در می آید.

راستی صبر و استقامت، رمز موفقیت و اساس ترقی و تکامل و شالوده نیل به هدف است، مثلاً سرباز بی استقامت در جبهه جنگ، خود را تسلیم دشمن می کند و سلاح و سنگر را در اختیار دشمن می گذارد.

قرآن می گوید: بیست سرباز با صبر و استقامت بر دویست تن غالب و پیروز می گردد (إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْ).

قرآن مجید می فرماید: درجات روز باز پسین در سایه صبر، نصیب افراد می گردد:

(سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ); سلام بر شما ای بهشتیان که بر اثر صبر و کوشش و بردباری و استقامت در اقامه واجبات و ترک محرمات به این مقامات نایل شده اید.

مرزبانی و حفظ مرزهای اسلام که یکی از وظایف بزرگ ارتش اسلام است، بدون صبر و استقامت امکان پذیر نیست؛ از این نظر در قرآن، صبر و مرزبانی در یک جا ذکر شده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید.)

در قرآن، صبر و استقامت، متجاوز از صد مرتبه وارد شده و آثار مخصوصی برای آن بیان شده است. هدف بیشتر آیه ها این است که در سایه صبر و استقامت، مردان و زنان می توانند مشکلات را از هم بگشایند؛ از این جهت، لقمان به فرزند خود گفت:

(وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)؛ در برابر سختی ها بردبار باش، این کار از سفارشهای موکد است.

مطالعه مربی

سیمایی از نماز

نماز، ساده ترین، عمیق ترین و زیباترین رابطه‌ی انسان با خداوند است که در تمام ادیان آسمانی بوده است.

نماز، تنها عبادتی است که سفارش شده قبل از آن، خوش صداترین افراد بر بالای بلندی رفته و با صدای بلند، شعار «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را سر دهند، با اذان خود سکوت را بشکنند و یک دوره اندیشه‌های ناب اسلامی را اعلام و غافلان را بیدار کنند.

نماز به قدری مهم است که حضرت ابراهیم علیه السلام هدف خود را از اسکان زن و فرزندش در صحرای بی‌آب و گیاه مکه، اقامه‌ی نماز معرفی می‌کند، نه انجام مراسم حج.

امام حسین علیه السلام ظهر عاشورا برای اقامه‌ی دو رکعت نماز، سینه‌ی خود را سپر تیرهای دشمن قرار داد.

قرآن، به حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دستور می‌دهد که مسجد الحرام را برای نمازگزاران آماده و تطهیر نمایند. آری، نماز به قدری مهم است که زکریا و مریم و ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام خادم مسجد و محل برپایی نماز بوده‌اند.

نماز، کلید قبولی تمام اعمال است و امیرالمؤمنین علیه السلام به استاندارش می‌فرماید: بهترین وقت خود را برای نماز قرار بده و آگاه باش که تمام کارهای تو در پرتو نمازت قبول می‌شود.

نماز، یاد خداست و یاد خدا، تنها آرام‌بخش دلهاست.

نماز، انسان را از انجام بسیاری منکرات و زشتی‌ها باز می‌دارد.

توجه به خدا را در تمام نماز، توجه به معاد را در «مالک يوم الدين»، توجه به انتخاب راه را در «اهدنا الصراط المستقیم»، انتخاب همراهان خوب را در «صراط الذين انعمت عليهم»، پرهیز از منحرفان و غضب شدگان را در «غير المغضوب عليهم ولا الضالين»، توجه به نبوت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله را در تشهد و توجه به پاکان و صالحان را در «السلام علينا و على عباد الله الصالحين» می‌بینیم.

آراستگی ظاهر را آنجا می‌بینیم که سفارش کرده‌اند از بهترین لباس، عطر و زینت در نماز استفاده کنیم و حتی زنها وسایل زینتی خود را در نماز همراه داشته باشند.

توجه به همسر را آنجا می‌بینیم که در حدیث می‌خوانیم: اگر میان زن و شوهری کدورت باشد و یا یکدیگر را بیازارند و بد زبانی کنند، نماز هیچ کدام پذیرفته نیست.

اینها گوشه‌ای از آثار و توجهاتی بود که در ضمن نماز به آن متذکر می‌شویم. امام خمینی قدس سره فرمود: نماز، یک کارخانه‌ی انسان سازی است.

آیا مبارزه با فساد، با آزادی بشر منافات دارد؟

در اجتماعی که من و شما در آن زندگی می‌کنیم، حساب من و شما از حساب جامعه جدا نیست. اگر ضرر و ضربه‌ای ولو بر اثر نادانی یک اقلیت به جامعه وارد آید، همه آن جامعه متضرر می‌شوند، حتی آنها که نقش تماشاگری داشته و عامل فساد و ضرر نبودند، زیرا اجتماع بسان یک پیکر و افراد به طور کلی اعضای آن پیکرند، به هر نقطه‌ای از اعضای بدن صدمه‌ای وارد آید، همه اعضا در آتش می‌سوزند.

ضربه‌های اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی بر اثر جهالت یک اقلیت وارد می‌شود، دود آن به چشم همه رفته، گنهکار و غیر گنهکار در برابر آن یکسانند.

سقوط اخلاقی در قسمتی از اجتماع، بسان بیماری سرایت کننده است که دامنگیر همه می‌شود. ضررهای مالی و اقتصادی و فلج شدن کشاورزی در یک منطقه، هر فرد را به سهم خود بدبخت و تیره روز می‌سازد و هرگز نمی‌توان حساب فرد را از حساب اجتماع جدا ساخت؛ بنابراین سکوت در برابر مفساد، غلط و گناه است. این حقیقت را قرآن در ضمن یک آیه کوتاه بیان کرده است:

(وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً)؛ یعنی ای مردم از بلاهایی بترسید که هنگامی که وارد می‌شود، تنها دامنگیر گنهکاران نمی‌شود، بلکه گنهکار و بی گناه در آتش آن می‌سوزند.

بنابراین مبارزه با فساد، راهنمایی و دعوت به کارهای نیک و جلوگیری از انحراف، هرگز با آزادی فردی منافات ندارد، زیرا آزادی در صورتی محترم است که سلب آزادی از دیگری نکند، منافع دیگری را در خطر نیفکند. در حقیقت، فرد مبارز از حقوق خود و دوستان خود که در سایه افراط و انحراف چند فرد مفسد در خطر می‌افتد، دفاع می‌کند.

پیامبر اکرم (ص) پاسخ این پرسش را در ضمن یک مثل روشن فرموده است، او در پاسخ سؤال کننده‌ای چنین گفت: اجتماع ما بسان یک کشتی است، سرنشینان کشتی تا آن جا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند، هرگاه مسافری از این آزادی سوء استفاده بنماید و بخواهد با میخ یا تیشه، بدنه کشتی را سوراخ کند، کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند، به شدت هر چه تمامتر با او مبارزه می‌نمایند و عمل او را یک نحوه سوء استفاده از آزادی تلقی می‌کنند.

جامعه نیز بسان کشتی است، افراد جامعه سرنشینان این کشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی‌توان حساب ضرر یک فرد را از اجتماع جدا نمود.

❖ مربی محترم از مجموعه پیامهای مقام معظم رهبری در رابطه با نماز و امر به معروف و نهی از منکر بویژه پیام های ایشان به اجلاس های سالانه نماز استفاده نماید.

اهمیت نماز در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی

مسئله نماز یک مسئله ساده نیست. نماز آن قدر مهم است که حسین بن علی (ع) در ظهر عاشورا جنگ با منافقان و سپاه یزید را ترک می کند و زیر سیل ترکش ها به نماز می ایستد. نماز آنچنان مهم است که علی بن ابی طالب جان خود را برای دفاع از آن فدا می کند.

آری نماز اصلی ترین زمان پیوند میان انسان و پروردگارش است. خداوند در سوره ذاریات می فرماید: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و من پریان و آدمیان را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدم و مطمئناً نیز یکی از جلوه های اساسی عبادت و بندگی در نماز شکل می گیرد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی که خود اسوه ای از اهتمام به نماز هستند بارها بر اهمیت و جایگاه نماز و شان این فریضه اشاره فرموده اند . در ذیل برخی از بیانات ایشان در خصوص نماز را با هم مرور می کنیم. باشد که تذکری برای ما باشد.

نماز در حالات آمادگی روحی، به آدمی عروج و حال و حضور بیشتر می بخشد و در حالات غفلت و ناآمادگی، در گوش او زنگ آماده باش می نوازد و او را به آن وادی نورانی نزدیک می سازد.

لذا نماز در هیچ حالی نباید ترک شود. در عین شدت و محنت، در بحبوحه میدان جهاد، در هنگام فراغ و آسایش و حتی در میان محیط لجن آلودی که انسان با هوسها و کینه ها و شهوت ها و خودخواهیها، پیرامون خود پدید آورده است.

نماز یک شربت مقوی و شفا بخش است، باید آن را با دل و جان خود نوشید و از هر نقطه که در آن واقع شده ایم، یک گام یا یک میدان به بهشت رضوان نزدیک شد.(پیام مقام معظم رهبری به دوازدهمین اجلاس سراسری نماز ۸۱/۰۶/۱۶)

و در نماز آنچه که مهم است و باید روی آن تکیه کرد بعد از ترویج اصل نماز - که همه را نمازخوان باید کرد و همه نمازخوان بشوند - عبارت است از توجه در نماز. همان چیزی که «حضور قلب» به آن گفته می شود.

حضور قلب و توجه، کاری است که به تمرین احتیاج دارد. کسانی که این کارها را کرده اند و بلدند، به ما یاد می دهند که انسان باید در حال نماز، خود را در حضور یک مخاطب عالی شان و عالی مقام که خالق هستی است و مالک همه وجود انسان است، احساس کند.

هر مقدار از نماز که توانست این حالت را داشته باشد، به تعبیر روایات این نماز، نماز مقبول است و آن خاصیت و اثر را خواهد بخشید. و دیگر آثار نماز - که نمی شود آثار نماز را در چند جمله یا در چند فقره کوتاه خلاصه کرد - بر این مترتب می شود.

(بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دست اندرکاران ستاد اقامه نماز ۸۵/۰۶/۲۷)

همه کار انسان تابع نماز است. نماز را به وقت بخوانید، با توجه و با حضور قلب بخوانید. حضور قلب یعنی بدانید که دارید با یکی حرف می زنید؛ بدانید یک مخاطبی دارید که دارید با او حرف می زنید. این حالت را اگر در خودتان تمرین کردید، اگر توانستید این تمرکز را ایجاد کنید، تا آخر عمر این برای شما می ماند.

اگر حالانتوانستید - همان طور که گفتم - بیست سال بعد سخت است، بیست سال بعدش سخت تر است؛ بعد از آن، کسی اگر از قبل نکرده باشد، خیلی خیلی سخت است. از حالا عادت کنید این تمرکز را در حال نماز در خودتان ایجاد کنید و به وجود بیاورید.

آن وقت این آن صلاتی است که: «تنهی عن الفحشاء والمنکر». «تنهی» یعنی شما را نهی می کند؛ معنایش این نیست که مانعی جلوی شما می گذارد که شما دیگر نمی توانید گناه کنید؛ نه، یعنی دائم به شما می گوید گناه نکن. خوب، روزی چند نوبت از درون دل انسان به او بگویند گناه نکن، گناه نکن، انسان گناه نمی کند. این نماز است.

(بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان در یازدهمین روزماه رمضان ۸۹/۰۵/۳۱)

یکی از بزرگترین نعمتهای خدا نماز است. نماز به ما این فرصت را می دهد که هر روزی چند بار ناگزیر با خدای خودمان حرف بزنیم، با خدای متعال مخاطب کنیم، از او کمک بخواهیم، به او عرض نیاز کنیم، سرسپردگی خودمان به ساحت ربوبی را با این تضرع و با این نیاز تقویت کنیم. بزرگان به نماز خیلی اهمیت می دادند. نماز در اختیار همه است. غالباً قدر نماز و اهمیت نماز را نمی دانیم. فقط این نیست که باید یک اسقاط تکلیفی کرد؛ نه، یک فرصت بزرگی است که باید از آن استفاده کرد.

فرمود نماز مثل چشمه آبی است در خانه شما، که روزی پنج بار شما در این چشمه آب شستشو می کنید. این شستشو می تواند برای دلهای جوان آثار ماندگاری داشته باشد.

با طهارت و تقواست که می توان سخن نافذ و تاثیرگذار را از خدای متعال هدیه گرفت. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار طلاب خارجی حوزه علمیه قم ۸۹/۰۸/۰۳

ملت ایران باید مساجد را مغتنم بشمارد و پایگاه معرفت و روشن بینی و روشنگری و استقامت ملی به حساب آورد. اگر کسی خیال کند که در مسجد، فقط چند رکعت نماز می خوانند و بیرون می آیند و این چه تاثیری دارد، خطاست. این طور نیست.

اولاً اگر همان چند رکعت نماز هم با چشم بصیرت نگاه شود، خود نماز که به زبان مُشَرَّع مقدس نماز و اذان، خیرالعمل و فلاح است، مایه برکات زیادی می شود. نماز یک ملت را به قیام الله وادار می کند. نماز انسانها را از فساد دور و به خلوص و فداکاری نزدیک می کند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم قم ۷۵/۱۰/۱)

امام خمینی(س) درباره اهمیت نماز می فرماید:

در اسلام از نماز، هیچ فریضه ای بالاتر نیست. چه طور نماز را این قدر سستی می کنید در آن؟ از نماز همه از این مسائل پیدا می شود. شما پرونده هایی که در دادگستری ها، در جاهای دیگر، دادگاه ها هست، بروید ببینید. از نمازخوان ها ببینید پرونده هست آنجا؟ از بی نمازها پرونده هست. هرچه پرونده پیدا کنید، پرونده بی نمازهاست.

نماز پشتوانه ملت است. سیدالشهدا در همان ظهر عاشورا، که جنگ بود و آن جنگ بزرگ بود و همه در معرض خطر بودند، وقتی یکی از اصحاب گفت: ظهر شده است، فرمود که «یاد من آوردید، یاد آوردید نماز را و خدا تو را از نمازگزاران حساب کند.» و ایستاد همان‌جا نماز خواند؛ نگفت که ما می‌خواهیم جنگ بکنیم. خیر، جنگ را برای نماز کردند... نماز یک کارخانه انسان‌سازی است. فحشا و منکر را نماز، نماز خوب فحشا و منکر را از یک امت بیرون می‌کند. این‌هایی که در این مراکز فساد کشیده شده‌اند، این‌ها، آن بی‌نمازها هستند. نمازخوان‌ها در مساجد و مهتاینده برای خدمت. مسجدها را خالی نکنید، تکلیف است امروز. امروز یک روزی است استثنایی. ما در یک مقطع از عصر واقع شده ایم که استثنایی است. ما با ذکر خدا، با اسم خدا پیش بردیم و نماز بالاترین ذکر خداست. [۱]

- ۱- در این بیانات زیبا، در مورد اهمیت نماز، چند نکته آمده است:
- ۲- ۱. هیچ فریضه‌ای بالاتر از نماز نیست.
- ۳- ۲. نماز پشتوانه ملت است.
- ۴- ۳. امام حسین علیه السلام برای نماز جنگ کردند (تا نماز اقامه شود).
- ۵- ۴. نماز یک کارخانه انسان‌سازی است.
- ۶- ۵. نماز خوب، فحشا و منکر را از یک امت بیرون می‌کند و عامل فساد، بی‌نمازی است.
- ۷- ۶. نماز بالاترین ذکر خداست.
- ۸- حضرت امام(س) نماز را عامل ترس شیاطین می‌دانند و می‌فرمایند: شیطان‌ها از نماز می‌ترسند، از مسجد می‌ترسند. [۲]
- ۹- ایشان نماز را بلندترین فریاد دانسته، می‌فرمایند: نگوئید که ما انقلاب کردیم، حالا باید هی فریاد بزنیم. خیر، نماز بخوانید، از همه فریادها بالاتر است. [۳]
- ۱۰- در کتاب‌های امام خمینی(س) نماز «عروج به مقام قرب و حضور در محضر انس» [۴] معرفی شده که «سرمایه تعیش آن عالم و سرچشمه سعادت آن نشئه» [۵] است. «این معجون الهی که با کشف تام محمدی صلی الله علیه و آله برای درمان تمام دردها و نقص‌های نفوس فراهم آمده» [۶] دردهای انسان را درمان می‌کند و باعث وصول او به خداوند متعال می‌گردد.
- ۱۱- اگر کتاب‌های حضرت امام(س) را مطالعه کنیم، خواهیم دید اوصافی درباره نماز بر قلم آن بزرگوار جاری است که نشانگر معرفت ایشان به عمق و کنه این عبادت جامع است.
- ۱۲- اهمیت نماز در سیره عملی امام خمینی(س)
- ۱۳- اگر بخواهیم اهمیت نماز را نزد کسی دریابیم، باید به جایگاه نماز در سخنان او توجه کنیم و با مشاهده اعمال و رفتار او نسبت به نماز، پی به عظمت نماز نزد او ببریم. به گفتار حضرت امام(س) در مورد نماز و نیز نوشتار ایشان در این زمینه پرداختیم؛ بجاست در این‌جا، نگاهی نیز به زندگی و شیوه عملی آن حضرت داشته باشیم.

۱۴- کسی که به نماز اهمیت می دهد هرگز آن را ترک نمی کند، اول وقت آن را بجای آورد، با آرامش و حضور قلب نماز می خواند و...

هر یک از این موارد در جای خود، دارای اهمیت است و بحثی مستوفای می طلبد. اما در این جا، برای نمونه، خوب است بدانیم نماز ایشان در اسارت و بیماری به چه صورتی بوده است:

۱۵- دختر حضرت امام(س) نقل می کند:

۱۶- امام برای من تعریف می کردند: [وقتی مأموران ساواک مرا به تهران می بردند] توی راه من گفتم که نماز نخوانده ام، یک جایی نگه دارید که من وضو بگیرم! گفتند: ما اجازه نداریم. گفتم: شما که مسلح هستید و من که اسلحه ای ندارم. به علاوه، شما همه با هم هستید و من یک نفرم، کاری که نمی توانم بکنم. گفتند: ما اجازه نداریم. فهمیدم که فایده ای ندارد و این ها نگه نمی دارند. گفتم: خوب اگلاً نگه دارید تا من تیمم کنم! این را گوش کردند و ماشین را نگه داشتند، اما اجازه پیاده شدن به من ندادند. من همین طور که توی ماشین نشسته بودم، از توی ماشین خم شدم و دست خود را به زمین زدم و تیمم کردم. نمازی که خواندم پشت به قبله بود؛ چرا که از قم به تهران می رفتم و قبله در جنوب بود؛ نماز با تیمم و پشت به قبله و ماشین در حال حرکت! این طور نماز صبح خود را خواندم. شاید همین دو رکعت نماز من مورد رضای خدا واقع شود. [۷]

۱۷- از دوران بیماری ایشان نقل می کنند که:

۱۸- امام از یک ساعت قبل از ظهر، هر کس پیش ایشان می رفت، از او می پرسیدند: چه قدر به ظهر مانده؟ و هدفشان هم این بود که در نماز اول وقتشان، تأخیری رخ ندهد ساعت سه و نیم بعدازظهر احساس عجیبی بر همه مستولی شد. کار به جایی رسیده بود که با تلاش بسیار پزشکان و پرسنل بیمارستان، همه منتظر وقوع معجزه ای بودیم. هنگام مغرب، پزشکان با توجه به این که حساسیت ایشان را به نماز می دانستند، صدایشان کردند و گفتند: آقا، وقت نماز است. امام، که از ساعت یک و نیم بعدازظهر بی هوش شده بودند، نسبت به این صدا عکس العمل نشان دادند.

همه ما شاهد آن بودیم که ایشان در آن حالت بی هوشی با حرکات دست و ابروها، نماز مغرب را به جا آوردند. [۸]

۱۹- وقتی کسی با تذکر به وقت نماز، از حالت بی هوشی خارج می شود، آیا این را می توان جز اهمیت به نماز و عشق به آن دانست؟

۲۰- منبع: نماز در اندیشه و سیره امام خمینی، زهرا سادات یاسینی، صص ۱۴-۱۶

۲۱- [۱] صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۹۲-۳۹۳.

۲۲- [۲] همان، ص ۳۹۴.

۲۳- [۳] همان، ص ۳۹۳.

۲۴- [۴] آداب الصلاة، ص ۹۰.

۲۵- [۵] همان، ص ۴۶.

- ۲۶- [۶] همان، ص ۵.
- ۲۷- [۷] امام در سنگر نماز، ص ۱۳، خاطره فریده مصطفوی؛ نماز خوبان، ص ۵۳.
- ۲۸- [۸] امام در سنگر نماز، ص ۲۶، خاطره فرشته اعرابی.

درس ۱۳

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

و روی خود را از مردم (به تکبر) بر مگردان، و در زمین مغرورانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.

واژه ها:

- لَا تُصَعِّرْ : بر نگردان
- خَدَّ : گونه و چهره
- لَا تَمْشِ : راه نرو
- مَرَحًا: شادی مغرورانه
- مُخْتَال: متکبر (از روی توهم)
- فَخُور: بسیار فخر فروش

پیامها و نکات تفسیری:

با مردم با خوشرویی رفتار کنیم. «لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ»

تکبر ممنوع است، حتی در راه رفتن. «لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»

از عامل خشنودی خداوند برای تشویق و از ناخشنودی او برای ترک زشتی‌ها و گناهان استفاده کنیم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ»

به موهومات، خیالات و بلندپروازی‌ها خود را گرفتار نسازیم. «مُخْتَال»

بر مردم فخر فروشی نکنیم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»

توضیحات:

خضوع یکی از ستوده ترین فضایل اخلاقی است، ولی با این همه اگر از حد خود تجاوز کند، به صورت بدترین صفات به نام (تملق) و (چاپلوسی) در می آید، همچنین وقار که یکی از فضایل اخلاقی است، اگر به رنگ بی اعتنائی و گردنکشی و رخ تابی از مردم و ناچیز شمردن حقوق دیگران در آید، به صورت یکی از بدترین و زشت ترین صفات به نام (تکبر) و (خودپسندی) جلوه می کند. گاهی فروتنی به چاپلوسی و متانت به (کبر) و (خودخواهی) مشتبّه می شود؛ از این نظر چاپلوسان اجتماع برای توجیه اعمال خود به فروتنی و تواضع پناه می برند، همچنین خودپسندان و متکبران، اعمال زشت و گردنکشی و بی اعتنائی خود را با متانت و وقار توجیه می نمایند، در صورتی که هر کدام در رتبه و درجه ای هستند که هرگز آمیخته به دیگری نمی شوند.

تواضع و فروتنی

فروتنی یعنی تسلیم در برابر حق، احترام به هموعان، اعتراف و شناسایی مقام واقعی خود و حقوق دیگران - که همگی از ثبات روحی و آرامش روانی سرچشمه می گیرد - حاکی از یک شخصیت تام و تمامی است که دیگر در تکمیل آن، احتیاج به ابراز تفوق و گردنکشی نیست.

چاپلوسی

هرگاه ستایش کسی از حد شایستگی وی تجاوز کرد، چاپلوسی و تملق است. خضوع و تذلل در برابر شخصیتی برای رسیدن به منافع مادی و دنیوی از مصادیق تملق به شمار می رود.

علی علیه السلام می فرماید:

(الْثَنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْاسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنْ الْاسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ)؛ ثنا بیش از استحقاق، تملق گویی و چاپلوسی است و مدح به کمتر از آنچه در خور آن است، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد است.

معمولاً افراد چاپلوس کسانی هستند که بی شخصیت و بی اراده بار آمده اند و حاضرند برای خاطر منافع جزئی و مادی بر اراده و شخصیت خود قلم قرمز کشند و استقلال خود را از بین ببرند.

وقار و متانت

هرگاه یک فرد برای رسیدن به مقاصد خود، اصول اخلاقی را مراعات کند و اهداف خود را بدون شتابزدگی و حرص و ولع و دست پاچگی تعقیب نماید، اعمال چنین فرد توأم با وقار و متانت خواهد بود.

در این آیه لقمان به فرزندش می‌گوید: در زمین متکبرانه راه نرو «لا تمش فی الارض مرحاً» و در سوره‌ی فرقان، اولین نشانه‌ی بندگان خوب خدا، حرکت متواضعانه‌ی آنهاست. «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً»

یکی از اسرار نماز که در سجده‌ی آن بلندترین نقطه بدن را (حداقل در هر شبانه روز ۳۴ مرتبه در هفده رکعت نماز واجب) روی خاک می‌گذاریم، دوری از تکبر، غرور و تواضع در برابر خداوند است.

گرچه تواضع در برابر تمام انسان‌ها لازم است، اما در برابر والدین، استاد و مؤمنان لازم‌تر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه‌های برجسته‌ی اهل ایمان است. «أدلة علی المؤمنین»

بر خلاف تقاضای متکبران که پیشنهاد دور کردن فقرا را از انبیا داشتند، آن بزرگواران می‌فرمودند: ما هرگز آنان را طرد نمی‌کنیم. «و ما انا بطارد الذین آمنوا»

انسان ضعیف و ناتوانی که از خاک و نطفه آفریده شده، و در آینده نیز مرداری بیش نخواهد بود، چرا تکبر می‌کند؟!

مگر علم محدود او با فراموشی آسیب‌پذیر نیست؟!

مگر زیبایی، قدرت، شهرت و ثروت او، زوال‌پذیر نیست؟!

مگر بیماری، فقر و مرگ را در جامعه ندیده است؟!

مگر توانایی‌های او نابود شدنی نیست؟!

پس برای چه تکبر می‌کند؟!

نمونه‌هایی از تواضع اولیای الهی

۱- شخص اوّل آفرینش که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله است، آنگونه می‌نشست که هیچ امتیازی بر دیگران نداشت و افرادی که وارد مجلس می‌شدند و حضرت را نمی‌شناختند، می‌پرسیدند: کدام یک از شما پیامبر است؟ «ایکم رسول الله»

۲- در سفری که برای تهیه غذا هر کس کاری را به عهده گرفت، پیامبر نیز کاری را به عهده گرفت و فرمود: جمع کردن هیزم با من.

۳- همین که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله دیدند برای نشستن بعضی فرش نیست، عبای خود را دادند تا چند نفری روی عبای حضرت بنشینند.

۴- شخصی در حمام، امام رضا علیه السلام را شناخت و از او خواست تا او را کیسه بکشد، حضرت بدون معرفی خود و با کمال وقار تقاضای او را قبول کرد. همین که آن شخص حضرت را شناخت، شروع به عذرخواهی کرد، حضرت او را دلداری دادند.

کبر و خودپسندی

معمولاً فرد متکبر در خود احساس حقارت و تقصیر می کند و می خواهد این قسمت را با خود فروشی و گردن کشی و با غرور و طغیان جبران نماید و معمولاً این گونه اوصاف در افرادی پیدا می شود که در محیطهای پست و خانواده های کم ارزش رشد و نمو نموده و ذاتاً فاقد شخصیت ذاتی می باشند.

امام صادق علیه السلام با یک جمله کوتاه در عین حال، پر معنا و سودمند، پرده از روی این حقیقت علمی که روان کاوان امروز پس از سالیان درازی به آن رسیده اند برداشته است، زیرا آن حضرت چنین فرموده:

(مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذَلَّةٌ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ)؛ کبر متکبران و ستم ظالمان به دلیل ذلت و حقارتی است که در نفس خود احساس می کنند و می خواهند با اعمال خود، آن را جبران نمایند.

آثار کبر

از آثار خانمان برانداز کبر این است که روح، یک حالت عصیان زدگی پیدا می کند که آرامش و قرار روانی را از دست می دهد و در سایه حبّ ذات، رهبری نشده و در برابر حق و حقیقت تسلیم نمی شود، حقوق دیگران را محترم نمی شمرد و در پایمال کردن حقوق شخصیت افراد بی پرواست.

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: نخستین پایه (الحاد) (انکار حقایق) چیست؟ در جواب فرمود: کبر است. و نیز جمله جامعتری در این باره فرموده:

(الْكِبَرُ أَنْ تُغْمِضَ النَّاسَ وَتَشْفَهُ الْحَقَّ)؛ کبر این است که مردم و حقوق آنان را نادیده بگیری.

زندگانی پیامبران و پیشوایان اسلام، مخصوصاً زندگی عالی قدر پیامبر اسلام و جانشین بلافصل وی امیرمؤمنان، بهترین سرمشق تواضع و فروتنی و احترام به حقوق هموعان است.

▪ مربیان محترم از سیره نظری و عملی امام(ره) و مقام معظم رهبری در رابطه بحث تواضع استفاده نمایند.

درس ۱۴

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)

و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه‌رو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش‌ترین صداها، آواز خران است.

واژه‌ها:

- وَأَقْصِدْ: میانه‌رو باش
- مَشْيٍ: راه رفتن
- وَأَغْضُضْ: فرو انداختن
- أَنْكَرَ: ناخوش‌ترین
- الْحَمِيرِ: الاغ

پیام‌ها و نکات تفسیری:

اسلام، دین جامعی است و حتی برای راه رفتن دستور و برنامه دارد. «واقصد فی مشیک»

در آیین الهی، عقاید و اخلاق در کنار هم مطرح است. «لا تشرک بالله... واقصد فی مشیک»

میانه‌روی، دوری از افراط و تفریط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن است. «واقصد فی مشیک»

نه فقط در راه رفتن، بلکه در همه‌ی کارها میانه روی را مراعات کنیم. «واقصد فی مشیک»

صدای خود را کوتاه کنیم، از فریاد بیهوده بپرهیزیم و بیانی نرم و آرام داشته باشیم. «واغضض من صوتک»

فریاد کشیدن و بلند کردن صدا، امری ناپسند و نکوهیده است. «واغضض من صوتک انْ انکر الاصوات لصوت الحمیر»

۱- آداب راه رفتن

درست است که راه رفتن مساله ساده‌ای است، اما همین مساله ساده می‌تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیاناً نشانه شخصیت انسان بوده باشد، چرا که قبلاً هم گفته ایم روحیات انسان در لابلای همه اعمال او منعکس می‌شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه دار است.

و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده در این زمینه نیز چیزی را فروگذار نکرده است .

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : من مشی علی الارض اختیالا لعنه الارض ، و من تحتها، و من فوقها! : «کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین ، و کسانی که در زیر زمین خفته اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می کنند»!

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : نهی ان یختال الرجل فی مشیه و قال من لبس ثوبا فاختال فیه خسف الله به من سفیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال !

«پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد و همنشین قارون خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد».

و نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آنها تقسیم نموده است : از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بردارد. و لذا قرآن فرموده است : در زمین متکبرانه راه مرو... و نیز فرموده : اعتدال را در راه رفتن رعایت کن »

در روایت دیگر این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود: دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته اند و به او نگاه می کنند فرمود: علی ما اجتمع هؤلاء: «اینها برای چه اجتماع کرده اند» عرض کردند: علی المجنون یصرع : «در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است ».

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاهی به آنها کرد و فرمود: ما هذا بمجنون الا اخبرکم بمجنون حق المجنون : «این دیوانه نیست ، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم ؟!»

عرض کردند آری ای رسول خدا.

فرمود: ان المجنون : المتبخر فی مشیه ، الناظر فی عطفیه ، المحرک جنیه بمنکبیه فذالک المجنون و هذا المبتلی : «دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام بر می دارد، دائما به پهلوهایی خود نگاه می کند، پهلوهایی خود را به همراه شانه ها تکان می دهد» (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد). این دیوانه واقعی است اما آنکه دیدید بیمار است !

۲ - آداب سخن گفتن

در اندرزه های لقمان اشاره ای به آداب سخن گفتن شده بود، و در اسلام باب وسیعی برای این مساله گشوده شده ، از جمله اینکه :

تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است .

چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : السکوت راحة للعقل : «سکوت مایه آرامش فکر است ».

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است من علامات الفقه : العلم و الحلم و الصمت ، ان الصمت باب من ابواب الحکمه : «از نشانه های فهم و عقل ، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است ، سکوت دری از درهای حکمت است».

ولی البته در روایات دیگر تاکید شده است ، «در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن باید هرگز سکوت نکند» «پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت»، «وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ ، سخن گفتن به موقع است».

۳ - آداب معاشرت

آنقدر که در روایات اسلامی وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به مساله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت ، اهمیت داده شده است به کمتر چیزی اهمیت داده شده . بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه خود روایات اسلامی است ، که نمونه ای از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم .

شخصی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، عرض کرد یا رسول الله او صنی ، فکان فیما اوصاه ان قال الق اخاک بوجه منبسط: «مرا سفارش کن ، فرمود: برادر مسلمان را با روی گشاده ملاقات کن».

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامه افضل من حسن الخلق !: «در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود»!

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار: «نیکو کاری و حسن خلق ، خانه ها را آباد، و عمرها را زیاد می کند».

و نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده : اکثر ما تلج به امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق : «بیشترین چیزی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است».

در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی (علیه السلام) می خوانیم : زینة الشریف التواضع : «آرایش انسانهای با شرافت فروتنی است».

و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : التواضع اصل کل خیر نفیس ، و مرتبة رفیعة ، و لو کان للتواضع لغة يفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب ... و من تواضع لله شرفه الله علی کثیر من عباده ... و لیس لله عز و جل عبادة یقبلها و یرضاها الا و بابها التواضع : «فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است ، تواضع مقام والائی است ، و اگر برای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد...»

کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگان برتری می بخشد...

هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است».

جمع بندی سفارش‌های لقمان

در سفارش‌های لقمان، نه امر، سه نهی و هفت دلیل برای این امر و نهی‌ها آمده است:

نه امر: ۱- نیکی به والدین. ۲- تشکر از خدا و والدین. ۳- مصاحبت همراه با نیکی به والدین. ۴- پیروی از راه مؤمنان و تائبان. ۵ - برپا داشتن نماز. ۶- امر به معروف. ۷- نهی از منکر. ۸ - اعتدال در حرکت. ۹- پایین آوردن صدا در سخن گفتن.

و اما سه نهی: ۱- نهی از شرک. ۲- نهی از روی گردانی از مردم. ۳- نهی از راه رفتن با تکبر.

و اما هفت دلیل:

۱- چون شکرگزاری انسان به نفع خود اوست، پس شکرگزار باشید. «و من یشکر فأنما یشکر لنفسه»

۲- چون شرک، ظلم بزرگی است، پس شرک نورزید. «ان الشرک لظلمٌ عظیم»

۳- چون بازگشت همه به سوی اوست و باید پاسخگو باشید، پس به والدین احترام بگذارید. «إِلَى الْمَصِيرِ»، «إِلَى مَرْجِعِکُمْ»

۴- چون خداوند بر همه چیز آگاه است، پس مواظب اعمال خود باشید. «ان الله لطیف خبیر»

۵ - چون شکیبایی از کارهای با اهمیت است، پس صابر باشید. «ان ذلك من عزم الامور»

۶- چون خداوند متکبران را دوست ندارد، پس تکبر نورزید. «ان الله لا یحب کلّ مختال فخور»

۷- چون بدترین صداها، صدای بلند خران است، پس صدای خود را بلند نکنید. «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر»

درس ۱۵

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَهَرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۲۰)

آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است برای شما مسخر کرده، و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما سرازیر کرده است، ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایتی و بدون هیچ کتاب روشنگری، درباره‌ی خداوند به جدال و ستیز می‌پردازند.

واژه‌ها:

- سَخَّرَ : مسخر گردانید
- أَسْبَغَ : سرازیر کرد، گسترانید
- نِعَمَ : نعمتها
- يُجَادِلُ : جدال و ستیز می‌کند
- مُنِيرٍ : روشنگر

پیام‌ها و نکات تفسیری:

تمام آفریده‌ها هدفدار و به خاطر بهره‌گیری انسان است. «سَخَّرَ لَكُمْ»

نعمت‌های الهی، هم گسترده و فراوان است، «اسبغ» هم در دسترس بندگان، «عليكم» و هم متنوع. «ظاهرة و باطنة»

نباید از نعمت‌های باطنی خداوند غفلت کنیم و به آنها بی‌توجه باشیم. «ألم تروا... باطنة»

علی‌رغم گستردگی و فراوانی نعمت‌ها، برخی از انسانها درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و این نوعی کفران نعمت است. «اسبغ عليكم نعمه... يجادل في الله»

در جهان‌بینی الهی، عقل، فطرت و وحی، منابع معتبر شناخت هستند، نه غیر آن. «علم، هدی، کتاب منیر»

توضیحات:

در این آیه به دو گونه نعمت اشاره شده است، نعمت ظاهری مانند: سلامتی، روزی، زیبایی و امثال اینها و نعمت باطنی مانند: ایمان، معرفت، اطمینان، حسن خلق، امداد غیبی، علم، فطرت، ولایت و... .

شاید بتوان گفت: مراد از علم در آیه، استدلال عقلی و مراد از هدایت، هدایت‌های فطری و مراد از کتاب، وحی الهی است، که برخی افراد بدون استناد به هیچ یک از عقل، فطرت و وحی، درباره‌ی خدا سخن می‌گویند و اظهار نظر می‌کنند.

نعمتهای ظاهری و باطنی چیست؟

نعمتهای ظاهری عبارتند از موجوداتی که با قوای حسی و ظاهری درک شوند و به عبارت روشنتر به موجودات مادی و نموده‌های طبیعی، نعمتهای ظاهری می‌گویند، ولی منظور از نعمت باطنی، همان امور معنوی است که اساس زندگی صحیح بشر روی آن استوار است، مانند خرد و هوش، حتی می‌توان شرایع آسمانی و برنامه‌های پیامبران را نیز جزء نعمتهای باطنی شمرد.

از این بیان، معنای آیه که می‌فرماید: ((وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)) روشن گردید، یعنی او بشر را غرق نعمت کرده و همه نوع نعمت در اختیار او نهاده است. جهان آفرینش طوری آفریده شده که بسیاری از موجودات جهان خدمتگزار بشر بوده و قسمتی را نیز خود او استخدام نموده و از آنها بهره می‌کشد.

ولی انسان با این همه قدرت و نیرو، با این همه دانش و بینش، به قسمتی از نعمتهای مادی و معنوی پی برده، اما قسمت زیادی از اسرار آفرینش هنوز برای او روشن نشده است. چه بسا تا پایان دوران عمر بشر، قسمت مهمی از آنها که وسایل حیات و زندگی به شمار می‌روند، برای او مکشوف نشود، زیرا نعمتهایی که همیشه ملازم با ماست و هرگز از ما جدا نمی‌شود، به طور مسلم مورد غفلت قرار گرفته و در افق فکر و تصور ما نمی‌آیند.

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی برای انسان مفهوم وسیعی دارد که هم شامل اموری می‌شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده اش در مسیر منافع خود به کار می‌گیرد، مانند بسیاری از موجودات زمینی، یا اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آنها را مامور ساخته که به انسان خدمت کند، همچون خورشید و ماه.

بنابر این، همه موجودات مسخر فرمان خدا در طریق سود انسانها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند یا نه، و به این ترتیب لام در ((لکم)) به اصطلاح لام منفعت است.

سپس می‌افزاید: ((خداوند نعمتهای خود را - اعم از نعمتهای ظاهر و باطن - بر شما گسترده و افزون ساخت)) (و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة).

در اینکه منظور از نعمتهای ((ظاهر)) و ((باطن)) در این آیه چیست؟ مفسران بسیار سخن گفته‌اند.

بعضی نعمت ((ظاهر)) را چیزی می دانند که برای هیچکس قابل انکار نیست همچون آفرینش و حیات و انواع روزیها، و نعمتهای ((باطن)) را اشاره به اموری می دانند که بدون دقت و مطالعه قابل درک نیست (مانند بسیاری از قدرتهای روحی و غرائز سازنده).

بعضی نعمت ((ظاهر)) را اعضای ظاهر و نعمت ((باطن)) را قلب شمرده اند.

بعضی دیگر نعمت ((ظاهر)) را زیبایی صورت و قامت راست و سلامت اعضا و نعمت ((باطن)) را ((معرفة الله)) دانسته اند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که ((ابن عباس)) از آن حضرت در این زمینه سؤال کرد، فرمود: ((ابن عباس! نعمت ظاهر اسلام است، و آفرینش کامل و منظم تو بوسیله پروردگار و روزی هائی که به تو ارزانی داشته.

و اما نعمت باطن، پوشاندن زشتیهای اعمال تو و رسوا نکردن در برابر مردم است)).

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: ((نعمت آشکار، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و معرفة الله و توحید است که پیامبر آورده، و اما نعمت پنهان، ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ما است)).

ولی در حقیقت هیچگونه منافاتی در میان این تفسیرها وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداقهای روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می کند، بی آنکه مفهوم گسترده آن را محدود سازد.

و در پایان آیه از کسانی سخن می گوید که نعمتهای بزرگ الهی را که از درون و برون، انسان را احاطه کرده، کفران می کنند، و به جدال و ستیز در برابر حق برمی خیزند، می فرماید: ((بعضی از مردم هستند که در باره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی، مجادله می کنند)) (و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر). و بجای اینکه بخشنده آنهمه نعمتهای آشکار و پنهان را بشناسند، رو به سوی شرک و انکار، از سر جهل و لجاجت می آورند.

در اینکه فرق در میان ((علم)) و ((هدایت)) و ((کتاب منیر)) چیست؟ شاید بهترین بیان این باشد که ((علم)) اشاره به ادراکاتی است که انسان از طریق عقل و خرد خویش درک می کند، و ((هدی)) اشاره به معلمان و رهبران الهی و آسمانی و دانشمندانی است که می توانند در این مسیر دست او را بگیرند و به سر منزل مقصود برسانند، و منظور از ((کتاب منیر)) کتابهای آسمانی می باشد که از طریق وحی، قلب و جان انسان را پر فروغ می سازند.

در حقیقت این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می جویند، و چون راه هدایت در این سه امر منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده اند.

مطالعه مربی

روش تربیتی یادآوری نعمتها

«نعم» به معنای رفاه و پاکی و مطلوبیت زندگانی است ۲ و «نعمت» که برای نوع به کار می‌رود، به نوع خاصی از آن دلالت دارد. ۳ در این نوشتار، منظور از نعمت، نعمت‌های خداوند است. «ذکر» نیز به معنای به یاد داشتن است که در مقابل غفلت و فراموشی استعمال می‌شود. ۴

بر این اساس، یادآوری نعمت‌ها به معنای آن است که مرتبی متذکر نعمت‌های بیکران خداوند به مرتبی شود. در این روش، مرتبی غفلت کنونی فرد یا جمع را در پرتو نعمت‌هایی که در گذشته به آنان عطا شده می‌زداید و در او شور و رغبت تازه‌ای برای عمل فراهم می‌سازد. در این شیوه، مرتبی باید تنگناها و گشایش‌های زندگی مرتبی را در خاطر او زنده کند و او را برای به ثمر رساندن گشایش‌ها و نعمت‌هایی که در اختیار اوست فراخواند و به راه اندازد. ۵

اهمیت روش

الف. یکی از دلایل مهم ارزش و اهمیت این روش تربیتی تأکید پی‌در پی قرآن به یادآوری نعمت‌های الهی است. برخی از آیاتی که موضوع تذکر و به یاد داشتن نعمات خداوند را مورد تأکید قرار داده‌اند، عبارتند از:

- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ ۶ ای مردم! نعمتی را که خدا به شما داده است، متذکر شوید.

- «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ ۷ و به یاد آرید نعمت‌های خدا را بر خود.

- «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»؛ ۸ و نعمت خدا را بر خود به یاد آرید که شما با هم دشمن بودید، پس خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت.

- «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»؛ ۹ پس نعمت‌های خدا را به یاد آرید، شاید که رستگار شوید.

- «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ ۱۰ پس نعمت‌های خدا را یاد کنید و در زمین به فساد و تبه‌کاری برخیزید.

دستورات مکرر خداوند متعال مبنی بر متذکر شدن به الطاف بیکران او، دلیل روشنی است بر اهمیت این روش در رشد معنوی انسان‌ها.

ب. دلیل دیگری که بر اهمیت این روش تربیتی صحه می‌گذارد، فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این زمینه است. آن حضرت یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبران الهی را یادآوری نعمت‌های خدا برای مردم دانسته‌اند:

«فبعث فيهم رسلة و اتر اليهم انبيائه، ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسى نعمته»؛ ۱۱ و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها آورند.

گویا موضوع تذکر در مورد نعمت‌های الهی تا آنجا مهم است که خداوند برای انجام این رسالت خطیر فرستادگان خویش را مبعوث کرده است.

انواع نعمت‌ها

نعمت‌های الهی انواع بسیار متعدد و متنوعی داشته، غیرقابل شمارش می‌باشند؛ چراکه خدای متعال خود فرموده:

«وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»؛ ۱۲ و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آنها را احصا کنید.

ولی خداوند نعمت‌های بیکران خویش را به دو بخش نعمت‌های ظاهری و باطنی تقسیم کرده است:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»؛ ۱۳ آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان و زمین است، مسخر شما کرده و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما گسترده و افزون ساخته است؟

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که منظور از نعمت‌های ظاهری و باطنی چیست که یادآوری هر دو قسم آن روشی مؤثر در تربیت اخلاقی و معنوی محسوب می‌شود؟ در روایات معصومان علیهم‌السلام به مصادیقی از این دو گونه نعمت برمی‌خوریم که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در سخنی با ابن عباس به توضیح نعمت‌های ظاهری پرداخته، فرمودند:

ای فرزند عباس! اما نعمت ظاهری، اسلام و آفرینش نیکوی تو و رزقی است که خداوند روزی‌ات ساخته، و نعمت باطنی آن است که اعمال بد تو را پوشانده و تو را مفتضح نساخته است. ۱۴

امام باقر علیه‌السلام نیز در روایتی به بیان مصادیق دیگر از نعمت ظاهری پرداخته‌اند:

نعمت ظاهری، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و رهاوردهای او از قبیل شناخت خدای - عزّ و جلّ - و توحید او می‌باشد و نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت پیامبر و مودّت قلبی ما. ۱۵

امام کاظم علیه‌السلام ضمن بیانی دیگر از مصادیق این تقسیم‌بندی، هر دو نوع نعمت را در حیطه امامت تفسیر کرده‌اند: «نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است.» ۱۶

در هر حال، همه موارد مزبور می‌توانند نمونه‌هایی از نعمت‌های ظاهری و باطنی به شمار آیند که یادآوری آنها تأثیرات تربیتی شگرفی بر مرتبّی بر جای خواهد گذاشت.

علاوه بر تقسیم‌بندی نعمت‌ها به دو بخش ظاهری و باطنی، بر اساس تحقق آنها در فرد یا جامعه، می‌توان آنها را به نعمت‌های فردی و اجتماعی نیز تقسیم کرد. نمونه یادآوری نعمت‌های فردی، آیاتی است که شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را متذکر الطاف الهی به او می‌کند:

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ ۱۷ آیا خدا تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد و تو را ره گم کرده یافت و راهنمایی کرد و تو را فقیر یافت و توانگر کرد، پس تو هم یتیم را هرگز میازار و فقیر سائل را به زجر مران، و اما نعمت پروردگارت را بازگو.

در حیات جمعی نیز یادآوری نعمت‌ها مصادیق متعددی دارد. آیه ذیل که جامعه اسلامی را متذکر نعمت وحدت و ثمره شیرین آن ساخته، از هرگونه اختلاف و تشّت برحذر می‌دارد:

«وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بِرْتٍ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.» ۱۸

انواع یادآوری ها:

همچنان که نعمت از گونه‌های متعددی برخوردار است، یادآوری آن نیز به صورت‌های مختلفی امکان‌پذیر می‌باشد.
برخی از آنها عبارتند از:

یادآوری ذهنی

در این گونه از یادآوری، فرد با انجام عملیاتی ذهنی متذکر نعمت‌های خداوند گشته و با مرور ذهنی آن، از نتایج
ارزشمندش برخوردار می‌گردد. برای مثال، امام علی علیه‌السلام تفکر مردم درباره نعمت‌ها را مفید و موجب فاصله
گرفتن ایشان از گناه می‌دانند:

«وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»؛ ۱۹ و اگر مردم در قدرت
عظیم الهی و نعمت‌های بزرگ او می‌اندیشیدند، قطعاً به راه صواب باز می‌گشتند و از عذاب جهنم نگران می‌شدند.

یادآوری گفتاری

گونه دیگر یادآوری، با سخن گفتن از عطایای الهی همراه است و ذکر گفتاری نیز می‌تواند زمینه را برای ذکر قلبی
فراهم سازد. خدای متعال در آیه پایانی سوره «ضحی» خطاب به فرستاده عزیز خویش می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ
فَحَدِّثْ»؛ و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن. مردی از امام حسین علیه‌السلام پرسید: این فرمایش الهی «وَأَمَّا
بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» یعنی چه؟ حضرت فرمود: «امرہ ان یحدث بما انعم اللہ به علیہ فی دینہ»؛ ۲۰ به فرستاده خود
فرموده تا نعمت‌هایی که در دین بدو داده بر زبان جاری سازد و به مردم بگوید.

یادآوری نوشتاری

در این نوع از یادآوری که شباهت زیادی به یادآوری گفتاری دارد، فرد با زبان قلم به واگویی نعمت‌های الهی
می‌پردازد؛ مانند آنجا که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ به نامه معاویه، بر اساس دستور پروردگار در آیه پیشین،
متذکر نعمت‌های خداوند می‌شوند:

مگر نمی‌بینی - نه اینکه بخواهم خبرت دهم، بلکه به عنوان شکر و سپاسگزاری نعمت خداوند می‌گویم - جمعیتی از
مهاجرین و انصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و هر کدام دارای مقام و مرتبتی بودند، اما هنگامی که شهید ما
(حمزه) شهید شد، به او گفته شد: «سیدالشهدا» و رسول خدا هنگام نماز بر وی (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر
گفت و نیز مگر نمی‌دانی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد که هر کدام مقام و منزلتی دارند، ولی هنگامی
که این جریان درباره یکی از ما انجام شد، لقب طیار به او داده شد؛ آن کس که در آسمان بهشت با دو بال خود
پرواز می‌کند. ۲۱

یادآوری رفتاری

منظور از یادآوری رفتاری آن است که فرد رفتاری از خود بروز دهد که نوعی یادآوری و تذکر به شمار آید؛ مانند آنکه نعمت‌های الهی را مورد استفاده قرار داده و آنها را آشکار سازد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه‌ای به حارث همدانی فرمودند:

«و استصلح کل نعمه انعمها الله عليك و لاتضيعن نعمه من نعم الله عندك و ليرعليك اثر ما انعم الله به عليك»؛^{۲۲} هر نعمتی که به تو داد، نیکو دار و هیچ نعمتی از نعمت‌ها را ضایع و تباه مساز و باید اثر نعمت‌هایی که خدا به تو داده در تو دیده شود.

همچنین امام صادق علیه‌السلام در توضیح اهمیت آشکارسازی نعمت‌ها می‌فرمایند:

«اذا انعم الله على عبده بنعمه فظهرت عليه سمى حبيب الله محدثا بنعمه الله و اذا انعم الله على عبد بنعمه فلم تظهر عليه سمى بغیض الله مكذبا بنعمه الله»؛^{۲۳} هر گاه خدا بر بنده‌اش نعمتی عطا کند و این نعمت بر او ظاهر شود، وی حبيب خدا و گوینده نعمت او نامیده می‌شود و هر گاه نعمتی بر بنده‌ای ارزانی دارد ولی بر او آشکار نشود، او دشمن خدا و تکذیب‌کننده نعمت او شمرده می‌شود.

آن حضرت در حدیثی دیگر می‌فرمایند:

«انى لاكره للرجل ان يكون عليه نعمه من الله فلا يظهرها»؛^{۲۴} من ناخشنودم از اینکه فردی از نعمتی الهی برخوردار باشد، ولی آن را ظاهر نسازد.

تحقق یادآوری در همه موارد مزبور در خصوص متربی ممکن است. متربی نیز می‌تواند به صورت گفتاری، نوشتاری و رفتاری زمینه تذکر را برای متربی خویش فراهم سازد.

آثار و نتایج یادآوری نعمت‌ها

به خاطر آوردن عطایای ربوبی، آثار و برکات ویژه‌ای دارد و به دلیل همین آثار گرانبهاست که این روش در زمره روش‌های بسیار سودمند تربیتی قرار گرفته است. در اینجا به اجمال برخی از این نتایج را مرور می‌کنیم:

۱. حمد پروردگار

«حمد» در مقابل ذم است و در فارسی از آن تعبیر به «ستایش» می‌کنند؛ همچنان‌که در فارسی به عنوان معادل کلمه «شکر» واژه «سپاس» را به کار می‌برند.^{۲۵} ستایش خدای متعال از نخستین آثار یادآوری نعمت‌های او به شمار می‌رود. توجه کردن به نعمت‌های گسترده الهی موجب می‌گردد فرد بی‌اختیار زبان خویش را به حمد و ثنای پروردگار بگشاید و از خدای خویش به نیکی یاد کند. امام علی علیه‌السلام خطاب به مردم، ضمن توجه دادن ایشان به گوشه‌ای از نعمات فراگیر الهی، آنها را به حمد زیاد او فرا می‌خواند:

«اوصيكم ايها الناس بتقوى الله و كثرة حمده على آلائه اليكم و نعمائه عليكم و بلائه لديكم فكم خصكم بنعمه و نداركم برحمه اعورتم له فستركم و تعرّضتم لآخذة فأمهلکم»؛^{۲۶} ای مردم! من شما را به تقوای خداوند و حمد فراوان بر نعمت‌ها و احسان و رحمتش که بر شما فرو باریده است، سفارش می‌کنم. چه بسیار نعمت‌هایی که ویژه

شما قرار داد و شما را به رحمت خویش مورد عنایت خاص گردانیده؛ شما عیب‌های خود را آشکار کردید و او پوشاند، و خود را در معرض مؤاخذه او قرار دادید، اما به شما مهلت داد.

۲. شکرگزاری

همچنان‌که غفلت و فراموشی نعمت‌ها زمینه را برای ناسپاسی فراهم می‌سازد، به خاطر آوردن الطاف بی‌شمار الهی نیز موجبات شکر و سپاس بنده از خدای خویش را مهیا می‌کند. «شکر» از نظر لغوی به معنای اظهار تقدیر و تجلیل در برابر نعمت ظاهری و معنوی است که از منعم به فرد برسد. ۲۷ امام خمینی قدس سره در کتاب چهل حدیث خود شکر را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «شکر عبارت از یک حالت نفسانی است که در اثر معرفت منعم و نعمت، و اینکه آن نعمت از منعم است، به وجود می‌آید.» ۲۸

استاد شهید مرتضی مطهری نیز در توضیح دقیق معنای شکر می‌فرمایند:

معنی شکر این است که انسان در مقابل فردی که از او چیزی به وی رسیده است اظهار قدردانی کند و مثلاً بگوید: من ممنون هستم. آیا معنی شکر خدا همین است که بگوییم: «الهی شکر»؟ این صیغه شکر است نه خود شکر. خود شکر چیز دیگری است. و آن یک معنای دقیقی دارد که عبارت است از: قدردانی، اندازه‌شناسی و حق‌شناسی. بنده اگر بخواهد قدرشناس و شاکر باشد باید قدر نعمت‌های خدا را بداند؛ یعنی هر نعمتی را بداند برای چه هدفی و منظوری است و در همان مورد مصرف کند؛ مثلاً، در مورد زبان، فهماندن مقاصد خود به دیگران، تعلیم، ارشاد و نصیحت، شکر زبان است نه اینکه با زبان دروغ بگوید، تهمت بزند، به مردم آزار رساند، دشنام دهد و اشاعه فحشا کند. ۲۹

بنابراین، معنای شکر قدردانی، اندازه‌شناسی و حق‌شناسی در مورد نعمت‌های خداوند است. با مراجعه به سیره اهل بیت علیهم‌السلام مشاهده می‌کنیم که آن بزرگواران زیاد نعمت‌های الهی را یاد می‌کردند و آن را زمینه شکرگزاری از خداوند قرار می‌دادند. هشام بن احمر می‌گوید: در اطراف مدینه به همراه امام موسی کاظم علیه‌السلام حرکت می‌کردم که حضرت از مرکب خود به زیر آمد و به سجده افتاد. سجده به طول انجامید تا آنکه حضرت سر بلند کرد و سوار بر مرکب گردید. عرض کردم: فدایت شوم، چرا سجده شما طولانی شد؟ فرمود: «آنی ذکرت نعمة انعم الله بها علی فاحببت ان اشکر ربی»؛ ۳۰ به یاد یکی از نعمت‌هایی افتادم که پروردگار ارزانی‌ام داشته بود، دوست داشتم شکر آن نعمت را به جای آورم.

امام کاظم علیه‌السلام این روش را از پدر بزرگوارش امام صادق علیه‌السلام آموخته‌اند که فرمودند:

هرگاه یکی از شما نعمتی از نعمت‌های خداوند را به یاد آورد، باید در مقام سپاس‌گزاری از خدا گونه خود را بر خاک نهد؛ اگر او سوار بر مرکب است، از مرکب خود پیاده شود و بر خاک سجده کند و اگر برای پرهیز از شهرت نمی‌تواند پیاده شود، گونه خویش را بر قسمت مقدم زین قرار دهد و اگر قادر بر آن هم نیست، گونه خود را بر کف دستش قرار داده، خدا را بر نعمت‌هایی که به او عطا نموده، ستایش کند. ۳۱

یاد نعمت‌ها زمینه شکر و قدرشناسی از آن را فراهم کرده و موجب می‌شود تا فرد بهتر بتواند گوشه‌ای از عطایای خداوند را به دیگران معطوف سازد.

با توجه به همین تأثیر است که خدای سبحان الطاف خود را به یاد رسول برگزیده خویش آورده، می‌فرماید:

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ ۳۲ آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! و تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد، و تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود. حال که چنین است، یتیم را تحقیر مکن، و سؤال‌کننده را از خود مران، و نعمت‌های پروردگارت را بازگو.

۳. محبت و عشق به خداوند

عشق و محبت یکی از خصوصیات آدمی است که در پرتو آن، صفات معشوق به طور ناخواسته در شخص عاشق تجلی می‌یابد. بر این اساس، اگر فردی به موجودی با کمال محبت ورزد، کمال محبوب به وی تسری می‌یابد و چنانچه محبت خود را معطوف به موجودی پست و عاری از کمالات ارزشمند سازد، در اندک زمانی تجلی صفات وی را در خود احساس خواهد کرد. جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَبِكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ وَإِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛ ۳۳ هر گاه می‌خواهی بدانی در تو خیری هست به دلت نگاه کن، اگر بندگان مطیع خدا را دوست می‌دارد و معصیت‌کاران را از خود طرد می‌کند، در تو خیری وجود دارد و خداوند شما را دوست می‌دارد. اما از آن طرف، اگر مشاهده کردی دلت همواره با معصیت‌کاران می‌باشد و به آنها تمایل دارد و با دوستان خدا و اهل طاعت بغض و کینه نموده و آنها را دوست نمی‌دارد، بدان در تو خیری نیست و خداوند دشمن تو می‌باشد، و آدمی با کسی که دوست دارد محشور است.

از این حدیث روشن می‌شود که عشق و محبت به خداوند متعال رمز آراسته شدن فرد به صفات الهی است و او می‌تواند با تقویت محبت خویش به خدا بدون احساس ملالت و دشواری، خود را مزین به صفات ارزشمند الهی سازد. اما سؤال اساسی این است که چگونه می‌توان عاشق خدا شد و محبت واقعی او را در دل خود جای داد؟

این سؤال است که پیامبران بزرگی همچون داود و موسی علیهما‌السلام از خدای خویش پرسیده‌اند. آن‌گاه که خداوند به موسی علیه‌السلام وحی کرد: «احببني و حببني الى خلقی». قال موسی: یا ربَّ اَنْک لتعلم انه لیس احدٌ احبَّ الی منک، فکیف لی بقلوب العباد؟ فاحی الله الیه: فذکرهم نعمتی و آلائی فانهم لایذکرون منی الا خیرا»؛ ۳۴ مرا دوست بدار و مرا محبوب مخلوقاتم گردان. موسی گفت: پروردگارا تو می‌دانی که کسی محبوب‌تر از تو در نزد من نیست. اما چگونه دل بندگان را متوجه تو سازم؟ پس خدا به او وحی کرد: نعمتم را به یاد ایشان آور که آنان مرا جز به خیر یاد خواهند کرد.

خداوند متعال در پاسخ به همین سؤال حضرت داود نیز رمز محبت خدا را خاطرنشان کردن نعمت‌ها برای مردم دانسته است: «اذکرهم ایادی عندهم، فانک اذا ذکرک ذلک لهم احبونی»؛ ۳۵ نعمت‌های مرا به یاد ایشان آور؛ چرا که هر گاه چنین کنی مرا دوست خواهند داشت.

اینکه در ادعیه شورانگیزی همچون «مناجات شعبانیه»، دعای «عرفه»، دعای «کمیل» و دعای «ندبه» از این روش استفاده شده، دلیل بر اهمیت آن در جهت تشدید محبت الهی است.

۴. عبادت

به خاطر آوردن نعمت‌های خداوند زمینه را برای عبادت و بندگی او فراهم می‌سازد. از این‌رو، خدای متعال پس از متذکر شدن اعطای نعمت کوثر به پیامبر خویش، او را به انجام عباداتی همچون نماز و قربانی کردن فرامی‌خواند: «إِنَّمَا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ»؛ ۳۶ ما به تو کوثر [خیر و برکت فراوان] عطا کردیم! پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن!

این نکته نیز روشن است که عبادتی که با یاد نعمت‌های خداوند و به شکرانه آن تحقق یابد، برترین نوع عبادت محسوب می‌شود؛ چنان‌که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمودند:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَ إِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»؛ ۳۷ گروهی در عبادت و اطاعت انگیزه رغبت و میل دارند و برای دستیابی به منافع اخروی خدا را عبادت می‌نمایند که این رقم عبادت، عبادت تجار و بازرگانان است که هدف سودجویی است. گروهی دیگر به خاطر ترس از عذاب، خدا را عبادت می‌کنند، این هم عبادت بردگان است. گروهی هم از روی شکر و انگیزه سپاس از نعمت‌های فراوان خداوندی عبادت خود را انجام می‌دهند و این عبادت آزادمردان است.

۵. تقوا

تقوا به معنای محافظت از نفس در برابر چیزی است که از آن می‌ترسد. ۳۸ در مورد چیستی حقیقت تقوای الهی ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه شریفه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» ۳۹ (از مخالفت با خدا بترسید، چنان‌که سزاوار ترسیدن از اوست) سؤال نمود. آن حضرت فرمودند:

«يُطَاعُ فَلَا يُعْصَى وَ يُذَكَّرُ فَلَا يُنْسَى وَ يُشْكَرُ فَلَا يُكْفَرُ»؛ ۴۰ همواره مطیع اوامر الهی بودن و هرگز گناه نکردن، پیوسته به یاد خدا بودن و هیچ‌گاه او را فراموش نکردن، همه نعمت‌های خدای را سپاسگزار بودن و هرگز ناسپاسی نکردن.

یاد نعمت‌های الهی حیایی ایجاد می‌کند که فرد را از ارتکاب گناه باز می‌دارد. امام علی علیه‌السلام در بیان ارتباط یاد کردن نعمت‌ها و تقوا می‌فرماید:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ وَ وَعَظَكُمْ بِرِسَالَتِهِ وَ ائْتِنَّا عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ»؛ ۴۱ پس بترسید از خدایی که شما را از موعظت خود بهره‌مند ساخت، و با فرستادن - پیامبران - پند داد، و با نعمت خود رشته منت به گردنتان انداخت.

در حدیثی دیگر، آن حضرت خودداری از گناه را کمترین حقی می‌دانند که فرد موظف به رعایت آن در برابر نعمت‌های الهی است: «أَقَلُّ مَا يُلْزِمُكُمُ اللَّهُ إِلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمَةِ عَلِيٍّ مَعَاصِيَهُ»؛ ۴۲ کمترین چیزی که باید شما آن را ملاحظه کنید آن است که با نعمت‌های خداوند او را نافرمانی نکنید.

تأثیر به خاطر آوردن نعمات الهی در پیش‌گیری از گناه، به خوبی در داستان حضرت یوسف علیه‌السلام قابل مشاهده است. خداوند این ماجرا را چنین ترسیم می‌کند:

«وَ رَأَوْتُهُ الَّذِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»؛ ۴۳ و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: بیا (به سوی آنچه برای تو

مهیاست!) (یوسف) گفت: پناه می‌برم به خدا! او صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند!

بنابراین، در موقعیتی که همه چیز برای ارتکاب گناه فراهم بود، یاد نعمت خدا که او را از قعر چاه به اوج رسانده بود، مانع انجام نافرمانی خدا شد.

۶. بازگشت به راه راست

گاه ممکن است که فرد نتوانسته باشد خود را از انجام معصیت بازدارد. حتی در این شرایط نیز تذکر الطاف خداوند می‌تواند او را از ادامه مسیری که برگزیده، باز دارد و به مسیر صحیح هدایت کند.

حضرت علی علیه‌السلام در این زمینه می‌فرمایند:

«و لو فکروا فی عظیم القدره و جسیم النعمه لرجعوا الی الطریق و خافوا عذاب الحریق»؛ ۴۴ و اگر این مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او می‌اندیشیدند به راه راست بازمی‌گشتند و از آتش سوزان می‌ترسیدند.

۷. امیدواری

فردی که متذکر نعمات گسترده الهی در سراسر عمر گذشته خویش است، دغدغه‌ای در مورد آینده نداشته و با کمال امیدواری به آینده می‌نگرد. امید به آینده که در پرتو یادآوری نعمت‌ها میسر می‌شود، منحصر به زندگی کوتاه دنیوی نیست و حیات جاودان پس از مرگ را نیز دربر می‌گیرد. بر این اساس، در ادعیه پرشور معصومان علیهم‌السلام مشاهده می‌کنیم که آن بزرگواران هرگونه نگرانی در مورد آینده را با نگاه به گذشته سرشار از لطف الهی، از دل می‌زدایند. برای مثال، ائمه اطهار علیهم‌السلام در مناجات دلنشین «شعبانیه» چنین زمزمه می‌کنند:

«الهی لم یزل برک علی ایام حیوتی فلا تقطع برک عنی فی مماتی. الاهی کیف آیس من حسن نظرک لی بعد مماتی و انت لم تؤلنی الا الجمیل فی حیاتی»؛ ۴۵ خدایا پیوسته در دوران زندگی نیکی تو بر من می‌رسد، پس نیکی‌ات را در هنگام مرگ از من مگیر. خدایا من چگونه مأیوس شوم از اینکه پس از مرگ مورد حسن نظر تو واقع گردم، در صورتی که در دوران زندگی‌ام جز به نیکی سرپرستی‌ام نکرده‌ام.

این شیوه معصومان علیهم‌السلام الگوی مناسبی برای مربیان و مشاورانی است که با ناامیدی و افسردگی مترتی و مراجع خویش مواجه شده‌اند.

۸. فلاح و رستگاری

نتیجه نهایی یادآوری نعمت‌ها فلاح و رستگاری است. «فلاح» به معنای نجات از شرور و ادراک خیر و صلاح است که معادل آن در فارسی، واژه «پیروزی» می‌باشد. ۴۶ آثار و برکات پیش گفته که در اثر به خاطر آوردن نعمت‌ها حاصل شده بود، زمینه موفقیت نهایی و نیل به سعادت را برای مترتی فراهم می‌سازد. از این‌رو، خداوند متعال به بندگان ذاکر بشارت می‌دهد و می‌فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ ۴۷ پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید!

پی نوشت ها:

- ۲- احمدبن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۴۰۴، ذیل واژه «نعم».
- ۳- حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۳۶۸، ذیل واژه «نعم».
- ۴- همان، ذیل «ذکر». ۵- خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۹.
- ۶- فاطر: ۳. ۷- بقره: ۲۳۱. ۸- آل عمران: ۱۰۳. ۹- اعراف: ۶۹. ۱۰- اعراف: ۷۴.
- ۱۱- نهج البلاغه، خ ۱. ۱۲- نحل: ۱۸. ۱۳- لقمان: ۲۰. ۱۴- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، بی تا، ج ۴، ص ۳۲۰. ۱۵- همان. ۱۶- عبدعلی جمعه العروسی الحویزی، نورالثقلین، بی تا، ج ۴، ص ۲۱۲. ۱۷- ضحی: ۱۱-۶. ۱۸- آل عمران: ۱۰۳. ۱۹- نهج البلاغه، خ ۱۸۵. ۲۰- حسن بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ۱۴۰۴، ص ۲۴۷. ۲۱- نهج البلاغه، ن ۲۸. ۲۲- همان، کتاب ۶۹. ۲۳- محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۴۳۸. ۲۴- همان. ۲۵- حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۸۰. ۲۶- نهج البلاغه، خ ۱۸۸. ۲۷- حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۹۹. ۲۸- روح الله خمینی، چهل حدیث، ۱۳۶۸، ص ۲۹۴. ۲۹- مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۲. ۳۰- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۴، ج ۴۸، ص ۱۱۶. ۳۱- همان، ج ۶۸، ص ۳۵. ۳۲- ضحی: ۱۱-۶. ۳۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۴۸.
- ۳۴- همان، ج ۱۳، ص ۳۵۲. ۳۵- همان، ج ۱۴، ص ۳۸. ۳۶- کوثر: ۲۱. ۳۷- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶. ۳۸- راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۱۶، ذیل واژه «وقی». ۳۹- آل عمران: ۱۰۲. ۴۰- محمدبن علی صدوق، معانی الاخبار، ۱۴۰۳، ص ۲۴۰. ۴۱- نهج البلاغه، خ ۱۹۸. ۴۲- همان، ج ۳۳۰. ۴۳- یوسف: ۲۳. ۴۴- نهج البلاغه، خ ۱۸۵. ۴۵- مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان. ۴۶- حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۱۳۳. ۴۷- اعراف: ۶۹.

درس ۱۶

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُ مَا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)

و هرگاه به آنان گفته شود: «آنچه را خدا نازل کرده پیروی کنید». گویند: «بلکه ما آنچه را پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی خواهیم کرد». آیا اگر شیطان آنان را به عذاب فروزان فرا خواند (باز هم باید از او تبعیت کنند)؟!

واژه ها:

- اتَّبِعُوا : پیروی کنید
- وَجَدْنَا : یافتیم
- يَدْعُو: فرامی خواند
- سَعِير: فروزان ، افروخته

پیام‌ها و نکات تفسیری:

پیروی از وحی و آنچه از جانب خداوند است، لازم است. «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»

برای انسان دو راه وجود دارد: الف: راه خدا، «ما انزل الله» ب: راه شیطان. «الشيطان يدعوه الى عذاب السعير»

محیط، جامعه، تاریخ و عقاید نیاکان، در سرنوشت نسل آینده مؤثر است. «وجدنا عليه آباءنا»

تقلید و تعصب کورکورانه ممنوع. «وجدنا عليه آباءنا... اولوکان» (تعصب ناروای خویشاوندی، از موانع حق‌پذیری و رشد اندیشه است)

منطق حق، اصل است، نه ملی‌گرایی و عقاید و رفتار نیاکان. «اولوکان الشيطان»

هر راهی جز وحی، بیراهه است و به عذاب دوزخ منتهی می‌شود. «يدعوه الى عذاب السعير»

سرانجام پیروی از افکار پوچ نیاکان، دوزخ است. «عذاب السعير»

توضیحات:

آیه به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می گوید: ((هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید می گویند: نه ، ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم))! (و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آبائنا).

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف ، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست ، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می فرماید: ((آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند))؟! (او لو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر). در حقیقت قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد کنار می زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است آشکار می سازد.

آری رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه های دعوت به سوی حق بوده باشد که مسلماً یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز به تنهایی کافی برای مخالفت است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد، حال اگر دعوت کننده شیطان و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد تکلیف روشن است .

آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی را به سوی بهشت رها می کند و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می رود؟!

آیه (۲۲)

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)

و هر کس روی خود را (به حقیقت) به سوی خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد، پس بی تردید به دستگیره (و رسته‌ی) محکمی چنگ زده، و پایان همه‌ی کارها به سوی اوست.

واژه ها:

- يُسْلِمُ : تسلیم کند
- مُحْسِنٌ : نیکوکار
- اسْتَمْسَكَ: چنگ زد
- عُرْوَةُ الْوُثْقَى: ریسمان و دستگیره محکم

پیامها و نکات تفسیری:

تسلیم خدا بودن، باید با عمل همراه باشد. «یسلم... و هو محسن»

نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است. «یسلم وجهه... و هو محسن»

معنویات را با تمثیل و تشبیه به محسوسات و مادیات بیان کنیم. (عمل خالصانه، به ریسمانی محکم تشبیه شده است). «عروة الوثقی»

آفرینش، همه به یک سوی و یک هدف روانه است. «و الی الله عاقبة الامور»

توضیحات:

منظور از ((تسلیم وجه برای خدا)) در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است زیرا ((وجه)) (به معنی صورت) به خاطر آنکه شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می رود.

تعبیر به ((هو محسن)) از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است.

چنگ زدن به دستگیره محکم تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر دره مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست، غیر آن، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است، علاوه بر این آنچه باقی می ماند این وسیله است، و بقیه همه فانی و نابود شدنی است.

و لذا در پایان آیه می فرماید: ((عاقبت همه کارها به سوی خدا است)) (و الی الله عاقبة الامور).

در حدیثی که در تفسیر برهان از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام نقل شده چنین آمده: سیکون بعدی فتنه مظلومه، الناجی منها من تمسک بالعروة الوثقی، فقیل یا رسول الله و ما العروة الوثقی؟ قال ولایة سید الوصیین، قیل یا رسول الله و من سید الوصیین؟ قال: امیر المؤمنین، قیل یا رسول الله و من امیر المؤمنین؟ قال مولی المسلمین و اما مهم بعدی، قیل یا رسول الله و من مولی المسلمین و امامهم بعدک؟ قال: اخی علی بن ابی طالب (علیه السلام): ((بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی از آن رهائی می یابند که به عروة الوثقی چنگ زنند، عرض کردند: ای رسول خدا عروة الوثقی چیست؟ فرمود: ولایت سید اوصیاء است.

عرض کردند یا رسول الله سید اوصیاء کیست؟ فرمود: امیر مؤمنان.

عرض کردند امیر مؤمنان کیست؟ فرمود مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من، باز برای اینکه پاسخ صریحتری بگیرند عرض کردند او کیست؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب (علیه السلام)

روایات دیگری نیز در همین ازمینه که منظور از ((عروة الوثقی)) دوستی اهل بیت (علیهم السلام) یا دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امامان از فرزندان حسین (علیه السلام) است نقل شده. بارها گفته ایم که این تفسیرها بیان مصداقهای روشن است، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد.

در قرآن یکصد و چهل مرتبه، کلماتی از ریشه‌ی «سَلِمَ» بکار رفته و واژه‌هایی همچون سلام، اسلام و مسلم از این ماده است.

در آیه‌ی قبل خواندیم که گروهی از مردم به نیاکان منحرف خود دل بسته و به آنان رو می‌کنند؛ در این آیه می‌خوانیم: نیکان و پاکان، به خدای متعال دل می‌بندند و به سوی او رو می‌کنند.

در آیه قبل، دعوت شیطان از مردم و کشاندن آنان به سوی دوزخ مطرح شد؛ این آیه راه نجات از وسوسه‌های شیطان را تسلیم خدا شدن و انجام کار نیک می‌داند.

تسلیم غیر خدا بودن، بردگی و اسارت است، ولی تسلیم خدا بودن، آزادی و رشد است. چنانکه قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» راستی اگر تمام هستی تسلیم خداوند، چرا ما نباید تسلیم او باشیم؟! قرآن می‌فرماید: «أَغْفِرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» آیا به سراغ غیر خدا می‌روید در حالی که هر کس در آسمان‌ها و زمین است، تسلیم اوست.

خداوند، فرمان تسلیم بشر را صادر فرموده است، «فَلَهُ أَسْلَمُوا» پیامبر نیز باید تسلیم خدا باشد، «أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ» در این آیه نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» هر نیکوکاری که خالصانه جهت‌گیری الهی داشته باشد، به ریسمان محکمی چنگ زده است. در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» نیکوکاری که خالصانه، تسلیم خدا باشد، پاداشی تضمین شده دارد. یا می‌خوانیم: «وَمَنْ أَحْسَنَ مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» چه کسی بهتر است از آنکه خود را تسلیم خدا کرده است.

انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعددی انتخاب می‌کند و به ریسمان‌های گوناگونی چنگ می‌زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نسب و... ولی همه‌ی این طناب‌ها روزی پاره می‌شوند و این تکیه‌گاه‌ها کارایی خود را از دست می‌دهند. تنها چیزی که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ‌زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.

در روایات می‌خوانیم: رهبران معصوم و اهل بیت پیامبر علیهم السلام و علاقه و مودت آنان، ریسمان محکم الهی و عروة الوثقی می‌باشند. «نحن العروة الوثقی»، «العروة الوثقی المودّة لآل محمد»

❖ مربیان محترم برای تکمیل مباحث آیه به کتاب آزادی معنوی شهید مطهری مراجعه و استفاده نمایند.

درس ۱۷

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳ و ۲۴)

(ای پیامبر!) هر کس کفر ورزید، کفرش تو را محزون نکند، بازگشت آنان تنها به سوی ماست، پس ما آنان را به عملکردشان آگاه خواهیم کرد، قطعاً خداوند به آنچه در سینه‌هاست آگاه است.

نُمتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ

آنان را (در دنیا) اندکی بهره‌مند می‌سازیم، سپس به عذاب سختی گرفتارشان خواهیم ساخت.

واژه‌ها:

- کَفَرَ: کفر ورزید
- يَحْزُنُ: اندوهگین می‌سازد
- نُمَتَّعُ: بهره‌مند می‌سازیم
- نَضْطَرُّ: گرفتار می‌کنیم

پیامها و نکات تفسیری:

مقایسه میان افراد نیک و بد، یکی از راه‌های شناخت و انتخاب است. «مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ... وَ مَنْ كَفَرَ»

پیامبر، دلسوز همه بود و حتی از انحراف و کفر مخالفان نیز رنج می‌برد. «فلا يحزنك كفرهم»

انبیاء، به تسلی و دل‌داری الهی نیاز دارند. «فلا يحزنك كفرهم»

کفار شاد نباشند، زیرا سرانجام گذر پوست به دُباغ خانه می‌افتد. «إلينا مرجعهم»

مرجع و مبدأ انسان‌ها، تنها خداوند است. «إلينا مرجعهم»

دو چیز باعث سعه‌ی صدر و رفع نگرانی مؤمنین از انحراف دیگران می‌شود: یکی توجه به علم خداوند و دیگری توجه به معاد. «فلا يحزنك كفره إلينا مرجعهم... علیم بذات الصدور» (حال که دانستیم خداوند همه چیز را می‌داند و بازگشت همه به سوی اوست، پس جای هیچ نگرانی نیست).

در قیامت، انسان با گزارش عملکرد خود روبروست. «فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا عَمِلُوا»

توجه به رسوایی روز قیامت، می‌تواند مانع لجajt و پافشاری بر کفر باشد. «فَنَنْبَتُهُمْ بِمَا عَمَلُوا»
 نعمت‌های دنیوی، ما را نفریبند که در برابر نعمت‌های اخروی اندک و ناچیز است. «نَمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا»
 ارزش کارها را با توجه به عاقبت آنها محاسبه کنیم. «نَمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ»
 کفر امروز کافران، انتخابی است، «وَمَنْ كَفَرَ» ولی به دوزخ رفتن فردای آنان اجباری است. «نَضْطَرُّهُمْ»
 رفاه مادی، نشانه‌ی سعادت نیست. «نَمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ»

توضیحات:

در آیه از محزون شدن پیامبر صلی الله علیه وآله به‌خاطر کفر گروهی از مردم نهی شده است و این می‌تواند به چند دلیل باشد:

الف: آنان آنقدر ارزش ندارند که تو برای آنان محزون شوی.

ب: اندوه برای کفر آنان، تو را از کارهای دیگر باز می‌دارد.

ج: کفر آنان به تو آسیبی نمی‌رساند.

د: تو در تبلیغ و موعظه‌ی آنان کوتاهی نکردی تا نگران باشی.

ه: چون کفار به سوی ما باز می‌گردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست.

از مقدم شدن کلمه‌ی «الینا» بر کلمه‌ی «مَرَجِعُهُمْ»، استفاده می‌شود تنها مرجع اوست و از کلمه‌ی «مَرَجِع» نیز استفاده می‌شود که مبدأ هم اوست، زیرا «مَرَجِع»، یعنی رجوع به آن چیزی که در آغاز بوده است. به علاوه «الینا مَرَجِعُهُمْ» جمله‌ی اسمیه و نشانه‌ی قطعی و حتمی بودن معاد است.

آیه به بیان حال گروه دوم پرداخته می‌گوید: ((کسی که کافر شود و این حقایق روشن را انکار کند، کفر او تو را غمگین نسازد)) (و من کفر فلا یحزنک کفره).

چرا که تو وظیفه ات را به خوبی انجام داده ای، او است که بر خویشتن ظلم و ستم می‌کند.

این گونه تعبیرات که در قرآن مجید مکرر آمده است نشان می‌دهد که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از اینکه مشاهده می‌کرد گروهی جاهل و لجوج، راه خدا را با اینهمه دلائل روشن و نشانه‌های واضح، ترک می‌گویند و به بیراهه سر می‌نهند، سخت رنج می‌برد، و آنقدر غمگین، و اندوهناک می‌شد که بارها خداوند او را دلداری می‌دهد، و چنین است راه و رسم یک رهبر دلسوز.

و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با اینکه کفر می ورزند و ظلم و ستم می کنند، از نعمتهای الهی متنعمند، و گرفتار مجازات نیستند، زیرا دیر نشده است ((بازگشت همه آنها به سوی ما است و ما آنها را از اعمالشان و نتایج تلخ و شوم آن، آگاه می سازیم)) (الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا).

نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیت و اسرار درون دلهایشان نیز باخبریم ((زیرا خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است)) (ان الله علیم بذات الصدور).

این تعبیر که خداوند مردم را در قیامت از اعمالشان با خبر می سازد یا از آنچه در آن اختلاف داشتند با خبر می کند، در آیات فراوانی از قرآن مجید نازل شده است و با توجه به اینکه ((ننبئکم)) از ماده ((نبا)) می باشد، و ((نباء)) طبق آنچه راغب در مفردات آورده به خبری گفته می شود که محتوا و فایده مهمی دارد و صریح و آشکار و خالی از هر گونه کذب است، روشن می شود که این تعبیرات اشاره به آن است که خداوند در قیامت چنان افشاگری از اعمال انسانها می کند که جای هیچگونه اعتراض و انکار برای کسی باقی نمی ماند، آنچه را مردم در این دنیا انجام می دهند و غالباً به دست فراموشی می سپارند، همه را مو به مو ظاهر می سازد، و برای حساب و جزا آماده می کند.

حتی آنچه در دل انسان می گذرد و هیچکس جز خدا از آن آگاه نیست، همه را به صاحبان آنها گوشزد می کند!

سپس می افزاید بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت زده نکند، ((ما کمی از متاع دنیا در اختیار آنان می گذاریم - و متاع دنیا هر چه باشد کم و ناچیز است - سپس آنها را بالاجبار به عذاب شدید می کشانیم)) عذابی مستمر و دردناک (نمتعهم قليلا ثم نضطرهم الي عذاب غليظ).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که آنها تصور نکنند، در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند، خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر آزاد بگذارد، و همین متاع قلیل به آنها نیز از سوی او است، و چقدر متفاوت است حال این گروه که ذیلان و بالاجبار به عذاب غلیظ الهی کشانده می شوند با آنها که تمام وجودشان در اختیار خدا است و چنگ به عروۀ الوثقی زده اند، در دنیا پاک و نیکوکار زندگی می کنند و در آخرت در جوار رحمت الهی متنعمند.

مطالعه مری

سنت امهال و استدراج

سنت امهال و استدراج یعنی مهلت دادن به ظالم و گناه کار منتهی در این رابطه به چند نکته باید توجه نمود:

۱. اولاً چنین نیست که خداوند نسبت به همه ستم ها و گناهان بطور کلی، فرصت و مهلت دهد. در روایات شیعه، برخی از گناهان به عنوان «گناهان زودکیفر» معرفی شده است. به عنوان مثال: پیامبر خدا(ص) فرمودند: «سه گناه است که کیفرشان در همین دنیا می رسد و به آخرت نمی افتد: آزدن پدر و مادر، زورگویی و ستم به مردم و ناسپاسی نسبت به خوبی های دیگران.» (ترجمه میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ج ۴، ص ۱۹۰۳، مؤسسه فرهنگی دارالحديث، قم)

۲. اساس دنیا سامانه امتحان و آزمایش و ابتلا است. بشر به دنیا می آید تا اختیار و اراده خود، سرنوشت خود را بسازد. بنا نیست که خدای متعال با اعطای آزادی و اختیار که به بشر داده فرصت ها را از او بگیرد. تا هنگامی که انسان در این دنیا زندگی می کند، فرصت دارد که کارهای نیک و یا کارهای بد انجام دهد و یا حتی ظلم و ستم کند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ هر دو دسته -دنیاخواهان و آخرت طلبان- را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم و عطای پروردگارت از کسی منع نشده است.» (اسراء، آیه ۲۰)

بنابراین بخشی از این مهلت (امهال) و فرصت دادن برای ایجاد میدان آزمایش است تا سره از ناسره و خوب از بد تمایز یابند.

۳. دو سنت الهی در زندگی انسان جاری است:

الف. سنت استدراج

ب. سنت امهال

علامه طباطبایی درباره سنت استدراج در ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» می فرماید: «استدراج در لغت به معنای این است که کسی در صدد برآید پله پله و به تدریج از مکانی یا مقامی بالا رود یا پائین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود. لکن در این ایه قرینه مقام دلالت دارد بر ابین که منظور نزدیک شدن به هلاکت است یا در دنیا و یا در آخرت. و این که استدراج را مقید کرد به راهی که خود آنان نفهمند، برای این است که بفهماند این نزدیک کردن آشکارا نیست، بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی است، در نتیجه ایشان با زیاده روی در معصیت پیوسته به سوی هلاکت نزدیک می شوند، پس می توان گفت استدراج تجدید نعمتی بعد از نعمت دیگری است تا بدین وسیله التذاذ به آن نعمت ها ایشان را از توجه به وبال کارهایشان غافل بسازد.» (ترجمه تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۸، ص ۴۵۴)

سنت امهال: امهال یعنی مهلت دادن، خداوند متعال برای رعایت یک سلسله مصالحی که ما از برخی از آنها نا آگاهیم در عقوبت اهل باطل تعجیل نمی کند بلکه به آنان فرصت و مهلت می دهد. اموری را در حد درک بشری می توان به عنوان فلسفه امهال نام برد:

۱. ازدیاد در گناه و عذاب الهی:

خداوند در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۸ چنین می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُُمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ لِيَرُدَّادُوا إِلَيْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست، ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و آنگاه عذابی خفت آور خواهند داشت.» یعنی خداوند به کفار مهلت می دهد و این مهلت در حقیقت یک بستر آزمایشی است که آنها خود را در آن محک بزنند. اما آنها به سوء اختیار خود راه گمراهی را بر می گزینند و فریب امهال الهی را می خورند و غرق در گناه می شوند. به بیان دیگر این ازدیاد گناه، نتیجه و عاقبت غفلت آنها از هشدارهای خداوند است.

۲. فرصت توبه و بازگشت:

اگر خداوند در عقاب ظالمان تعجیل کند و فرصت توبه و اصلاح به آنان ندهد، اولاً انسانی باقی نمی ماند که از عقوبت دنیوی سالم بماند و ثانیاً با نبود فرصت توبه، روح ناامیدی بر مردم حاکم می شود. خداوند در سوره فاطر آیه ۴۵ می فرماید: «لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» اگر خدای متعال مردم را به آنچه می کنند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت ولی مؤاخذه آنان را تا سرآمدی معین به تأخیر می اندازد و چون سرآمدش در رسد خدا به کار بندگانش بیناست.»

بنابراین امهال و استدراج نسبت به برخی از گنهکاران مقدمه عذاب سخت الهی است و نسبت به برخی دیگر سبب توبه و بازگشت به سوی رحمت الهی باشد.

و اما در مورد مشکلاتی که در ارتباط با نعمت و شکر گذاری مطرح نموده اید، گفتنی است: به نظر ما شما با معنای نعمت و شکر آنگونه که باید آشنا نیستید. در صورتی که به معنای این دو ارزش اسلامی توجه نمایید، مشکل رفع می شود.

درس ۱۸

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶ و ۲۵)

و اگر از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً خواهند گفت: خدا. بگو: ستایش از آن خداست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست، همانا خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

واژه ها:

- لَيْنَ: قطعاً اگر
- سَأَلْتَهُمْ: پرسید
- لَيَقُولُنَّ: می‌گویند
- الْحَمِيدُ: ستوده

پیام‌ها و نکات تفسیری:

خالق بودن خداوند، بر مشرکان نیز پوشیده نیست. «لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»

مشرکان به انحراف خود اقرار ضمنی دارند. «لَن سَأَلْتَهُمْ... لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»

همه‌ی آفریده‌ها از آن اوست، پس تنها او را ستایش کنیم. «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»

سپاس خداوند را به زبان آوریم. «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»

انحراف مشرکان معمولاً برخاسته از جهل آنان است. «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

تنها خداوند، خالق و مالک آفریده‌هاست، «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و تنها او که بی‌نیاز است، سزاوار ستایش است. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»

سفارش به حمد و ستایش خداوند در آیه‌ی قبل، به خاطر نیاز او نیست. «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ... هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»

توضیحات:

شبیه این تعبیر، در موارد دیگر قرآن نیز آمده است، از جمله آیات: ۶۱ و ۶۳ عنکبوت، ۳۸ زمر و ۹ زخرف که نشان می‌دهد مشرکان، منکر خالقیت خدا نبودند و انحرافشان در شریک قراردادن بت‌ها به هنگام عبادت و آرزوی شفاعت از آنان بود، «و ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی» در حالی که خود، آنها را از سنگ و چوب تراشیده بودند.

امام باقر علیه السلام، پاسخ مشرکان در این آیه را نشان فطری بودن توحید دانستند

نظر مادیها در پیدایش بت پرستی

مادیها می‌گویند: انسان در اعصار گذشته با بدن ناتوان در برابر امواجی از بلاها و حوادث خطرناک، قرار می‌گرفت. بادهای شدید، طوفانهای ویرانگر، سیل‌های سهمگین، زمین لرزه‌های مخرب، شعله‌های کوه آسای آتش فشانیها، روشنایی خیره‌کننده برق‌ها، نعره مهیب رعد‌ها، قحطی‌ها و خشک‌سالیهای جانکاه و... همگی دهان باز کرده و می‌خواستند این موجود ناتوان را ببلعند. ناتوانی او در برابر این عوامل نبود کننده، او را بر آن داشت به موجود نیرومندتر از خود پناه برد، از این نظر، گاهی به موجودات آسمانی و اجرام کیهانی که برتری محسوسی داشتند و از تیررس این حوادث که وجود او را تهدید می‌کردند فراتر بودند، پناه می‌برد. گاهی روح بلند پرواز او به این حد قانع نمی‌شد و به موجودات دور از حس و فکر از قبیل (ارباب انواع) فرشته و جن و پری متوجه می‌شود و روی علاقه‌ای که به آنها داشت، صورتهای خیالی آنها را با تراشیدن بت‌ها و سنگ‌ها مجسم می‌ساخت و آنها را به جای خدای و یا خدایان واقعی می‌پرستید.

نظر خدا پرستان

این گفتار مادیهاست و آنان در این طرح، حق و باطل را به هم آمیخته‌اند. در این که بشر، پاره‌ای از این موجودات را می‌پرستد سخنی نیست، ولی علت توجه او به یک مبدأ، ترس و وحشت او نبوده است، بلکه علت توجه، این بود که در درون خود، یک نوع جذب و کشش باطنی نسبت به جهان دیگر احساس می‌کرد، به عبارت دیگر، تقاضا و ندای فطرت بود که او را در تمام احوال، خصوصاً در شدايد به یک قدرت مافوق متوجه می‌ساخت، گویا مسأله مذهب و اعتقاد به خدای جهان با وجود آدمی سرشته شده. خلاصه عقیده به خدای جهان، معلول حس مذهبی انسان است که امروز دانشمندان روان‌شناس، آن را چهارمین حس بشر دانسته‌اند و با دلایل روشن، فطری و نهادی بودن توجه به خدا را بر نبوت رسانیده‌اند.

برای توجه به خدا علاوه بر فطری بودن موضوع خداشناسی، علت دیگری در کار است و آن مشاهده نظام خلقت که انسان را به وجود نظم‌دهنده‌ای رهبری می‌کند که اعتقاد به او با وجودش سرشته شده است.

بشر موجودی نیست به ظاهر هستی بنگرد و از علت و پدیدآورنده آن، تحقیق ننماید و در کنار سفره سعادت بنشیند و تمام اسباب رفاه برای او فراهم گردد و از تحقیق و تحری درباره قدرتی که این سفره را گسترده است خودداری نماید.

حس کنجکاوی است که آدمی را به سوی حقایق و سرچشمه آنها یعنی خداوند سبحان سوق می دهد و بر عطش او در کسب آگاهی عمیقتر و بیشتر می افزاید؛ بر همین اساس، کمتر کسی پیش از نهضت مادیگری در غرب، آفریدگار جهان را انکار می کرد.

بنابراین، عقیده بشر به آفریدگار جهان، در درجه اول، معلول فطرت و سپس معلول حس کنجکاوی اوست از علل حوادث و موجودات جهان؛ آیه های مورد بحث، علاوه بر این که از یک مطلب علمی دقیق (بتها به عقیده بت پرستان معبودند، نه خالق) پرده برداشته که شرح آن را در زیر می خوانید، حقیقت دیگری (وجود صانع یک امر مسلم بت پرستان بود) را نیز بیان کرده است.

بت ها معبود بودند نه خالق

انسان به عللی به سوی جهان مافوق طبیعت کشیده می شود، ولی به جای این که او را بپرستد و به جای این که در برابر خداوند، خاضع گردد، در مقابل آفریده هایی، مانند خود خضوع می کرد.

توجه آنان به بتان، بیشتر برای این بود که خداوند را دور از حس می دیدند؛ از این نظر با خود فکر می کردند که توجه به موجود دور از حس و عبادت مبدئی که از افق دید ما بیرون است بی ثمر می باشد، ناچار باید محسوس را عبادت کرد که توجه و پرستش آن، پرستش خداوند حساب شود و یا لاقول، شفیع و واسطه میان آنها و آفریدگار جهان گردد؛ بنابراین آنان هرگز بتها را خدا و آفریدگار زمین و آسمان نمی دانستند و خالقیت را از شؤون خدا و از صفات منحصر به او می شمردند و لذا هر موقع از آنان سؤال می شد و به آنان گفته می شد: (مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است). (لَيَقُولَنَّ اللَّهُ؛ خدا آفریده است).

❖ مربیان محترم در این بحث می توانند به کتاب فطرت استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه نمایند.

درس ۱۹

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
(۲۷ و ۲۸)

و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم شوند، و دریا و از پس آن هفت دریا به کمک آیند، (و مرکب شوند تا کلمات خدا را بنویسند)، کلمات خدا به پایان نرسد، همانا خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است.

مَا خَلَقْكُمْ وَلَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كُنْفُسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

آفرینش و رستاخیز (همه‌ی) شما (نزد خدا چیزی) جز مانند (آفریدن و زنده کردن) یک تن نیست، همانا خداوند شنوا و بیناست.

واژه‌ها:

- أَقْلَامٌ: قلمها
- بَحْرٌ: دریا
- يَمُدُّ: کمک می کند، امتداد می یابد
- سَبْعَةُ: هفت
- نَفِدَتْ: پایان یافت، تمام شد
- خَلَقَ: آفرینش
- بَعَثَ: رستاخیز و برانگیخته شدن
- سَمِيعٌ: شنوا
- بَصِيرٌ: بینا

پیام‌ها و نکات تفسیری:

مکتب انبیا، انسان را از ساده‌نگری و محدود بینی بریده و به بی‌نهایت مرتبط می‌کند. «و لو انما... ما نفدت کلمات الله»

کلمات الهی، قابل شمارش نیستند. «ما نفدت کلمات الله»

در علم و قدرت الهی، کمیت و جمعیت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد. «ما خلقکم و لابعثکم الا کنفس واحدة»

توضیحات:

آیه بعد ترسیمی از علم بی پایان خدا است، که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است:

قبلا ذکر این نکته را لازم می دانیم که مطابق آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: ((گروهی از یهود، هنگامی که پیرامون مساله روح از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت: قل الروح من امر ربی و ما اوتیم من العلم الا قليلا: ((روح از فرمان پروردگار من است، و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست)) این سخن بر آنان گران آمد و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که آیا این فقط در باره ما است، فرمود: نه، همه را شامل می شود (حتی ما را).

ولی آنها افزودند ای محمد! تو در مورد خود گمان می کنی بهره کمی از علم داری در حالی که قرآن به تو داده شده، و به ما هم تورات، در قرآنت آمده است ((کسی که حکمت به او داده شده خیر کثیر به او داده شده است)) این سخنان با هم سازگار نیست! در اینجا آیه و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام ... (آیه مورد بحث) نازل شد، و روشن ساخت که علم انسان هر قدر هم گسترده باشد در برابر علم خداوند ذره بی مقداری بیش نیست، و آنچه نزد شما بسیار است نزد خدا بسیار کم است.

نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره کهف بیان کردیم.

به هر حال قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند چنین می گوید: ((اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود، تا علم خدا را بنویسند، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است)) (و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمد من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم).

((یمده)) از ماده ((مداء)) به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند، و در اصل از ((مد)) به معنی کشش گرفته شده زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود.

بعضی از مفسران معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده اند و آن روغنی است که در چراغ می ریزند و سبب روشنایی چراغ است، و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می گردد.

((کلمات)) جمع ((کلمه)) است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید، سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده، و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد، و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی ((کلمة الله)) اطلاق شده، مخصوصا در مورد موجودات شریفتر و با عظمت تر، این تعبیر به کار رفته، چنانکه در باره مسیح (علیه السلام) در آیه ۱۷۱ سوره

نساء می خوانیم : انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و كلمته (نظیر همین معنی در آیه ۴۵ سوره آل عمران نیز آمده است).

سپس به همین مناسبت ((کلمات الله)) به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است .

اکنون باید درست بیندیشیم که برای نوشتن تمام معلومات یک انسان ، گاه یک قلم با مقداری مرکب کفایت می کند، حتی ممکن است با همین یک قلم انسانهای دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می گوید: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، می دانیم گاه از یک درخت تنومند از ساقه و شاخه هایش ، هزاران بلکه میلیونها قلم به وجود می آید، و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین و جنگلهائی که بسیاری از کوهها و دشتها را پوشانیده است ، و تعداد قلمهائی که از آن به وجود می آید، و همچنین اگر تمام اقیانوسهای روی زمین که تقریباً سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرکب شوند، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می کند و چقدر علوم و دانشها را با آن می توان نوشت .

مخصوصاً با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن که هر کدام از آنها معادل تمام اقیانوسهای روی زمین باشد، و بالاخص با توجه به اینکه عدد هفت در اینجا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریاهای بی حساب می کند، روشن می شود که وسعت دامنه علم خداوند تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می گیرد و باز علوم او پایان نخواهد گرفت .

آیا ترسیمی برای بی نهایت از این جالبتر و زیباتر به نظر می رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افقهای بیکران و نامحدودبا خود همراه می برد، و غرق در حیرت و ابهت می کند.

با توجه به این بیان گویا و روشن ، انسان احساس می کند که معلوماتش در برابر آنچه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی نهایت است ، و شایسته است فقط بگوید: ((دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده ام)) حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت نارسا به نظر می رسد.

از جمله نکات لطیفی که در آیه به چشم می خورد این است که ((شجره)) به صورت مفرد، و ((اقلام)) به صورت جمع آمده ، تا بیانگر تعداد فراوان قلمهائی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه هایش به وجود می آید.

و نیز تعبیر ((البحر)) به صورت مفرد و ((الف و لام جنس)) برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود، بخصوص اینکه تمام اقیانوسهای جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند.

و جالب اینکه در باره ((قلمها)) سخن از قلمهای اضافی و کمکی نمی کند اما در باره اقیانوسها سخن از هفت دریای دیگر به میان می آورد، چرا که به هنگام نوشتن قلم بسیار کم مصرف می شود آنچه بیشتر مصرف می گردد مرکب است .

انتخاب کلمه ((سبع)) (هفت) در لغت عرب برای تکثیر شاید از این نظر باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می دانستند (و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می شود هفت کره بیش نیست) و با توجه به اینکه ((هفته)) به صورت یک دوره کامل زمان هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می کردند و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند، روشن می شود که چرا هفت به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است . بعد از ذکر علم بی پایان پروردگار، سخن از

قدرت بی انتهای او به میان می آورد و می فرماید: ((آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ همانند یک فرد بیش نیست ، خداوند شنوا و بینا است)) (ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده ان الله سمیع بصیر).

بعضی از مفسران گفته اند که جمعی از کفار قریش از روی تعجب و استبعاد در مساله معاد می گفتند: خداوند ما را به گونه های مختلفی آفریده است و در طی مراحل گوناگون ، روزی نطفه بودیم و سپس علقه شدیم ، بعد مضغه گشتیم ، و سپس تدریجا به صورتهای گوناگون در آمدیم ، چگونه خداوند همه ما را در یکساعت آفرینش جدیدی می دهد؟

آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت .

در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که مفاهیمی همچون ((سخت)) و ((آسان)) و ((کوچک)) و ((بزرگ)) برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم ، قابل تصور است ، ولی در برابر قدرت بی پایان حق ، همگی یکسان و برابر می باشند، آفرینش یک انسان با آفرینش همه انسانها هیچ تفاوتی ندارد، و آفرینش یک موجود در یک لحظه یا در طول سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است .

اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که چگونه این طبایع مختلف ، و اشکال گوناگون و شخصیتهای متنوع ، آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم آمیختند، چگونه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟ پاسخ آن را علم بی پایان ، و قدرت بی انتهای خداوند می دهد.

او چنان روابطی در میان موجودات بر قرار ساخته که یک واحد همچون یک مجموعه ، و یک مجموعه همانند یک واحد است .

اصولا انسجام و به هم پیوستگی این جهان ، آنچنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می گردد، و خلقت مجموع انسانها از همان اصولی تبعیت می کند که خلقت یک انسان تبعیت دارد.

و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که چگونه مراحل را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز طی می کند ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟ پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می دهد، ما در جهان جانداران اطفال انسان را می بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند، در حالی که جوجه ها را می بینیم همینکه سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند برمی خیزند و راه می روند و حتی بدون نیاز به مادر غذا می خورند، اینها نشان می دهد که این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند، تاثیری ندارد.

ذکر ((سمیع)) و ((بصیر)) بودن خداوند در پایان این آیه ، ممکن است پاسخ به ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض همه انسانها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته شوند، ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می گیرد؟ اعمال و گفتار اموری هستند که بعد از وجود نابود می شوند.

قرآن پاسخ می دهد خداوند شنوا و بینا است ، تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده (بعلاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود).

از این گذشته جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه جویان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی خبر نیست ، و حتی از آنچه در دل دارید و بر زبان جاری نکرده اید نیز آگاه است .

مطالعه مربی

در آیه ۱۰۹ سوره ی کهف نیز می‌خوانیم: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جُنُتَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شود، دریا پایان می‌گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم تمام شود، هر چند همانند آن (دریای اوّل) را کمک قرار دهیم.

شاید مراد از «سبعة ابحر»، کثرت باشد و عدد خصوصیتی نداشته باشد. یعنی اگر آب همه‌ی دریاها هم مرکب شود، باز هم نمی‌توانند همه‌ی نعمت‌های الهی را بنویسند.

کلمة الله چیست؟

نعمت‌های خداوند. «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ...»

سنت‌های الهی. «و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون» (۱۵۸) و «ولولا کلمة الفصل لقضى بینهم»

آفریده‌های ویژه‌ی خداوند. «انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته»

حوادثی که انسان با آنها آزمایش می‌شود. «و اذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات»

آیات الهی. درباره‌ی حضرت مریم می‌خوانیم: «و صدقت بکلمات ربّها»

اسباب پیروزی حقّ بر باطل. «و یرید الله ان یحقّ الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین» ، «و یمح الله الباطل و یحقّ الحقّ بکلماته »

از جمع مطالب گذشته به دست می‌آید که مراد از «کلمة» تنها لفظ نیست، بلکه مراد سنت‌ها، مخلوقات، اراده و الطاف الهی است که در آفرینش جلوه می‌کند.

بنابراین، اگر همه‌ی درختان قلم و همه‌ی دریاها مرکب شوند، نمی‌توانند کلمات الهی را بنویسند، یعنی نمی‌توانند آفریده‌های خدا، الطاف الهی و سنت‌هایی را که در طول تاریخ برای انسان‌ها و همه‌ی موجودات وجود داشته است بنویسند. «والله العالم»

در روایت می‌خوانیم: امام کاظم علیه السلام فرمود: مصداق کلمات الله ما هستیم که فضایل ما قابل ادراک و شماره نیست. آری، اولیای خدا از طرف ذات مقدس او واسطه‌ی فیض هستند و هر لطف و کمالی، از طریق آن بزرگواران به دیگران می‌رسد.

علم بی پایان

وسعت و عظمت خیره کننده جهان آفرینش، بیش از آن است که بشر بتواند به درک آنها موفق گردد. رموز و اسرار پیچیده پدیده های طبیعی، بالاتر از آن است که دانشمندان جهان بر آنها احاطه یابند. هنوز بشر نتوانسته است که به رموز یک سلول احاطه پیدا کند. او هنوز به بسیاری از اسرار وجود خود پی نبرده است، همچنان وجود او مجموعه سراپا راز و ابهام است.

ما در جهانی به سر می‌بریم که صدها هزار کهکشان دارد و منظومه شمسی ما با تمام اقمار و سیاراتش جزء کوچک یکی از کهکشانهاست. این جهان سحابیهایی دارد که به صورت قطعه ابری دیده می‌شوند، ولی همین قطعه ابر، حتی در تلسکوپهای کوچک به انبوه ستارگانی تبدیل می‌شود و یکی از این سحابیها را که قریب نهصد هزار سال نوری از ما فاصله دارد و عرض آن برابر با ۴۵ هزار سال نوری است، سحابی عظیم (اندرومدا) می‌نامند، این سحابی تنها دارای چندین میلیون خورشید است. ستارگانی مانند دانه های برف، فاصله بین ما و این سحابی را پوشانیده است.

درک وسعت جهان هستی و قوانین و رموز عالم آفرینش از گنجایش عقل بشری، بیرون است. او همین اندازه می‌داند میلیاردها جاندار دریایی و زمینی و بیلیونها گل و گلبهرگ و نبات، نمونه بسیار بسیار کوچکی از اقیانوس عظیم جهان خلقت است. بهترین و روشنترین جمله برای معرفی این اقیانوس عظیم بی‌کرانه، همان جمله ای است که آیه مورد بحث آن را آورده و می‌فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...)؛ اگر تمام درختان روی زمین، قلم شود و دریاها روی زمین به کمک هفت دریای دیگر برای نوشتن کلمات خدا مرکب گردد هرگز کلمات (مخلوقات) تمام نمی‌شود، یعنی این قلمها می‌شکند و آن مرکبها تا آخرین قطره تمام می‌شود و شرح اسرار مخلوقات و رموز جهان آفرینش و شماره آنها پایان نمی‌پذیرد.

جمله (مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) بهترین جمله ای است که می‌تواند این حقیقت را مجسم سازد و هیچ رقم ریاضی ولو هر اندازه بزرگتر باشد، نمی‌تواند جای این جمله بنشیند. اگر می‌فرمود: شماره موجودات و اسرار جهان آفرینش به اندازه عددی ست که یک میلیون صفر همراه آن باشد، باز این جمله می‌رساند که شماره آنها متناهی است، در صورتی که جمله (مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ؛ کلمات خدا تمام نمی‌شود) به صورت واضحتری نامتناهی بودن آن را می‌رساند.

این حقیقت را بار دیگر قرآن در سوره کهف یادآور شده و فرموده است:

(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا)؛ اگر دریا مرکب گردد (و کلمات خدا را با آن بنویسند) آب دریا، پیش از آن که کلمات خداوند تمام گردد، پایان پذیرد.

آیا موجودات جهان، کلام خداوند هستند؟

اگر ما به الفاظی که از دهان ما بیرون می آید کلمه می گوییم، از این نظر است که هر کدام، از یک سلسله حقایق خارجی مفاهیم ذهنی و تصورات عقلی متکلم حکایت می کنند؛ بنابراین اگر یک چنین دلالت از یک موجود خارجی برآید، یعنی هر موجودی با نظام دقیق خود، دال و گواه به علم و قدرت بی پایان خالق خود باشد، در این صورت باید آن را (کلمه) گفت؛ بر این اساس، موجودات جهان هستی کلمات خداوند بزرگ است، زیرا سازمان وجودی هر ممکن از قدرتی عظیم حکایت می نماید. سازمان پیچیده یک سلول، نظام شگفت انگیز جانداران، ساختمان زیبای گلها، عظمت و بزرگی سحابیها و کهکشانها، جانداران بشمار دریاها و سازمان مرموز هرانسانی، حاکی از عظمت و قدرت بی پایان اوست، گویا هر کدام با زبان تکوینی، از قدرت و علم و جمال و جلال او سخن می گویند.

قرآن در سوره نساء (آیه ۱۷۱) و همچنین در سوره آل عمران (آیه های ۳۹ و ۴۵) حضرت مسیح را (کلمه الله) خوانده است؛ چنان که فرموده:

(إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ پیامبر خدا و کلمه اوست.)

امیرمؤمنان می فرماید:

(يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بَصَوْتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ)؛ این که می گویند: خداوند به موجودات می گوید باش، آنها فوراً موجود می شوند، نه به این معناست که در این میان، صدا و آهنگ در کار است، بلکه سخن خدا کار و عمل اوست.

قدرت بی پایان

ریشه‌ی تشکیک و تردید در اصل معاد؛ گاهی طول زمان است که چگونه مردگان پس از گذشت زمان طولانی، دوباره زنده می‌شوند، گاهی خود مردگان است که چگونه استخوان‌های پوسیده، پراکنده و درهم‌آمیخته، از هم تفکیک می‌شوند و گاهی آگاهی از رفتار، کردار و افکار است که پس از آفرینش مجدد مردگان، چگونه به حساب این همه انسان رسیدگی خواهد شد؟ خداوند در این آیه با یک جمله، پاسخ همه‌ی این شبهات را می‌دهد که زنده کردن همه‌ی شما با آفرینش یک نفر یکسان است و زمان در آن تأثیری ندارد. او زمزمه‌های شما را می‌شنود و می‌بیند و تمام رفتار و کردارتان را می‌داند و به حساب همه می‌رسد.

آیه (مَا خَلَقْكُمْ وَلَا بَعَثْكُمْ...) مبین قدرت بی پایان اوست و معنای آیه، این است که آفریدن تمام بشر و زنده کردن همه آنها از نظر سهولت و آسانی بسان آفریدن و زنده کردن یک تن از شماهاست و در حقیقت، منظور این است که سراسر جهان خلقت از کوچک و بزرگ، از زیاد و کم در برابر قدرت بی پایان او یکسان است و برای چنین قدرت بی پایان که به هر ممکن می‌تواند در هر لحظه ای لباس وجود بپوشاند، مشکل و آسان مفهومی ندارد. این دو مفهوم در مورد کسانی صدق می‌کند که قدرت آنها محدود باشد. در چنین وضع، حادثه ای که یک مقدمه لازم دارد، با کاری که با ده مقدمه درست می‌شود، فرق پیدا خواهد نمود و اولی آسان و دومی مشکل جلوه خواهد کرد؛ ولی درباره صانع توانایی که با اراده و مشیت خود به هر ممکن بخواهد وجود می‌بخشد، این دو سنخ کار، یکسان است، بنابراین خلق کردن و زنده کردن میلیاردها موجودات بسان آفریدن یک فرد و احیای یک تن است.

این حقیقت به طور واضح در سخنان امیرمؤمنان چنین وارد شده است:

(وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ؛ بزرگ و ریز، سنگین و سبک، نیرومند و ناتوان در برابر قدرت او یکسانند.)

منظور از «کلمات» در آیات قرآن کریم چیست؟

کلمه، معنی جامعی دارد، حتی در فارسی هم همین طور استفاده می‌شود. مثلاً می‌توان گفت «آب» یک کلمه است، یعنی اسم است و اسم نیز نشانه است برای معرفی، شناخت و اشاره به چیزی. همچنین می‌توان گفت «فلانی را دو کلمه نصیحت کن». بدیهی است که منظور به کار بردن دو کلمه، آن هم برای نصیحت نیست، بلکه مجموعه سخن و کلامی است که برای خیرخواهی بیان می‌شود. در فارسی حتی ضرب‌المثل‌هایی داریم مانند: «یک کلمه هم از مادر عروس بشنو».

الف - در قرآن کریم گاه «کلمه» به مجموعه وعده‌هایی که خداوند متعال به رسولش صلوات الله علیه و آله، مبتنی بر نصرت داده است، اطلاق شده، مانند: «وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» - و کلمه خداوند (وعده ازلی او در یاری انبیا و پیروزی دینش بر ادیان) است که والا و برتر است، و خداوند مقتدر غالب و صاحب حکمت است». و گاهی تحت عنوان کلمات پست و پایین، به رأی‌ها و تصمیمات کفار اطلاق شده است. «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى - و سخن کسانی را که کفر ورزیدند پست کرد». اگر دقت شود، هر دو معنا در یک آیه بیان شده است:

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (التوبة، ۴۰)

ترجمه: اگر او را (پیامبر را) یاری نکنید بی‌تردید خدا (یاریش می‌کند چنان که) او را یاری نمود هنگامی که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که یکی از دو تن بود، (پیامبر و ابو بکر) آن گاه که هر دو در آن غار (غار ثور نزدیک مکه) بودند، وقتی که به همراه خود می‌گفت: اندوه مخور که حتماً خدا با ماست، پس خدا سکینه و آرامش خود را بر او (پیامبر) فرود آورد و او را با سپاه‌یانی که شما آنها را نمی‌دیدید (در جنگ‌های اسلامی) تقویت نمود و سخن کسانی را که کفر ورزیدند پست کرد، و کلمه خداوند (وعده ازلی او در یاری انبیا و پیروزی دینش بر ادیان) است که والا و برتر است، و خداوند مقتدر غالب و صاحب حکمت است.

ب - در قرآن گاهی «کلمه» به عنوان یک نشانه‌ی بزرگ الهی، به یک پدیده، یک معجزه و حتی یک انسانی که معجزه است اطلاق شده است. چنانچه حضرت مریم علیها السلام را به کلمه‌الهی که اسمش عیسی علیه السلام بشارت می‌دهد:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (آل عمران، ۴۵)

ترجمه: [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

این حقایق، الفاظ نیستند، بلکه «وجود»های خارجی هستند، لذا همه «اسم الله» و آیات الهی هستند، یعنی نشانه‌های او که انسان را به سوی رهنما شده و هدایت می‌کنند و هر چه مرتبه وجودی آنها والاتر باشد، نشانه‌ها و اسم‌های برتر می‌گردند تا برسد به «اسم اعظم و اسمای عظمای» الهی

ج - در قرآن کریم، گاه «کلمه» به معنای حرف زدن (تکلم) به کار می‌رود که اگر حرف زدن انسان باشد، همین سخن گفتن متعارف همگانی است «قَالَ آيَتِكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ - وَيُكَلِّمُ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ»؛ و اگر کلام خداوند علیم باشد، به آن وحی گفته می‌شود:

«وَمَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ»
(الشوری، ۵۱)

ترجمه: و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار.

همان‌طور که وقتی حضرت مسیح علیه‌السلام را «کلمه‌الله» می‌خواند، یعنی همان حرف یا قول. یعنی بر اساس همان «فبقول له کن فیکون» خلق شده است. قول خدا فعل خداست.

د - راهنما، محل آزمایش و اسم اعظم:

و بالاخره گاهی کلمه به فعل (کار) کسی اطلاق شده و گاهی نیز به «علم و آگاهی» از حقایق و اسرار عالم هستی اطلاق شده است.

این حقایق، الفاظ نیستند، بلکه «وجود»های خارجی هستند، لذا همه «اسم الله» و آیات الهی هستند، یعنی نشانه‌های او که انسان را به سوی رهنما شده و هدایت می‌کنند و هر چه مرتبه وجودی آنها والاتر باشد، نشانه‌ها و اسم‌های برتر می‌گردند تا برسد به «اسم اعظم و اسمای عظمای» الهی.

بدیهی است که هر مخلوقی، اسم و نشانه‌ی خداست، اما نشانه برتر یا همان اسم اعظم، انسان کامل است که کامل‌ترین و بالتبع برترین نشانه‌ی اوست. لذا اسم اعظم است.

چنین انسانی خودش «کلمه‌الله» است، سخنش «کلام الله» است و افعالش نیز «کلمه‌الله» است و چون هادی و راهنمای بشر می‌گردد، محل آزمایش بشر در بندگی و اطاعت حق تعالی می‌باشد.

پس، وقتی فرمود: کلماتی را آدم علیه‌السلام تلقی (دریافت) کرد و گناهش را بخشیدیم، یا ابراهیم علیه‌السلام را به کلماتی آزمایش کردیم و بعد از مقام‌های خلت، نبوت و رسالت، به امامتش برگزیدیم، منظور چند لفظ نیست، بلکه مقصود همان معرفت و محبت و تابعیت انوار تامه‌ی الهی، یعنی حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد:

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۳۷)

ترجمه: سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشد آری [او]ست که [توبه‌پذیر مهربان است].

«وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۲۴)

ترجمه: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

بحث تفسیری

آیت الله جوادی آملی: در موضوع قوای علمی، وقتی سخن از تعلیم اسماء است، آن را به انسانیت انسان واگذار می‌کند. وبه هنگام طرح قصه آدم‌سلام الله علیه می‌فرماید:

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود.

در تبیین و تفسیر کلمات آمده است که منظور انوار عترت طاهره است، بدین معنا که انوار عترت طاهره همان مقامات علمی است که حضرت آدم علیه السلام آن را تلقی کرد و زمینه نجات او فراهم گردید و در این میان همانطور که حضرت امیر علیه السلام در مجموعه عترت قرار دارد، حضرت زهرا هم در آنجا می‌تابد و این که فاطمه زهرا صلوات الله علیها معروف و مشهور شده، نه برای آن است که، زن تنها در حضرت زهرا خلاصه شده است، بلکه به این دلیل است که آن حضرت دیگران را تحت الشعاع قرار داده است.

به عنوان مثل معصومین دیگر نیز مانند حضرت امیر علیه السلام، معروف نیستند و اگر در عرف بخواهند مثل ذکر بکنند، به حضرت علی... مثل می‌زنند. در صورتی که همه ائمه نور واحدند. همانطوری که در بین معصومین، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه معروف و الگو شده است، در بین زنان هم حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها اشتهار یافته است و گرنه زنان فراوانی بودند که هم از عصمت برخوردارند و هم از کمال متعارف و فوق متعارف، ولیکن علت این که حضرت زهرا در بین زنان معروف شده همان علتی است که بدان سبب، حضرت علی در بین ائمه معروف شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حضرت آدم خدا را صدا زد بحق محمد، و علی، و فاطمه، و حسن، و حسین توبه مرا بپذیر پس بعد از آن خداوند توبه حضرت آدم علیه السلام را پذیرفت

پس مراد از لفظ کلمات در آیه شریفه «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» اسماء الهی است و بارزترین مصداق اسماء الهی، عترت طاهره‌اند که در بین آنان، فاطمه زهرا صلوات الله علیها می‌درخشد. (زن در آینه جلال و جمال، ص ۱۴۳ - زنان الگو در قرآن)

تفسیر اهل سنت:

مفسرین اهل سنت نیز با استناد به احادیث نبوی صلوات الله علیه و آله، در تفسیر این آیه آورده‌اند که حضرت آدم علیه السلام، طبق دستور جبرئیل علیه السلام، پس از اقرار به ظلم به خود و تسبیح خداوند متعال (ذکر یونسیه)، خدا را به اهل عصمت علیهم السلام قسم داد (یعنی به آنها توسل نمود و آنها را شفیع قرار داد):

جلال الدین سیطوی در تفسیر «الدّر المنثور – التفسیر بالمأثور، ص ۳۲۴»، یعنی تفسیر بر اساس احادیث مأثوره می‌نویسد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حضرت آدم خدا را صدا زد بحق محمد، و علی، و فاطمه، و حسن، و حسین توبه مرا بپذیر پس بعد از آن خداوند توبه حضرت آدم علیه السلام را پذیرفت.

درس ۲۰

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰ و ۲۹)

آیا ندیدی که خداوند، پیوسته شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند، و خورشید و ماه را تسخیر کرده، هر یک تا زمان معینی در حرکت‌اند؟ همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. این همه، دلیل بر آن است که خداوند حق، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است، و همانا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است.

واژه ها:

- يُوَلِّجُ: داخل می‌کند
- اللَّيْلُ: شب
- النَّهَارُ: روز
- الشَّمْسُ: خورشید
- الْقَمَرُ: ماه
- يَجْرِي: حرکت می‌کند
- أَجَلٌ: مدت
- مُّسَمًّى: معین و مشخص
- يَدْعُونَ: می‌خوانند
- عَلِيٌّ: بلند مرتبه

پیامها و نکات تفسیری:

- کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی نپنداریم، بلکه کاری الهی و با طرح و برنامه است. «یولج...»

- خورشید نیز حرکت دارد. «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي»

حرکات اجرام، زمان‌بندی شده است (پایان و سرانجامی دارد). «کَلَّ یَجْرِی الِیْ أَجَلٍ مُّسَمًّی»

منشأ همه‌ی افعال و صفات خداوند در آفرینش، ثابت و پایدار بودن اوست. «ذَٰلِکَ بَٰنٌ اللّٰهُ هُوَ الْحَقُّ»

حقّ و باطل، ملاک انتخاب است، نه تقلید، تبلیغ، تطمیع و یا تهدید. «ذَٰلِکَ بَٰنٌ اللّٰهُ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ»

توضیحات:

((ولوج)) در اصل به معنی ((دخول)) است، و داخل کردن شب در روز و روز در شب ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد که تدریجاً از یکی کاسته، و به صورت نامحسوسی بر دیگری می‌افزاید، تا فصول چهار گانه سال با ویژگیها و آثار پر برکتش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه از روی زمین است که این تغییر تدریجی و فصول چهارگانه نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال، ششماه شب، و ششماه روز می‌باشد، و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال، شب و روز یکسان است)

و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز، و روز به شب به خاطر وجود جو زمین بطور ناگهانی صورت نمی‌گیرد تا انسان و همه موجودات زنده را در برابر خطرات مختلف قرار دهد، بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده، کم‌کم نفوذ بیشتری پیدا می‌کند، تا تمام صفحه آسمان را بگیرد، درست بعکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می‌یابد. این انتقال تدریجی و کاملاً منظم و حساب شده از مظاهر قدرت خدا است. البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعا در معنی آیه منظور باشند.

جمله ((کلّ یجری لاجل مسمی)) اشاره به این است که این نظام حساب شده و دقیق تا ابد ادامه نمی‌یابد، و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است، همان چیزی که در سوره ((تکویر)) چنین از آن یاد شده است: اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ اِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ : ((هنگامی که خورشید بی فروغ گردد و ستارگان به تیرگی گرایند...)).

سیر و گردش خورشید و ماه مدت معینی دارد. هنگامی که این نظام شمسی به هم خورد، سیر و گردش آنها بسان اجسام آنان از بین می‌رود و این حقیقت در بسیاری از آیات به طور صریح گفته شده، از جمله این آیه:

(مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُّسَمًّی؛ خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است.)

(اجل) در اصطلاح قرآن، همان مدت معینی است که برای حیات و استمرار و بقای موجودی در نظر گرفته شده و (مسمی) به معنای نامیده و معین شده، یعنی اجلی که خداوند برای آنها معین کرده است؛ بنابر محدودیتی که آفرینش منظومه شمسی و حرکت آفتاب و ماه دارد، در آیه مورد بحث می فرماید:

(كُلُّ يَجْرِى إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى)؛ همه آنها تا وقت معینی در حال جریان و گردش هستند.

البته گردش خورشید در این آیه، منافاتی با مرکز بودن آن، نسبت به سیارات ندارد، زیرا آفتاب با حفظ این موقعیت، علاوه بر حرکت وضعی با مجموع سیارات و اقمار خود به سوی نقطه نامعلومی در سیر و گردش است و دانشمندان می گویند: مثل خورشید در حرکات دسته جمعی بسان مادری است که در یک بیابان غیر متناهی دست فرزندان خود را گرفته و بدون در نظر گرفتن پناهگاه معینی در حرکت و گردش باشد.

بنابراین، مقصود از ثبات خورشید، این است که وضع او با تمام سیاراتی که دور او می گردند، دگرگون نمی شود و پیوسته ثابت است و این، مانع از آن نیست که خود خورشید همراه آنها حرکت کند.

ارتباط جمله ((ان الله بما تعملون خبير)) با توجه به آنچه در بالا گفتیم با این بحث روشن می شود، چرا که خداوندی که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته ، و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می کند، چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسانها بی خبر بماند، آری او هم اعمال را می داند و هم نیت و اندیشه ها را. و در آخرین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه گیری جامع و کلی می فرماید: ((اینها دلیل بر آن است که خداوند حق است ، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است ، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است)) (ذلك بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلى الكبير).

کوتاه و بلند شدن شب و روز، آن هم به تدریج، در پرورش موجوداتی که به تاریکی یا روشنایی بیشتری نیاز دارند، نقش مهمی دارد.

در این آیه از کوتاه و بلند شدن شب و روز و تسخیر خورشید و ماه به وسیله خداوند، سخن گفته شده، سپس به حرکت هر یک، برای مدتی معین اشاره شده و آنگاه در آخر آیه آمده است: خداوند به آنچه شما انسانها انجام می دهید آگاه است، یعنی هدف همه ی هستی و تحولات گوناگون در نظام آفرینش، عمل انسانهاست، پس باید کاری کنیم که رضای خدا در آن باشد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بیشتر خطاب‌های قرآن به پیامبر صلی الله علیه وآله، تنها به شخص آن حضرت نیست، بلکه عموم مردم را شامل می‌شود. در این آیه نیز گرچه خطاب «ألم تر» به پیامبر اسلام است، ولی آخر آیه که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» نشان می‌دهد که آیه عموم مردم را شامل می‌شود.

تسخیر خورشید و ماه

در مورد تسخیر ((شمس)) و ((قمر)) و سایر کرات آسمانی برای انسانها منظور تسخیر در راه خدمت به انسان است، و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه و شب و روز و نهرها و دریاها و کشتیها آمده است، و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمتهای خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با اینحال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد.

آفتاب که کانون نور و کوره آتشی‌نی است، حجم آن ۱,۳۳۰,۰۰۰ برابر کره مسکونی ماست، در حالی که زمین تقریباً پنجاه برابر ماه است؛ از این کوره درخشان، هر روز ۳۵۰,۰۰۰ میلیون تن به حرارت و انرژی تبدیل می‌شود. باید وزن آن چقدر باشد که کاسته شدن عدد یاد شده، اثر محسوسی در آن نگذارد. درجه گرمای سطح خارجی خورشید تقریباً ۱۱۰,۰۰۰ درجه فارنهایت است، ولی حرارت مرکزی آن به هفتاد میلیون درجه فارنهایت تخمین زده می‌شود.

ماه

در قدرت این موجود زیبا و درخشان، کافی است که هر شبانه روز دو مرتبه تولید جزر و مد می‌کند و از این طریق، باغها و اراضی زراعتی سواحل دریا سیراب می‌گردند. جزر و مد دریا در پاره ای از نقاط به شصت پا می‌رسد. قشر خاکی زمین، هر روز بر اثر جاذبه ماه، دو مرتبه چند اینچ کشیده می‌شود. این قدرت ماه است که آب دریاها را بالا می‌برد و زمین را با این صلابت و سختی خم می‌کند.

مطالعه مربی

هدف این آیه ها چیست؟

۱. در بحث پیش، قرآن درباره علم و قدرت بی پایان آفریدگار جهان، سخن گفت و خداوند جهان را چنین معرفی کرد: او علم و قدرت بی پایانی دارد. اکنون به عنوان نمونه، بشر را به برخی از موجودات زمینی و کیهانی و حوادث طبیعی متوجه ساخته تا از طریق تدبیر در آنها این حقیقت برای او محسوس و مشاهده گردد.

۲. یکی از اهداف این سوره، مبارزه با شرک و بت پرستی است، به این معنا که بتها نه تنها آفریدگار جهان نیستند، بلکه شایستگی کوچکترین ستایش و بندگی را ندارند و خداوند است که شایسته ستایش است و این هدف با بیان نمونه های بارزی از علم و قدرت او عملی می گردد، زیرا یک فرد، با تفکر در آیات و مخلوقات الهی می فهمد که شایسته ستایش، فقط و فقط، آن منبع قدرت و مرکز علم و کمال و جلال است، نه این بت های چوبی و فلزی که کوچکترین قدرت دفاع و شعور و حس ندارند؛ از این رو قرآن کریم پس از بیان یک سلسله شواهد (اختلاف شب و روز، رام شدن ماه و خورشید...) در آیه سی ام چنین نتیجه می گیرد: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ)؛ یعنی این مظاهر علم و قدرت از آن خدایی است که حق مطلق است، یعنی زوال و فنا ندارد، عاجز و ناتوان نیست و علم و قدرتش محدود نمی باشد، پس شایسته پرستش اوست، نه غیر او که عاجز و ناتوانند و باطل و فناپذیر.

مظاهر قدرت و علم بی پایان

اختلاف شب و روز که در طول سال، پیوسته از یکی کاسته و به دیگری افزوده می شود، یکی از بدایع نظام جهان آفرینش است و سرچشمه آن به طور مسلم، علم و قدرت عظیم و بی پایان است و از نظر علمی، عامل آن، حرکت زمین به دور خورشید و مایل بودن محور آن، نسبت به مدار آن است؛ اینک توضیح هر دو مطلب:

الف) زمین در هر ۲۴ ساعت یک بار به دور خود می گردد و علت پیدایش شب و روز همین گردش وضعی است، زیرا در پرتو حرکت، پیوسته نصف زمین یا کمی بیشتر، رو به آفتاب است و اشعه خورشید، آن را روشن و حالت روز را پدید می آورد و آن نصف کمتر، همیشه پشت به آفتاب و در سایه مخروطی شکلی فرو رفته و حالت شب را پدید می آورد.

ب) زمین در طی یک سال خورشیدی در مدار معینی به دور خورشید می گردد، ولی محور زمین (خط موهومی که از مرکز زمین گذشته و دو قطب شمال و جنوب را به هم وصل می کند) نسبت به مدار زمین (مسیر گردش زمین به دور آفتاب) عمودی نیست، بلکه زمین در زاویه ۲۳ درجه و ۲۷ دقیقه ای قرار گرفته است و به همان نسبت، محور زمین به مدار آن انحراف دارد.

دو نقطه، از اختلاف شب و روز، یعنی کوتاهی و بلندی مستثناست: یکی نقاط استوایی که شبانه روز در آن جا یکسان و تقریباً ۳۶۵ شب و روز دارند، دیگری مناطق قطبی که شب و روز در آن جا یکسان است، ولی هر موقع، در قطب شمال، روز باشد، در قطب جنوب، شب است و بالعکس و در غیر این نقاط، اختلاف شب و روز دایمی است و کوتاهی و بلندی آنها بر حسب دوری و نزدیکی آنها از خط استوا و قطب شمال و جنوب می باشد.

تأثیر اختلاف شب و روز در حفظ حیات

اختلاف شب و روز، اثر عمیقی در حفظ حیات و پرورش انواع گیاهان دارد، زیرا هر قدر از منطقه استوا به سوی (قطب) پیش می رویم، تأثیر تابش آفتاب کمتر می گردد و با این حال، اگر مقدار شب و روز پیوسته یکسان باشد،

مقدار حرارت لازم برای پرورش گیاهان در فصل بهار و تابستان به آنها نمی رسد، ولی باطولانی شدن روزها این مطلب جبران شده و حرارت لازم تأمین می گردد.

شایان توجه این که این تغییر، به طور تدریجی (که برای نمو تدریجی گیاهان لازم است) صورت می گیرد، لذا هیچ گونه عکس العمل نامطلوبی، در حیات انسان و حیوانات و گیاهان ایجاد نمی کند، بلکه تدریجاً از یک مرحله وارد مرحله دیگری می شوند؛ روی یک چنین مصلحت می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ؛ آیا ندیده ای که خداوند، شب را در روز و روز را در شب وارد می کند.)

مجموع بحثهایی که در آیات قبل پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که ((حق)) تنها او است و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است ، و ((علی و کبیر)) که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است ذات پاک او می باشد و به گفته شاعر:

الا کل شیء ما خلا الله باطل

و کل نعیم لا محالة زائل :

((آگاه باشید هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام ، زوال پذیر است)).

این سخن را به تعبیر فلسفی می توان چنین بیان کرد:

حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است ، و در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها او است ، و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد و عین بطلان است که هستی خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق پایدار پیدا می کند، و هر لحظه نظر لطفش را از آنها بر گیرد در ظلمات فنا و نیستی ، محو و ناپدید می شود.

به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می کند.

به هر حال همانگونه که گفتیم این آیات مجموعه ای از ده صفت از صفات برجسته خدا، و ده اسم از اسماء حسنا ی او است ، و مشتمل بر دلائل قوی و انکار ناپذیری بر بطلان هر گونه شرک و لزوم توحید در تمام مراحل عبودیت است

درس ۲۱

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱)

آیا نمی‌بینی که کشتی‌ها در سایه‌ی نعمت خداوند در دریا حرکت می‌کنند، تا خداوند بخشی از آیات قدرت خود را به شما نشان دهد؟ همانا در این (حرکت کشتی‌ها) برای مردم شکیبیا و سپاس‌گزار، نشانه‌هایی است.

واژه‌ها:

- فُلُك: کشتی‌ها
- آيَات: نشانه‌ها
- صَبَّار: بسیار شکیبیا
- شَكُور: سپاس‌گزار

پیامها و نکات تفسیری:

-علاوه بر آیات آسمانی، به آیات زمینی نیز توجه کنیم و در دعوت به خدا و بیان نعمت‌ها، تبلیغ و ارشاد، از مسائل طبیعی و در دسترس مردم استفاده کنیم.. أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ...

-به آفریده‌ها ساده ننگریم. «أَلَمْ تَرَ» آفریده‌ها، آیات الهی هستند. «لِيُرِيَكُمْ»

-حرکت کشتی در آب، از نعمت‌های پر رمز و راز الهی است. «تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ»

-اگر می‌خواهیم نشانه‌های زیادتری از قدرت‌نمایی خدا را درک کنیم و بهره‌های فراوان‌تری از نعمت‌های الهی ببریم، باید حوصله‌ی بیشتری از خود نشان دهیم. («صَبَّار»، یعنی صبر زیاد) و باید سعی کنیم از داده‌ها بهترین استفاده را ببریم و همواره سپاس‌گزار باشیم. («شَكُور» یعنی شکر زیاد)

توضیحات:

در این آیه سخن از دلیل نظم به میان می آید. بدون شک حرکت کشتیها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است:

حرکت منظم بادهای از یکسو، وزن مخصوص چوب یا مواردی که با آن کشتی را می سازند از سوی دیگر. میزان غلظت آب از سوی سوم. و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند از سوی چهارم و هرگاه در یکی از این امور اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می رود، یا واژگون می شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند. اما خداوندی که اراده کرده است پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسانها، و حمل مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرایط را که هر یک نعمتی از نعمتهای او است فراهم ساخته. عظمت قدرت خدا در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می شد، اگر تمام مردم جهان جمع می شدند که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت در آورند قدرت نداشتند. و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم جانشین باد شده است باز وزش طوفان آنقدر سخت و سنگین است که عظیمترین کشتیها را جابجا می کند، و گاه آنها را در هم می شکند. و اینکه در آخر آیه روی اوصاف ((صبار)) و ((شکور)) (بسیار صابر و شکیبا و بسیار شکرگزار) تکیه شده، یا به خاطر این است که زندگی دنیا مجموعه ای است از ((بلا)) و ((نعمت)) که هر دو وسیله آزمایند، ایستادگی و شکیبائی در برابر حوادث سخت، و شکرگزاری در برابر نعمتها مجموعه وظیفه انسانها را تشکیل می دهد. لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند می خوانیم: الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر: ((ایمان دو نیمه است، نیمه ای صبر و نیمه ای شکر. و یا اشاره به این است که برای درک آیات با عظمت الهی در پهنه آفرینش انگیزه ای لازم است، همچون شکر منعّم تواءم با صبر و شکیبائی برای دقت و کنجکاوی هر چه بیشتر.

حرکت کشتی در دریا، نتیجه ای از نعمتهای الهی است، از جمله: حرکت باد، وزن مخصوص و قوانین فشار آب که سبب شناور شدن اجسام روی آن می شود.

علاوه بر این، دریاها راه طبیعی بی خرج و عمومی هستند که همه ی بخش های زمین را به یکدیگر ارتباط می دهند و هنوز هم با پیشرفت های بشر در صنعت هوایی، بیشترین کالاها از طریق کشتی حمل می شود.

در قرآن، صبر و شکر، در موارد متعددی کنار هم آمده اند و شاید رمزش این باشد که مسائلی که در اطراف انسان می گذرد، یا طبق مراد است که جای شکر دارد و یا خلاف میل انسان است که جای صبر دارد، پس انسان دائماً باید یا در حال صبر باشد، یا در حال شکر و گرنه در حال کفران و غفلت خواهد بود.

هدف این آیه و آیه بعد، بیان دو سنخ از توحید است: یکی توحید استدلالی؛ دیگری توحید فطری.

توحید استدلالی جز این نیست که از طریق تفکر و تدبر در آیات خدا و بالاحص در نظام بدیع خلقت به پدیدارنده انسان و جهان پی ببریم، زیرا تصادف کور و کر و یا بتهای فلزی و چوبی و اجرام سماوی نمی توانند چنین جهان منظمی را به وجود آورد.

توحید فطری براساس نادیده گرفتن برهان واستدلال عقلی، استوار است. در این قسمت، انسان ناخودآگاه به نقطه ای که آن را مرکز قدرت و علم می داند کشیده می شود، هر چند علت آن کشش روشن نباشد.

نشانه توحید در گردش کشتی روی دریاها

کشتیهای بادی بزرگی که کالاهای بازرگانی و یا ذخایر زیرزمینی را از نقطه ای به نقطه دیگر حمل می کنند، بزرگترین و کم خرجترین وسیله نقلیه ای است که تاکنون بشر به آن دست یافته است. وزش باد بر روی آبهای اقیانوسها به قدری منظم است که اگر شدت یابد، باعث پیدایش طوفانها می گردد و اگر کاهش پیدا کند، باعث رکود و تعطیل حرکت کشتی می شود. عوامل مختلفی از نظم و ترتیب، دست به دست هم داده تا این سیاحت را برای بشر به صورت یک امر دلپذیر و ممکن در آورده است که ما به سه عامل از آنها اشاره می کنیم:

۱. غالب قطعات کشتی از چوب و تخته است و وزن مخصوص آن، طوری است که با آن همه سنگینی، باز روی آنها قرار گرفته و در آب فرو نمی رود.

۲. آبهای دریاها معمولاً گرفتار تلون حرارتهای گوناگون زمین است، ولی آفرینش آب، طوری است که در حرارت و فشار معمولی به حالت بخار در نمی آید، بلکه در درجات زیادی از حرارت، هنوز به صورت مایع است و در مراتب خیلی بالاتر بخار می شود و اگر این ماده حیاتی در برابر تغییر حرارت زمین، تا این حد استقامت نداشت، زندگی برای بشر یک امر غیر ممکن و کشتیرانی در نقاط زیادی به صورت امر محالی در می آمد.

مثلاً آمونیاک که وزن مولکولی آن، هفده است، در ۳۳ درجه سانتی گراد زیر صفر در حال بخار است. (هیدروژن سولفوریک) که وزن مولکولی آن (۳۴) است در پایینتر از ۵۹ درجه سانتی گراد زیر صفر هنوز بخار است، ولی آب که وزن مولکولی آن، هجده است، هنوز در قسمتهایی از حرارت فوق صفر باز به صورت مایع است.

۳. وزشهای منظم باد روی اقیانوسها، این رشته از بادهای مانند دایه های مهربان و مادران علاقه مند، مصنوع بشر (کشتی) را در آغوش گرفته و آن را به مقصد می رساند، گویا جز این مأموریتی نداشته است. این اساس، خداوند انسان را به یکی از مظاهر نظم و در عین حال، بزرگترین نعمت خود متوجه نموده و می فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي...)

باد مظهر لطف و خشم است

محیط زمین ما را موجود لطیفی به نام هوا که از گازهای گوناگونی تشکیل یافته فرا گرفته است، که از تموج و حرکت آن، باد تولید می گردد. این موجود نامرئی، گاهی مظهر لطف و عاطفه است، گاهی عامل خشم و غضب. این همان باد رحمت است که قرن‌ها به بشر در سفرهای دریایی خدمت کرده و با آغوش پر محبت، مراکب عظیم او را از دورترین نقطه، بی دریغ و رایگان به مقصد رسانیده است. این همان مظهر رحم و فضل الهی است که ابرهای پر از باران را از اقیانوسها حرکت داده و به فلاتها و قاره های دور از آب روانه ساخته و پس از چندی مناظر مصفا، کشتزارهای سرسبز و باغهای پرطراوت به وجود می آورد (روم (۳۰) آیه ۴۸ - ۵۰).

ولی خدا نکند که این موجود نامرئی مظهر خشم و غضب گردد، طوفانی برپا می کند که شهرها و درختها و سنگها را از جای کنده و به دریا می ریزد و بر هیچ موجودی رحم نمی کند. خدا نکند که دریا طوفانی گردد و بادهای خشمگین بر روی اقیانوس بوزد، آبهای دریا را به ارتفاع صد متر بالا برده و امواج کوه پیکری، که هر مصنوع و موجودی در برابرش قرار گیرد درهم می کوبد، به وجود می آورد.

درس ۲۲

وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲)

و هرگاه موجی (خروشان در دریا) همچون ابرها (ی آسمان) آنان را بپوشاند، خدا را با طاعتی خالصانه می خوانند، پس چون خداوند آنان را به خشکی (رساند و) نجات دهد، بعضی راه اعتدال پیش گیرند (و بعضی راه انحراف)، و جز پیمان شکنان ناسپاس، آیات ما را انکار نمی کنند.

واژه ها:

- غَشِيَ: پوشاند
- ظُلَل: سایه ها (ابرها)
- نَجَّى: نجات دهد
- مُّقْتَصِدٌ: معتدل و میانه رو
- يَجْحَدُ: انکار می کند
- خَتَّارٍ: پیمان شکن
- كَفُورٍ: ناسپاس

پیامها و نکات تفسیری:

- خطرها و تنگناها، عامل توجه، تضرع، خلوص و غرورزدایی. «اذا غشيهم... دعوا لله...»

قطع امید از اسباب عادی، یکی از راههای رسیدن به توجه مخلصانه به خدا است. «مخلصين له الدين»

- انسان دارای اختیار و اراده است. «فمنهم مقتصد» (بعضی پس از رهایی از مشکلات، بر راه حق باقی می مانند، ولی بعضی به راه انحراف و شرک بر می گردند، و این نمایان گر آزادی اراده و اختیار بشر است)

- پیمان شکنی و ناسپاسی، انسان را به کفر می کشاند. «و ما يجحد بآياتنا الا كل ختار كفور»

توضیحات:

«ظَلَّلَ» جمع «ظَلَّة» به معنای ابری است که سایه می‌افکند و غالباً در مواردی بکار می‌رود که موضوع ناخوشایندی در کار باشد. «مُقْتَصِد» به معنای اعتدال در کار، و وفای به عهد و پیمان است.

کلمه‌ی «خَتَّار» صیغه‌ی مبالغه، به معنای بسیار پیمان‌شکن است، چون مشرکان و گنهکاران، مکرراً در گرفتاری‌ها رو به سوی خدا می‌آورند و عهد و پیمان می‌بندند، اما پس از فرونشستن حوادث، باز پیمان‌شکنی می‌کنند، خداوند آنان را «خَتَّار» نامیده است.

ایمان گروهی از مردم، دائمی و پایدار است، ولی ایمان گروهی مقطعی و موسمی است، یعنی فقط هنگامی که اسباب و وسایل مادی قطع شود، این گروه متوجه خدا می‌شوند. مثل برق اضطراری که وقتی همه‌ی برق‌ها خاموش شد، سراغ آن می‌روند.

اخلاص

اخلاص آن است که کاری صد در صد برای خدا باشد. تا آنجا که حتی اگر یک درصد و یا کمتر از آن هم برای غیر خدا باشد، عبادت باطل و یا مورد اشکال است.

اگر مکان نماز را برای غیر خدا انتخاب کنیم، مثلاً در جایی بایستیم که مردم ما را ببینند و یا دوربین ما را نشان دهد.

اگر زمان عبادت را برای غیر خدا انتخاب کنیم، مثلاً نماز را در اوّل وقت بخوانیم تا توجه مردم را به خود جلب کنیم.

اگر شکل و قیافه‌ای که در آن نماز می‌خوانیم، برای غیر خدا باشد، مثلاً عبایی به دوش بگیریم، گردنی کج کنیم، در صدای خود تغییری بدهیم و هدفی جز رضای خدا داشته باشیم، در همه‌ی این موارد، نماز باطل است و به خاطر ریاکاری، گناه هم کرده‌ایم.

به بیانی دیگر، اخلاص آن است که تمایلات و خواسته‌های نفسانی، طاغوت‌ها و گرایش‌های سیاسی و خواسته‌های این و آن را در نظر نگیریم، بلکه انگیزه‌ی ما تنها یک چیز باشد و آن اطاعت از فرمان خدا و انجام وظیفه.

براستی رسیدن به اخلاص جز با امداد الهی امکان ندارد. قرآن در آیه ۳۲ سوره لقمان می‌فرماید: هنگامی که موجی همچون ابرها آنان را فراگیرد، خدا را خالصانه می‌خوانند، اما زمانی که آنان را به خشکی نجات داد، (تنها) بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند (وبه ایمان خود وفادار می‌مانند).

راه‌های کسب اخلاص

۱- توجه به علم و قدرت خداوند.

اگر بدانیم تمام عزّت‌ها، قدرت‌ها، رزق و روزی‌ها به دست اوست، هرگز برای کسب عزّت، قدرت و روزی به سراغ غیر او نمی‌رویم.

اگر توجّه داشته باشیم که با اراده‌ی خداوند، موجودات خلق می‌شوند و با اراده‌ی او، همه چیز محو می‌شود. اگر بدانیم او هم سبب ساز است هم سبب سوز، یعنی درخت خشک را سبب خرمای تازه برای حضرت مریم قرار می‌دهد و آتشی را که سبب سوزاندن است، برای حضرت ابراهیم گلستان می‌کند، به غیر او متوسّل نمی‌شویم.

صدها آیه و داستان در قرآن، مردم را به قدرت‌نمایی خداوند دعوت کرده تا شاید مردم دست از غیر او بکشند و خالصانه به سوی او بروند.

۲- توجّه به برکات اخلاص.

انسان مخلص تنها یک هدف دارد و آن رضای خداست و کسی که هدفش تنها رضای خدا باشد، نظری به تشویق این و آن ندارد، از ملامت‌ها نمی‌ترسد، از تنهایی هراسی ندارد، در راهش عقب‌نشینی نمی‌کند، هرگز پشیمان نمی‌شود، به خاطر بی‌اعتنایی مردم، عقده‌ای نمی‌شود، یأس در او راه ندارد، در پیمودن راه حقّ کاری به اکثریت و اقلیت ندارد.

قرآن می‌فرماید: رزمندگان مخلص باکی ندارند که دشمن خدا را بکشند، یا در راه خدا شهید شوند. امام حسین علیه السلام در آستانه‌ی سفر به کربلا فرمود: ما به کربلا می‌رویم، خواه شهید شویم، خواه پیروز، هدف انجام تکلیف است.

۳- توجّه به الطاف خدا.

راه دیگری که ما را به اخلاص نزدیک می‌کند یادی از الطاف خداوند است. فراموش نکنیم که ما نبودیم، از خاک و مواد غذایی نطفه‌ای ساخته شد و در تاریکی‌های رحم مادر قرار گرفت، مراحل تکاملی را یکی پس از دیگری طی کرد و به صورت انسان کامل به دنیا آمد. در آن زمان هیچ چیز نمی‌دانست و تنها یک هنر داشت و آن مکیدن شیر مادر. غذایی کامل که تمام نیازهای بدن را تأمین می‌کند، شیر مادر همراه با مهر مادری، مادری که بیست و چهار ساعته در خدمت او بود. آیا هیچ وجدان بیداری اجازه می‌دهد که بعد از رسیدن به آن همه نعمت، قدرت و آگاهی، سرسپرده‌ی دیگران شود؟ چرا خود را به دیگرانی که نه حقّی بر ما دارند و نه لطفی به ما کرده‌اند بفروشیم؟!

۴- توجّه به خواست خدا.

اگر بدانیم که دل‌های مردم به دست خداست و او مقلب القلوب است، کار را برای خدا انجام می‌دهیم و هر کجا نیاز به حمایت‌های مردمی داشتیم، از خدا می‌خواهیم که محبّت و محبوبیت و جایگاه لازم را در دل مردم و افکار عمومی نصیب ما بگرداند.

حضرت ابراهیم در بیابان‌های گرم و سوزان حجاز، پایه‌های کعبه را بالا برد و از خداوند دل‌های مردم به سوی ذریه‌اش متمایل گردد. هزاران سال از این ماجرا می‌گذرد و هر سال میلیون‌ها نفر عاشقانه، پر هیجان‌تر از پروانه، دور آن خانه طواف می‌کنند.

چه بسیار افرادی که برای راضی کردن مردم خود را به آب و آتش می‌زنند، ولی باز هم مردم آنان را دوست ندارند، و چه بسا افرادی که بدون چشم داشت از مردم، مادیات، نام، نان و مقام، دل به خدا می‌سپارند و خالصانه به تکلیف خود عمل می‌کنند، اما در چشم مردم نیز از عظمت و کراماتی ویژه برخوردارند، بنابراین، هدف باید رضای خدا باشد و رضای مردم را نیز از خدا بخواهیم.

۵- توجه به بقای کار.

کار که برای خدا شد، باقی و پا برجا می‌ماند، چون رنگ خدا به خود گرفته و کار اگر برای خدا نباشد، تاریخ مصرفش دیر یا زود تمام می‌شود. قرآن می‌فرماید: «ما عندکم ینفد و ما عندالله باق» (۱۶۸) و هیچ عاقلی باقی را بر فانی ترجیح نمی‌دهد و با آن معامله نمی‌کند.

۶- مقایسه‌ی پاداش‌ها.

در پاداش مردم، انواع محدودیت‌ها وجود دارد، مثلاً اگر مردم بخواهند پاداش یک پیامبر را بدهند، بهترین لباس، غذا و مسکن را در اختیار او قرار می‌دهند، در حالی که تمامی این نعمت‌ها محدودیت دارد و برای افراد نااهل نیز پیدا می‌شود. نااهلان هم می‌توانند از انواع زینت‌ها، کاخ، باغ و مرکب‌های مجلل شخصی استفاده کنند.

اما اگر کار برای خدا شد، پاداشی بی‌نهایت در انتظار است، پاداش‌های مادی و معنوی.

در اینجا نیز اگر درست فکر کنیم، عقل به ما اجازه نمی‌دهد که پاداش‌های بی‌نهایت و جامع را با پاداش‌های محدود بشری عوض کنیم.

مطالعه مربی

((ظله)) به معنی ابری است که سایه می‌افکند، و غالباً در مواردی به کار می‌رود که موضوع ناخوش آیندی در کار است.

یعنی امواج عظیم دریا آنچنان بر می‌خیزد، و اطراف آنها را احاطه می‌کند که گوئی ابری بر سر آنان سایه افکنده است، سایه‌ای وحشتناک و هول‌انگیز.

اینجا است که انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می‌بیند، دستش از همه جا بریده می‌شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می‌افتد، هیچ روزنه‌امیدی برای او باقی نمی‌ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می‌درخشد.

پرده های غفلت را کنار می زند قلب او را روشن می سازد، و به او می گوید: کسی هست که می تواند تو را رهائی بخشد!

همان کس که امواج دریا فرمان او را می برند، و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.

اینجا است که توحید خالص همه قلب او را احاطه می کند، و دین و آئین و پرستش را مخصوص او می داند. سپس اضافه می کند: ((هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهائی بخشید - امواج فرو نشست ، و او سالم به ساحل نجات رسید - مردم دو گروه می شوند بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا کردند پایبند و وفادار می مانند)) (فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد) ولی گروهی دیگر همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر کشور قلبشان چیره می شود.

جمعی از مفسرین ، آیه فوق را اشاره ای به اسلام آوردن ((عکرمه بن ابی جهل)) دانسته اند.

به هنگام فتح مکه ، چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه مردم را جز چهار نفر مشمول عفو عمومی قرار داده بود، و تنها در مورد این چهار نفر که یکی از آنها عکرمه بن ابی جهل بود حکم اعدام صادر فرموده بود که هر کجا آنها را بباید از بین ببرید، (چرا که از هیچگونه کارشکنی و کینه توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند) عکرمه ناچار از مکه فرار کرد.

به کنار دریای احمر آمد و سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامن او را گرفت ، اهل کشتی به یکدیگر گفتند: بیائید با بتها وداع گوئید و تنها دست به دامن لطف ((الله)) بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست! ((عکرمه)) گفت : اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد در خشکی نیز نجات نخواهد داد، بارالها من با تو عهد و پیمان می بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می روم و دست در دست او می گذارم ، چرا که او را بخشنده و کریم می دانم. سرانجام او نجات یافت و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و مسلمان شد.

در تواریخ اسلامی آمده است که ((عکرمه)) بعدا در صف مسلمانان راستین قرار گرفت و در ماجرای جنگ ((یرموک)) یا ((اجنادین)) شربت شهادت نوشید.

و در پایان آیه اضافه می کند: ((آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی کنند)) (و ما یجحد بایاتنا الا کل ختار کفور)

((ختار)) از ماده ((ختر)) (بر وزن چتر) به معنی پیمان شکنی است.

این کلمه صیغه مبالغه است چرا که مشرکان و گنهکاران کرارا در گرفتاریها رو به سوی خدا می آورند، عهد و پیمانها با خدا می بندند و نذرهای می کنند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می شکنند، و نعمتهای الهی را به دست کفران می سپارند.

در حقیقت ((ختار)) و ((کفور)) که در ذیل این آیه آمده نقطه مقابل ((صبار)) و ((شکور)) است که در ذیل آیه قبل آمده است (کفران در مقابل شکرگزاری ، و پیمان شکنی در مقابل شکیبائی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان) چرا که وفای به عهد تنها برای شکیبایان امکان پذیر است آنها هستند که به هنگام شعله ور شدن ایمان فطری در درون جانسان سعی می کنند این نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده ها روی آن نیفتد.

درس ۲۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳)

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی‌کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.

واژه ها:

- اتَّقُوا: پروا کنید
- اخْشَوْا: بترسید
- لَا يَجْزِي: مجازات نمی‌شود، کفایت نمی‌کند.
- لَا تَغُرَّنَّ: فریب ندهد

پیام‌ها و نکات تفسیری:

- همه باید از خدا پروا داشته باشیم و از انواع انحرافات عقیدتی، اخلاقی و عملی بپرهیزیم. «یا ایها الناس اتَّقوا رَبَّكُم»

- بهترین زاد و توشه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی‌رسند، تقواست. «اتَّقُوا رَبَّكُم وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ... وَ لَا مَوْلُودٌ»

- خطر قیامت جدی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آیه آمده است: «اتَّقُوا - اخْشَوْا - لَا تَغُرَّنَّكُم - لَا يَغُرَّنَّك»

- روز قیامت، روز بزرگی است. (کلمه‌ی «یوماً»، نکره و با تنوین آمده، نشانه‌ی عظمت و بزرگی است.) «اخْشَوْا يَوْمًا»

-در قیامت، هر کس گرفتار عمل خویش است و عهده‌دار کار دیگری نیست. «لایجزی... شیئاً»

-آنچه انسان را از قیامت غافل می‌کند، دنیا و شیطان فریبنده است. «فلا تغرّنکم الحیاة الدنیا و لایغرّنکم بالله الغرور»

- ترس از قیامت، مانع فریفتگی انسان به زندگی دنیا است. «اخشوا یوماً... و لایغرّنکم بالله الغرور»

توضیحات:

عبارتِ «لایجزی»، هم به معنای جزا و کیفر و پاداش است و هم به معنای کفایت و تکفل، که در اینجا مراد معنای دوّم است. «غرور»، صیغه‌ی مبالغه، به معنای بسیار فریبنده است که مصداق روشن آن شیطان است و به هر چیز یا کسی گفته می‌شود که انسان را می‌فریبد.

قیامت، روز تنهایی

خداوند، حکیم است و خدایِ حکیم، ساخته‌ی خود را نابود نمی‌کند. دنیا، خانه‌ای است که مهندسش آن را خراب می‌کند تا، بنای بهتری بسازد. بنا بر روایات؛ مرگ، تغییر لباس، تغییر منزل و مقدمه‌ای برای تکامل و زندگی ابدی است.

به علاوه عدالتِ خداوند، وجود قیامت را برای انسان ضروری می‌کند، زیرا ما خوبان و بدانی را می‌بینیم که در دنیا به پاداش و کیفر نمی‌رسند، بنابراین خداوند عادل باید سرای دیگری را برای آن پاداش و کیفر آنها قرار دهد.

گرچه گاه و بیگاه کیفر و پاداشهایی در دنیا مشاهده می‌شود، ولی جایگاه بسیاری از اعمال تنها قیامت است، زیرا در بعضی موارد امکان آن در دنیا وجود ندارد. مثلاً کسی که در راه خدا شهید شده، در دنیا حضور ندارد تا پاداش بگیرد و یا کسی که افراد زیادی را کشته، در دنیا امکان تحمّل بیش از یک کیفر را ندارد.

علاوه بر آنکه رنج و کیفر خلافتکار در دنیا به تمام بستگان بی‌تقصیرش نیز سرایت می‌کند، پس باید پاداش و کیفر در جایی باشد که به دیگران سرایت نکند.

جمع شدن ذرات پخش شده‌ی مردگان نیز کار محالی نیست. همان گونه که ذرات چربی پخش شده در مَشکِ دوغ، در اثر تکانِ مَشک، یکجا جمع می‌شود، خداوند نیز با تکان شدید زمین، اجزای همه‌ی مردگان را یکجا جمع می‌کند. «إذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها» (۱۶۹) بگذریم که خود ما نیز از یک تک سلول آفریده شده‌ایم که این سلول نیز از ذرات خاکی است که تبدیل به گندم، برنج، سبزی و... شده و به صورت غذای والدین و سپس نطفه و سرانجام به شکل انسانی کامل در آمده است.

آنچه در این آیه مورد توجه قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است که پدر نمی‌تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه‌هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلت و وحشت انسان را درک خواهیم کرد:

در آن روز، نه مال به فریاد انسان می‌رسد و نه فرزند. «یوم لا ینفع مال ولا بنون» (۱۷۰)

در آن روز، دوستان گرم و صمیمی از حال یکدیگر نمی‌پرسند. «و لا یسئل حمیم حمیاً» (۱۷۱)

در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی سودی ندارد. «و لا یؤذن لهم فیعتذرون» (۱۷۲)

در آن روز، نسبت‌ها و آشنایی‌ها سودی ندارند. «فلا انساب بینهم یومئذ» (۱۷۳)

در آن روز، وسیله‌ها و سبب‌ها از کار می‌افتد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمِ الْاَسْبَابُ» (۱۷۴)

به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است.

ترسیمی از اوضاع رستاخیز

روز رستاخیز، روزی است که هرگونه روابط خویشاوندی و علائق دوستی میان افراد از هم گسسته می‌شود و هر کس به نجات خود می‌اندیشد، پدر به فکر فرزند و فرزند به فکر پدر نیست.

وحشت آن روز به حدی است که مادران شیرده از کودکان شیرخوار خود غفلت می‌ورزند و زنان بار دار از اوضاع هول‌انگیز آن روز، سقط می‌کنند و همه مردم را بهت و وحشت فرا می‌گیرد (جن ۷۲) آیه ۲.

قیافه سهمگین آن روز، آن چنان بشر را مرعوب می‌سازد که وی از پدر و مادر، از همسر و فرزند، از برادر و خواهر می‌گریزد و به فکر نجات خود می‌باشد (عبس ۸۰) آیه ۲۶.

در آن روز حساب، گنهکاران آرزو می‌کنند که تمام عزیزان خود را از فرزند و همسر و برادر و عشیره و آنچه در روی زمین است فدای خود کنند، ولی پذیرفته نمی‌شود (معارج ۷۰) آیه ۱۱ - ۱۴.

خداوند بار دیگر درسوره لقمان (آیه ۳۳) وقوع این اوضاع هولناک را یادآور می‌شود و تأکید می‌ورزد که: (فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْیَا؛ زندگی دنیا شما را فریب ندهد) و می‌فرماید: (وَلَا یَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ؛ یعنی عوامل فریب دهنده از شیطان و هوا و هوس، قدرت و سلطنت، مال و ثروت، باعث فراموشی چنین روزی نشود).

در این آیه به صورت یک جمع بندی از مواظ و اندرزهای گذشته ، و دلائل توحید و معاد، همه انسانها را به خدا و روز قیامت توجه می دهد، سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان بر حذر می دارد می فرماید: ((ای مردم از خدا بپرهیزید)) (یا ایها الناس اتقوا ربکم).

((و از روزی بترسید که نه پدر بار گناه فرزندش را به دوش می کشد، و نه فرزند چیزی از مسئولیت پدر را تحمل می کند)) (و اخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده و لا مولود هو جاز عن والده شیئا).

جمله ((لا یجزی)) از ماده جزا است و ((جزا)) از نظر لغت به دو معنی آمده یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنانکه گفته می شود جزاه الله خیرا: خداوند او را پاداش خیر داد).

و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن ، چنانکه در آیه مورد بحث آمده است : لا یجزی والد عن ولده : ((هیچ پدری ، مسؤ لیت اعمال فرزندش را قبول نمی کند و به جای او نمی نشیند و از او کفایت نمی کند)).

ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می شود، و به مقدار آن است (دقت کنید).

به هر حال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه ها را با هم دارند هیچکدام به فکر دیگری نیستند.

این آیه نظیر همان است که در آغاز سوره حج آمده که درباره قیامت و زلزله رستاخیز می گوید: یوم ترونها تذهل کل مرضعۃ عما ارضعت : ((روزی که آن را مشاهده کنید، مادران شیرده فرزندان شیر خوار خود را فراموش می کنند)).

قابل توجه اینکه در مورد ((پدر)) تعبیر به لا یجزی ، (فعل مضارع می کند) و در مورد فرزند تعبیر به ((جاز)) (اسم فاعل). این تفاوت تعبیر ممکن است از باب تنوع در سخن باشد، یا اشاره به وظیفه و مسؤ لیت فرزند در مقابل پدر، زیرا اسم فاعل دوام و تکرار بیشتری را می رساند.

به تعبیر دیگر از عواطف پدری انتظار می رود که حداقل در پاره ای از موارد تحمل عذاب فرزند را بکند آنچنان که در دنیا ناملایمات او را به جان می خرید ولی در مورد فرزند انتظار می رود که مقدار بیشتری از ناملایمات پدر را به خاطر حقوق فراوانی که بر او دارد متحمل شود، در حالی که هیچیک از این دو، در آن روز، کمترین مشکلی را از دیگری نمی گشایند و همه گرفتار اعمال خویشند و سر در گریبان خود.

درس ۲۴

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

بی‌گمان آگاهی از زمان (برپایی قیامت) مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد، همانا خداوند علیم و خبیر است.

نکته‌ها:

علم به زمان وقوع مرگ و قیامت، مخصوص خداست. اگر انسان‌ها بدانند که مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی‌شود، مغرور شده و بیشتر به گناه آلوده می‌شوند و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیت بر می‌دارند، بنابراین ما که زمان مرگ و قیامت را نمی‌دانیم باید همواره آماده باشیم.

علم به نوزادن در رحم مادران، مخصوص خداست. گرچه دستگاه‌ها و آزمایشات علمی امروز نشان می‌دهند که جنین پسر است یا دختر، اما علم خداوند ازلی و نامحدود است؛ علاوه بر این، علم به «ما فی الارحام» تنها مربوط به پسر یا دختر بودن جنین نیست، بلکه استعدادها، حالات، روحیات، و صدها دانستنی دیگر را نیز شامل می‌شود که با هیچ دستگاه و آزمایش و امکانات بشری، قابل دست‌یابی نیست.

حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ» (۱۷۵)، خدا را با شکسته شدن اراده‌ها و تغییر تصمیم‌ها شناختم.

حضرت علی‌علیه السلام ذیل آیه فرمودند: «مِنْ قَدَمٍ إِلَى قَدَمٍ» (۱۷۶)، یعنی انسان یک گام که بر می‌دارد، از گام آینده‌ی خود خبر ندارد.

پیام‌ها:

۱- علم بشر محدود است و قابل مقایسه با علم بی‌نهایت خداوند نیست. «یعلم... ما تدری نفس»

۲- برنامه‌ریزی، تدبیر و تنظیم امور لازم است، اما قدرتی مافوق در کار است که انسان نمی‌داند فردا چه می‌شود. «و

ما تدری نفس ماذا تَكْسِبُ غَدًا»

۳- هیچ کس به زمان و مکان مرگ خویش آگاه نیست. «و ما تدری نفس بأی ارض تموت» (اگر در روایات می‌خوانیم که فلان ولیّ خدا، مکان یا زمان فوت یا شهادت خود را می‌دانست، آگاهی و علمی است که از طرف خداوند به او عطا شده است، وگرنه به طور استقلالی هیچ کس خبر ندارد).

۴- به گفته‌ی کاهنان، فال بینان، کف بینان و پیشگویان در مورد آینده‌ی خود اعتماد نکنیم. «و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً»

۵- انسانی که نه از مرگ خود خبر دارد، نه از موقعیت فردای خود، چرا مغرور است؟ «ما تدری نفس..»

باور به معاد اساس سعادت و پایه اصلاحات

حوادث جهان و تجربیات متفکران و پایه گذاران مکاتب اخلاقی و اجتماعی و هواداران اصلاحات همه جانبه بشری، این مطلب را به ثبوت رسانیده اند که تأمین سعادت عمومی و برقراری صلح جهانی و خاموش گردیدن ناپره های جنگ و برچیده شدن بساط ظلم و ستم و گسترش عدالت عمومی، جز در پرتو تحکیم عقیده وایمان به روز حساب، امکان پذیر نیست.

همه برنامه های اصلاحی و اخلاقی و مکاتب سیاسی و اجتماعی که هدفی جز برقراری صلح و ترک تعدی و عدالت اجتماعی و فردی ندارند، تا ایمان به روز حساب نداشته باشند، سرابی بیش نیستند و توانایی درمان دردی را ندارند.

امروز جهان بشری با وجود داشتن صدها برنامه جهانی و مکتبهای اصلاحی و اجتماعی به لب پرتگاه کشیده شده و ثبات و آرامش، امنیت و عدالت از جامعه انسانی رخت بر بسته است و دلیل آن، این است که عقاید دینی که رکن مهم آن، اعتقاد به روز حساب است، در بیشتر افراد تحلیل رفته است.

علم بی کران خداوند

۱. وقت رستاخیز را او می داند، چنان که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) ودر آیه دیگری می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ)؛ بگو علم رستاخیز تنها پیش اوست و کسی جز او از وقت آن آگاه نیست.

۲. وقت نزول باران را دقیقاً می داند، اوست که می داند در چه لحظه ای باران می بارد و در چه لحظه ای پایان می یابد و در این دشت و دمن، چه نقطه ای از باران بی بهره خواهد بود؛ خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کیفی و کمی از علوم انحصاری اوست.

امروز بر اثر پیشرفت علم هواشناسی و علوم دیگر، ابر و باران مصنوعی ایجاد می شود و پیشامدهای جوی را تا مدتی تعیین می کنند، ولی با این همه، پیش بینیهای آنان تقریبی است و قطعیت ندارد.

امروز اگر چه با اختراع وسایلی، مانند گرما سنج و فشار سنج و استقرار ایستگاههای هواسنجی و مراکز هواشناسی در نواحی خشکی و دریایی قسمتی از پیش بینیهای آنان به طور اجمال جامه عمل به خود می پوشد، ولی هیچ گاه به گزارشهای خود قاطع و جازم نبوده و حدسی بیش نمی دانند، حتی پیش از پیدایش علم هواشناسی، بشر سابق روی نشانه های جوی، گاهی نزول برف و باران را پیش بینی می کرد، ولی پا از دایره احتمال و گمان بیرون نمی گذاشت؛ خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کمی و کیفی، به ویژه پیش از پیدایش امارات و علایم جوی از علوم انحصاری اوست.

۳. اوست که می داند در رحمها چیست، او از سعادت و شقاوت و سرنوشت جنین و از پسر و دختر بودن آن آگاهی دارد، حتی آن روزی که جنین به صورت تک سلولی است، می داند که پسر است یا دختر، سعادتمند است یا بدبخت.

بشر با همه پیشرفتهایی که در زمینه (جنین شناسی) پیدا کرده، شناسایی جنین از نظر پسر و دختر بودن اگر گاه و بی گاه روی امارات و علایمی پیش بینی هایی می شود، جنبه قطعی ندارد و در مواردی ناکارآمد است. علاوه بر این، جمله (وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ) نه تنها علم به پسر و دختر بودن را از علوم انحصاری شمرده، بلکه علم به کلیه شؤون جنین را از خصایص الهی نام برده است.

اگر خداوند بیان می فرماید که او به آنچه در شکم مادران است، آگاه می باشد، این تنها بدان معنی نیست که او فقط جنسیت آنان را می داند که با به وجود آمدن دانش سونوگرافی بخواهیم دانش خدا را چیزی همانند دانش بشری جلوه دهیم! بلکه او؛ به فرموده امام علی(ع)؛ علاوه بر آنکه جنسیت جنین ها را می داند، آگاه است که آیا آنها زیبايند یا زشت؟ سخاوتمندند یا خسیس؟ شقاوتمندند یا سعادتمند؟ هیزم جهنم اند یا رفیق پیامبران در بهشت؟ و نیز خداوند از ابتدا، دقیقا می داند که جنین، تا چه زمانی در شکم مادر باقی می ماند. آیا قبل از نه ماه، به هر دلیلی سقط شده و یا نارس به دنیا می آید؟ آیا در مدت مقرر پا به جهان می گذارد؟ و یا مدت بیشتری در شکم مادر باقی می ماند.

۴. کسی از آینده خود اطلاعی ندارد.

۵. هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد.

خلاصه سخن: از نخستین قسمت آیه، آن هم به کمک دیگر آیات قرآن استفاده می شود که آگاهی از وقت قیامت از مختصات خداست و جز او کسی از وقت آن آگاه نبوده و نخواهد بود، ولی در چهار فراز دیگر آیه، لحن سخن و شیوه گفتار در آنها این است که خدا از وقت نزول باران و از آنچه در ارحام است آگاه است؛ آگاهی او از این دو چیز، غیر آن است که این آگاهی حتی از طریق وحی و الهام به دیگران تعدی نکند.

همچنین دو قسمت آخر آیه، این است که هیچ بشری از کارهای فردای خود آگاه نیست، ولی آگاه نبودن از این دو چیز، غیر آن است که این دو نوع آگاهی از مختصات باشد و بر دیگران حتی با تعلیم الهی، تجاوز نمی کند و یا اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که کسی از این دو موضوع مطلع نشود، هرگز چنین چیزی از این جمله ها استفاده نمی شود.

موقعی این حقیقت را بیشتر تصدیق می کنید که روایات مربوط به علم غیب را در نظر بگیرید. در این روایات از آگاهی پیشوایان معصوم از سرنوشت انسانها و محل مرگ و شهادت خود سخن به میان آمده است. این روایات از نظر تعداد آن چنان فزونی دارد که هرگز نمی تواند آنها را به بهانه این که غالباً سند ندارند رد کرد یا تأویل نمود.

آیا سونوگرافی ناقض آیات قرآن است؟

یکی از این امور پنجگانه غیبی عبارت است از: علم به جنین و به تعبیر قرآن، آنچه در رحم های مادران باردار است. در اینجا سوالی مطرح می شود و آن اینکه امروزه در پرتو پیشرفت های خیره کننده دانش پزشکی، تعیین جنسیت از راه های گوناگون مانند سونوگرافی، آمینوسنتز، نمونه برداری از پرزهای جفتی، نمونه برداری از خون جنین، استفاده از امواج اولترا سوند در سه ماه دوم حاملگی، و اخیراً نیز از طریق DNA آزاد در پلاسمای خون مادری، امکان پذیر شده است. بنابراین، آیا تشخیص زود هنگام جنین قبل از تولد به کمک این ابزارهای نوین، ناقض مفاد این آیه قرآن است؟ به دیگر سخن، آیا می توان گفت آگاهی نسبت به جنسیت جنین تنها در انحصار علم خدا نیست بلکه بشر هم می تواند بدان دست یازد؟

این سوال را می توان به دو شکل پاسخ داد:

پاسخ نخست:

عده ای خواسته اند با حذف صورت مساله، به حل مساله دست یازند. ایشان بر این باورند که سیاق آیه تنها در خصوص علم خدا به وقت قیامت، مفید حصر است و "این دو جمله در آیه ی فوق که مربوط به بارش باران و حالات جنین است، معترضه است؛ یعنی آیه درصدد آن نیست که بگوید علوم مربوط به باران و جنین مخصوص خداست، بلکه تذکری درباره ی نعمت باران و علم الهی به حالات جنین داده است."

مفاد کثیری از تفاسیر و روایات ذیل آیات، بر خلاف این دیدگاه است.

به فرض مراد از عبارت: علم به آنچه در رحم هاست، صرفاً علم به جنسیت جنین باشد، باز نمی توان ادعا کرد که تشخیص به ابزارهای پزشکی، مستلزم نقض مفاد این آیه است. چرا که دانستن به واسطه ابزار سونوگرافی و... علم شهادت است نه غیب.

پاسخ دوم:

منظور از انحصار علم خدا به جنین، علم به تمامی حالات و ویژگی های جسمی و روحی جنین است. نه فقط جنسیت که گفته شود سونولوژیست ها نیز قادر به تشخیص جنسیت اند! علم بشری کی و کجا می تواند زشتی و زیبایی، سخاوتمندی و بخل ورزی، سعادت مندی و شقاوت مندی جنین و اموری از این دست را تشخیص دهد؟

این پاسخ متین برگرفته از فرمایش مولا امیر مومنان (ع) در نهج البلاغه است. حضرتش در خطبه ۱۲۸ می‌فرماید:

« إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ الْآيَةُ فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ قَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ وَ سَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطَبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِلنَّيِّتِ مُرَاقِفًا فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمُ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص فَعَلَّمْنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي وَ تَضُمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي »

ترجمه:

« همانا علم غیب، علم قیامت است؛ و آنچه خدا در گفته ی خود آورده که: «علم قیامت در نزد خداست، خدا باران را نازل کرده و آنچه در شکم مادران است می‌داند، و کسی نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد؟ و در کدام سرزمین خواهد مرد؟» پس خداوند سبحان، از آنچه در رحم مادران است، از پسر یا دختر، از زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، سعادتمند یا شقی آگاه است، و از آن کسی که آتشگیره ی آتش جهنم است یا در بهشت، همسایه و دوست پیامبران علیهم السلام است، از همه اینها آگاهی دارد. این است آن علم غیبی که غیر از خدا کسی نمی‌داند. جز اینها، علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم داده و او به من آموخته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای من دعا کرد که خدا این دسته از علوم و اخبار را در سینه‌ام جای دهد و اعضاء و جوارح بدن من از آن پر گردد. »

نکته کلیدی

نکته زیبایی که در این آیه مشاهده می‌شود این است:

در عبارت «ما فی الأرحام» از اسم موصول «ما» استفاده شده و از اسم موصول «من» استفاده نشده. چرا؟!

به دلیل اینکه افاده عموم نمی‌کرد؛ یعنی فقط نشانه عالم بودن خدا به پسر و دختر بودن موجود در رحم را بیان می‌کرد ولی حالا که «ما» فرموده، نه تنها نر و ماده بودن جنین از آن فهمیده می‌شود، بلکه همه خصوصیات او را شامل می‌شود.

توضیح مطلب اینکه: اگر از موصول «من» استفاده می‌کرد اشکال پیش می‌آمد که هر متخصص جنین‌شناسی می‌تواند آن را بداند و یا به وسیله اشعه ی برق و امواج و... ممکن است پسر و دختر بودن را تشخیص داد، ولی حالا که «ما» فرموده؛ زشتی و زیبایی و سعادت و شقاوت و طولانی بودن عمر و کوتاهی آن، زیادی رزق و کم بودن آن و خصوصیات اخلاقی او، که همه اینها از همان وقتی که جنین در شکم مادر است، تعیین می‌گردد و کیست که بتواند از مشاهده ی چنین جنینی از خصوصیات آن آگاه گردد؟ (شبکه تخصصی قرآن تبیان)

سوال: چطور آگاهی از این امور منحصرأ در اختیار خداست در حالی که سازمان هواشناسی از زمان نزول باران در مناطق مختلف خبر می‌دهد؟

در پاسخ این سوال می‌گوییم: علم و آگاهی بر دو قسم است: ۱- علم اجمالی ۲- علم تفصیلی. ممکن است انسانها نسبت به برخی از امور پنجگانه اجمالاً اطلاعاتی داشته باشند، ولی دانش تفصیلی آن فقط در اختیار خداوند است. انسانها پیش بینی می‌کنند که در فلان نقطه باران می‌بارد، و در فلان مکان باران نمی‌بارد، ولی آیا از مقدار بارش باران، تعداد قطرات باران در مناطق مختلف، و دیگر جزئیات مربوط به آن هم مطلعند؟ علاوه بر این که در بسیاری از موارد پیش بینی های سازمان هواشناسی درست از کار در نمی‌آید.